

مسلمانان

در نهضت آزادی هندوستان

ترجمه و تألیف جمید علی خامنه

مسلمانان

در

نهضت آزادی هندوستان

ترجمه و تألیف:
سیدعلی خامنه‌ئی

۲۰۰۰ جلد از این کتاب ب‌سرمايه انتشارات آسيا در تيرماه ۱۳۴۷ برابر
باربيع الثاني ۱۳۸۸ در چاپخانه مشعل آزادي بچاپ رسيد .

کليه حقوق براي مترجم محفوظ است .

ای بسا هندو و ترک همزبان
وی بسا دو ترک چون بیگانگان
پس زبان همدلی خود دیگر است
همدلی از همزبانی بهتر است
مولوی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

• • بجای مقدمه

در نظر بود مقدمه‌ئی بر این کتاب نوشته شود آنچنانکه در خور موضوع آن است و شامل آنچه در این باب می‌باید گفت از قبیل : وضع کلی نهضت هندوستان که از جهاتی در میان همه‌ی نهضت‌های قرن، یکتا و بی‌نظیر است، تعیین تاریخ نسبتاً دقیق شروع نهضت که خودگویای حقائق فراوان است، شرح حال برخی از نخستین بانیان این نهضت، انگیزه‌ی اینجانب در تهیه‌ی این ترجمه که شاید به نظر برخی فقط تجدید خاطره‌ئی است از

يك مسئله‌ی صرفاً تاریخی، علت اصلی اینکه مسلمانان هند مورد تهمت سازش با دشمن قرار گرفته‌اند و علت اصلی اینکه حتی بعضی از کتاب‌نویسان مسلمان نیز تحت تأثیر این فکر غلط به هم‌کیشان بیگناه خود تاخته‌اند، نقش استعمار غربی در این زمینه .. و پاره‌ئی مطالب دیگر..

ولی اکنون که شرایطی خاص، آن فسحت میدان‌را دریغ میدارد و «بی‌مقدمگی» این کتاب را ایجاب میکند، خود را از یادآوری چند موضوع ناگزیر می‌بینم:

• نخست اینکه اصل عربی این کتاب که «کفاح المسلمین فی تحریر الهند» نام دارد، بقلم یکی از علمای وابسته به دانشگاه «الازهر» بنام «عبد المنعم النحر» نوشته شده و محصول ۲۶ ماه گردش در هند و دیدار نزدیک از منابع اطلاع و کتاب‌ها و کتابخانه‌ها و شهرها و مراکز مبارزه و .. است و به این دلیل، بسی متقن‌تر و قابل اعتمادتر از نوشته‌هایی است که از راه دور و فقط به استناد يك یا چند نوشته آنهم مربوط به وابستگان به يك صف تهیه شده و قضاوت یکی از دو طرف متخاصم عیناً در آن بازگو شده است.

این نویسنده‌ی محترم که تاکنون برای اینجانب به تفصیل و خصوصیات، شناخته نیست محصول این گردش علمی و مطالعی را در دو کتاب گردآورده که یکی کتاب حاضر است و دیگری کتابی است بنام: تاریخ الاسلام فی الهند، که آن نیز برای اهل تحقیق و مطالعه کتابی است تازه و سودمند و پربهره .

• دیگر اینکه اینجانب هر چند ابتدا فقط عزم ترجمه‌ی این کتاب

را داشتم ولی پس از شروع، چون در برخی موارد، مطالب و یادداشتهایی متناسب با موضوع متن کتاب در اختیار بود و آوردن همه‌ی آنها در پاورقی گذشته از اینکه رشته‌ی مطلب را در ذهن خواننده می‌گسیخت، وضع

صفحه بندی کتاب را از لحاظ توازن متن و حاشیه ، بی قواره و ناخوشایند می ساخت ، ترجیح دادم که آن یادداشتهارا نیز در متن بگنجانم و فقط آنچه را که برآستی حاشیه است در پاورقی جای دهم. بدینقرار، کتاب از صورت ترجمه‌ی محض خارج گشته و عنوان «ترجمه و تألیف» گرفت .

• دیگر آنکه در مواردی که مؤلف مطلبی را از کتابی نقل کرده و

ترجمه‌ی فارسی آن کتاب نیز موجود بوده، با وجود مراجعه به آن ترجمه‌ی فارسی، عیناً متن عربی کتاب را (که گاه خود آن نیز ترجمه‌ی دیگری است از متن انگلیسی کتاب موردنقل) به فارسی برگردانیده‌ام ولی از ترجمه‌ی فارسی هم برای رفع ابهام‌هایی که احیاناً وجود داشته استفاده برده‌ام.

• دیگر آنکه روش من در این ترجمه نیز برگردانیدن مطلب متن

کتاب است به فارسی با حفظ روح بیان و ملاحظه‌ی پاره‌ئی از خصوصیات تعبیر . نه ترجمه‌ی کلمه به کلمه و یا حتی جمله به جمله بخاطر عنوان «امانت» ! . چه اگر مراعات این امانت ، موجب نارسائی سخن و احیاناً دگرگون کردن مراد مؤلف شود، ترك آن به امانت نزدیکتر است.

• و دیگر آنکه در دوسه مورد از ترجمه‌ی تطویل‌ها و تکرارهایی

از آنگونه که در کتب عربی فراوان بچشم می خورد، صرف نظر شد و در آخر کتاب نیز چند فصل بزرگی که مطلقاً به موضوع مورد نظر اینجانب ارتباط نداشت ، بکلی اسقاط گردید .

امید است این کار ناچیز در راه روشن بینی مسلمانان ایران ، گام

مؤثری باشد.

سیدعلی خامنه‌ئی

تیرماه ۱۳۴۷

سر آغاز

بیشک ، نخستین بار ، در روزگار خلفای راشدین بود که دروازه‌های هند ، بروی اسلام گشوده شد .

وسا ئل نفون اسلام در هند ، گاه بازرگانان بودند و گاه یورش‌های نظامی کوچکی که بوسیله‌ی خلفاء اداره ورهبری می‌شد .

در دوران حکومت بنی‌امیه این حملات نظامی ، شکل جدی‌تری بخود گرفت و از همه معروفتر ، حمله‌ئی بود که تحت فرماندهی محمد بن

قاسم و به اشاره و دستور عمویش حجاج بن یوسف ثقفی - استاندار عراق - انجام یافت و چون موفقیت و پیروزی شایانی کسب کرده بود توانست رادرا برای تسلط امویان - و سپس عباسیان - بر بخش بزرگی از هند بگشاید . این حمله در حقیقت ، طلیعه‌ی حکومت مسلمین در هند بود .

بعدها که دستگاه خلافت عباسیان رو به ضعف نهاد ، نفوذ آنان در هند نیز روز بروز کاسته شد؛ کم‌کم امرای داخلی سر بلند کردند و هر يك در گوشه‌ئی علم استقلال برافراشتند و نفوذ خلفاء جز در قسمت غربی هند یعنی سرزمین سند که امروز پاکستان غربی را تشکیل می‌دهد ، بر جای نماند .

بدین ترتیب ، تازمانی پس از آن ، حملات مسلمین به هند موقوف شد تا آنگاه که «محمود غزنوی» بنام جهاد با بت پرستان ، به آن سرزمین روی آورد ، وی نخستین حمله‌ی خود را در سال ۳۹۲ هجری (۱۰۰۱ میلادی) از شهر غزنه آغاز کرد و پس از آن نیز با حملات و فتوحات پی‌درپی ، قسمت بزرگی از هند را - از طرف مغرب و شمال و جنوب غربی - به قلمرو حکومت خویش افزود .

پس از چندی ، حکومت «غوریان» بر ویرانه‌های حکومت غزنویان بنا شد و دنباله‌ی فتوحات قبلی را به همان وضع گرفت ، و بالاخره در سال ۵۸۹ هـ (۱۱۹۳ میلادی) یکی از بردگان غوری ، بنام قطب‌الدین ایبک ، دهلی را فتح کرد و خود به استقلال ، به حکومت پرداخت و آن شهر را پایتخت خویش قرار داد .

از آن تاریخ ، حکومت‌های مسلمان ، یکی پس از دیگری زمام امور هند را بدست گرفته و همگی دهلی را پایتخت خویش قرار دادند . تا اینکه

در سال ۹۳۲ هـ (۱۵۲۶ م) حکومت «تیموریان» (یا مغولان) تأسیس شد و درخشانترین دوره‌های حکومت اسلامی هند، بوجود آمد.

حکومت این سلسله از لحاظ قدرت و وسعت مرز به مرتبه‌ئی رسید که پیش از آن هیچیک از حکومت‌های مسلمان هند به این مرتبه نائل نشده بودند. شهرهای هندوستان به همان پایه از تمدن رسیدند که پایتخت‌های عربی در زمانیکه سازنده‌ی تاریخ و تمدن میبودند، رسیده بودند.

شکوه و قدرت این مسلمانان سرافراز و سربلند، آنچنان شد که سفیر «جیمس اول» پادشاه انگلستان، بیش از دو سال در هند ماند شاید بتواند با «جهانگیر» امپراطور مغولی هندوستان ملاقات کند و موفق نگشت و آنگاه که پس از نومییدی از برآمدن این خواسته، با فروتنی خواهش کرد که از او نامه‌ئی برای پادشاه انگلستان بستاند، نخست وزیر هند در جواب گفت:

«مناسب شأن و مقام پادشاه مغولی مسلمان نیست که به حاکم جزیره‌ی کوچکی که مسکن جمعی صیاد تیره بخت است، نامه بنویسد». این جریان مربوط است به اوائل قرن ۱۷ میلادی یعنی پس از آنکه کمپانی هند شرقی برای تجارت در هندوستان و ممالک شرقی تأسیس شده بود.

در دوران سلطنت «اورنگ زیب» (متوفی در ۱۱۱۹ هـ و ۱۷۰۷ م) امپراطور بزرگ و مقتدر مغولی، حکومت اسلامی پیشرفت شایانی کرد، این امپراطور به هند وحدتی بیسابقه داد و مقررات اسلام را با مراقبت و احتیاط تمام، در سراسر مملکت مجری ساخت و بهمین جهت است که وی بیش از دیگر پادشاهان مغولی هند، هدف حمله‌های مغرضانه‌ی مورخین

غیرمسلمان واقع شده است. متأسفانه وی آخرین پادشاه با کفایت از پادشاهان مسلمان هند بود و از پس او مردمی ضعیف‌النفس که در قدرت و تدبیر به پایه‌ی اسلاف خود نمی‌رسیدند، جانشین او شدند، علی‌هذا دولت مسلمان هند، از جایگاه مرتفعی که بر آن قرار داشت فرود آمد و تدریجاً رو به سقوط و انحطاط نهاد؛ قلمرو پهناور او تجزیه شد و در هر گوشه امیری زمام‌امور را بدست گرفت. کم‌کم برای امیران هندو^۱ و سیک^۲ این فرصت پیش آمد که برای خود سپاهی ترتیب داده و با دولت مسلمان به جنگ و ستیز برخیزند و از پیکر عظیم آن حکومت، قطعاتی برای خویش جدا سازند.

پادشاهان مسلمان دهلی، روز بروز ضعیف‌تر می‌شدند؛ نفوذ و قدرت آنان کم‌کم تحلیل میرفت و بالاخره کار بجائی رسید که بکلی قدرت خود را از دست دادند.

۱ - هندو نام پیرو آئین «هندوئیزم» است یعنی آئینی که سابقه‌ی آن به چهارده قرن پیش از میلاد مسیح می‌رسد و دارای مبادی و اصولی است آمیخته از افسانه و حقیقت و خرافه و معقول، این اصول بر اثر برخورد افکار مختلف و جرح و تعدیل‌هایی که در طول قرون در آن راه یافته در هر بخشی از زمان، به شکلی خاص و در لباس آئینی خاص درآمده و نامهای مختلف گرفته از آن جمله است: ودائی، برهمنائی، مکتب شانکها یا، فلسفه‌ی یوگا (جوگی)، مکتب ودانتا و... که پیروان همه‌ی این آئینها هم اکنون موجود و بنام «هندو» نامیده می‌شوند. در این آئینها اصل پذیرفته همان اعتقاد به محتویات کتب مقدسه و دها و دو تفسیر آن بنام: برهمانا و اوپانیشادها است.

۲ - سیک‌ها افراد یکی از فرقه‌های جدیدالتأسیس هندوستانند. مؤسس این فرقه که «نانک Nanak» نام داشته (۱۵۳۸-۱۴۶۹) خواسته است آئینی جامع از اسلام و هندوئیزم و دارای مزایای هر دو آئین بوجود آورد و نتیجه پیدایش فرقه‌ی کوچکی شده است در جنب دهها فرقه‌ی مذهبی دیگر با تمایلاتی خاص و با تعصب فراوان.

در این میان ، دولت پرتغال و کمپانی انگلیسی هند شرقی و کمپانیهای هلندی و فرانسوی بر سر این میراث هنگفت اسلامی با یکدیگر منازعه میکردند و هر يك در گستردن نفوذ خویش در آن سرزمین ، بر رقیبان سبقت می جستند .

این کمپانیها در دوران قدرت و شکوه بیسابقه‌ی حکومتهای مسلمان (که نمونه‌ی آن در داستان سفیر جیمس اول با نخست وزیر هند گذشت) تجارت خود را در هند آغاز کرده بودند و هر يك تمام کوشش خود را بکار انداخته بود تا در میان رقبا ، مقام اول را احراز کند و یک مرکز بازرگانی در هند ایجاد نماید و بدانوسیله محصولات هند را به اروپا صادر کند . و پادشاهان هند که در اوج قدرت بودند ، به این خارجیان ، به دیده‌ی تاجری ساده و معمولی که فقط ب فکر تأمین مال و ثروت است ، مینگریستند و هرگز تصور نمیکردند که ممکن است در صدد تجاوز به آب و خاک یا بسط نفوذ سیاسی باشند ، بدینجهت آنانرا در امور بازرگانی ، آزاد گذارده بودند و حتی گاه ، تسهیلاتی هم برای ایشان فراهم می آوردند .

ولی این خارجیان در حکم رباخواری بودند که به سود ربوی خویش چندان نمی اندیشد ، بلکه بیشتر همت خود را بر آینده‌یی دور و به تصرف و استیلای روی زمین میگمارد .. این کمپانیها بظاهر تجارت میکردند ولی در باطن ، حکومتهای متبوع آنان در فکر استعمار و گستردن نفوذ سیاسی خود بودند .

هنگامیکه دولت مسلمان رو به ضعف و انحطاط نهاد و بر اثر طغیان امرای محلی ، وحدت کشور از بین رفت ، برای این عناصر خائن ، مجال بسط نفوذ در این کشور اسلامی پیدا شد ، لذا هر يك با شتابزدگی ، نقش

جدید خود را آغاز کرده و برای بلعیدن این لقمه‌ی چرب و گوارا به تهیه‌ی مقدمات پرداختند .

در میان این مسابقه‌دهندگان، کمپانی انگلیسی هند شرقی سرانجام توانست بر رقیبان فائق آمده مقام اول را احراز کند و با کوتاه ساختن دست کمپانیهای پرتغال و هلند و فرانسه ، میدان را برای عملیات استعماری خویش ، خالی گرداند .

مؤثرترین اقدام وی، ایجاد نفاق و اختلاف میان امیران هند بود.. گاه به یکی از آنان کمکهای مالی و انسانی میکرد و او را بر ضد دیگری برمی‌انگیخت و بدینوسیله نزد او نفوذ و اعتباری کسب میکرد ، سپس با آن دیگری تماس گرفته و عیناً همین افسوس را با او نیز بکار می‌بست و در خلال این عملیات ، در آمد ولایات را قبضه می نمود و نفوذ خود را در آنها گسترش میداد .

تا بالاخره توانست در قلب مملکت و شخص پادشاه مسلمان- که در دهلی بر مسند حکمرانی کل هندوستان تکیه زده بود- نفوذ کند و بوسیله‌ی اطرافیان و محارم و حتی زوجه اش ، به او نزدیک و نزدیکتر شود و عاقبت او را به آلتی بی اراده و مجسمه‌ئی بی جان تبدیل سازد.



در خلال این جریانات، مسلمانان غیور و باحمیت که به حقیقت کارواقف بودند ، میکوشیدند این سرطان خطرناک را که در پیکر عظیم هند ، پیش میرفت ، متوقف سازند .

در سال ۱۱۷۰ هـ (۱۷۵۷م) امیر سراج الدوله که از امرای مسلمان

هند بود، در بنگال بر مراکز انگلیسیها هجوم آورد، با این عزم که بکلی آنرا ریشه کن سازد و کشور را از شر آنان آسوده کند و اگر خیانت چند تن از سرکردگان سپاه و سیاستها و نقشه‌های مکارانه‌ی انگلیسها نمی بود، شاید میتوانست این آرزو را عملی ساخته و همه‌ی آنرا به دریا بریزد. ولی به همین علل، سپاهیار وی شکست خوردند و خود او دستگیر و کشته شد و این سرانجام تلخ، به انگلیسیها فرصت داد که نفوذ خود را در بنگال، بیش از پیش بگسترانند و آنجا را پایگاهی برای تسلط بر همه‌ی نواحی هند سازند.

در جنوب نیز یکی دیگر از امرای مسلمان هند بنام حیدر علی در سال ۱۱۹۵ هـ (۱۷۸۱ م) برای قطع نفوذ انگلیس بپا خاست، وی ضمناً از تیرگی روابط انگلیس و فرانسه کاملاً بهره برداری میکرد. پس از او نیز فرزندش جاع و دلاورش « تیپو سلطان »^۱ دنباله‌ی عملیات پدر را گرفت و همت به قلع و قمع انگلیسیها گماشت؛ با آنان جنگها کرد و تا مرز پیروزی نهائی پیش رفت، چیزی مانده بود که در سایه‌ی شهادت و فداکاری او، کشور بکلی از یوغ استعمار بریتانیا خلاص گردد. ولی باز خیانت بعضی از سران سپاه و ضعف نفس امرای ولایات که فریب وعده‌های دولت انگلیس را خورده بودند، قوای او را درهم شکست، سپاهیان وی منهزم شدند و خود این فرمانده شجاع در کشاکش جنگ، شهید شد.

با کشته شدن او انگلیسیها نفس راحت کشیدند و از سر سخت‌ترین دشمن خود که چیزی مانده بود همه‌ی نقشه‌هایشان را عقیم سازد، آسوده

۱- وی از امرای شیعی مذهب هندوستان و مقر حکومتش استان «میسور» بوده است، در سال ۱۷۹۹ در پیکار با انگلیسیها کشته شد و مقبره‌اش تا کنون موجود و معروف است. رجوع کنید به کتاب (دموکراسی و آزادی هند) تألیف سیف آزاد.



تیپو سلطان

خاطر گشتند و از آن پس با فراغت، به پیاده کردن نقشه‌های حساب شده‌ی خویش پرداخته، در محیطی بی‌رقیب، بسوی آن لقمه‌ی گوارا خیز برداشتند^۱. از آن تاریخ، کینه‌ورزیها و سخت‌گیریها شروع شد و استعمار غرب، قیافه‌ی زشت و مهیب خود را نشان داد و آشکارا به درهم‌کوبیدن نیروهای معنوی و امکانات مادی آن ملت استعمار زده پرداخت.

در سال ۱۲۷۴ هـ (۱۸۵۷ م) ملت هند به رهبری امرای مسلمان و چند تن از هندوها که زخم انگلیس را چشیده بودند، و بمنظور نجات از آن وضع مرگبار، انقلاب خونینی بپا کردند، نقطه‌ی اصلی این انقلاب، نظامیان بومی هند بودند که عده‌ئی از فرماندهان انگلیسی را کشته و از اطراف کشور بسوی دهلی براه افتادند.

شدت انقلاب در چهار ماهه‌ی اول به منتهی درجه رسید؛ مردم همگی با سپاهیان هندی همکاری میکردند و وسائل پیشروی را برای آنان فراهم می‌آوردند، در همین چهار ماه، دهلی (پایتخت قدیمی هندوستان) به تصرف شورشیان درآمد. انقلابیون، پیرامون سراج‌الدین مظفر شاه^۲ بازمانده‌ی

۱- در تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس جلد ۲ جریانی مربوط به قیام یکی از امیران محلی هندوستان بر ضد حکومت انگلیسی و وساطت و ممانعت آقاخان محلاتی از این اقدام و نپذیرفتن آن امیر... نقل کرده که کاشف است از اینکه شورشهای محلی هند منحصر به آنچه در متن کتاب یاد شده، نبوده بلکه در همه‌ی نواحی این کشور جریاناتی از این قبیل اتفاق می‌افتاده است.

۲- آقای مهندس بازرگان، نام این پادشاه مغولی را «شاه عالم» نوشته است (آزادی هند ص ۳۳) و آقای محمود محمود در کتاب «تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس» ج ۲ می‌نویسد که وی پیرمردی نود ساله بوده و در میدان جنگ، خود و دوپسرش کشته شده‌اند.

شاهان مغولی مسلمان را گرفته و او را امپراتور هند ، خواندند .
این انقلاب - که از معروفترین شورشهای قرن نوزدهم است - مجموعاً
تا اواخر سال ۱۸۵۹ ادامه داشت . در آغاز که نسیم پیروزی بر پرچم هندیان
میوزید ، انگلیسیهای ساکن هند ، وضع دشواری پیدا کرده بودند ، ولی
تمام شدن فصل گرمای هندوستان و امکان اعزام سپاهیان تازه نفس انگلیسی ،
از طرفی و خاتمه یافتن جنگ ایران و انگلیس از طرف دیگر ، به دولت
انگلستان مجال داد که عده‌ئی سر باز تازه نفس به هندوستان بفرستد . با رسیدن
قوای امدادی انگلیس ، وضع دگرگون شد ؛ نظامیان هندی تاب مقاومت
نیاوردند و در فوریه ۱۸۵۸ دهلی بدست انگلیسیها فتح شد . با سقوط دهلی ،
بحقیقت انقلاب درهم شکسته شد و جز در شهر لکنو در جای دیگر چندان
اثری از آن باقی نماند .

در این انقلاب نیز همچون انقلابهای گذشتگی هند ، نقش اساسی
زهبری ، بعهده‌ی مسلمانان بود و از عناصر شورشی ، بدون گفتگو ، در
پیرامون یکی از بازماندگان سلسله‌ی پادشاهان مسلمان مغولی گرد آمده
و تجدید حکومت او را شعار مبارزه قرار دادند .

به همین دلیل بود که پس از سرکوب شدن انقلاب ، در میان دهها
ملیت گوناگون هندی ، مسلمانان تنها کسانی بودند که نتایج تلخ این
شکست را تحمل کردند و چنانکه در فصول آینده خواهیم دید ، استعمار -
گران با بدترین وضع ممکن ، با آنان روبرو شده و برای کوبیدن و از
بین بردن نشاط و نیروی آنان ، به هر جنایتی دست زدند . « سراج‌الدین
ابوظفر » دستگیر و در دادگاه انگلیسی محکوم به اعدام شد و سپس با یک

درجه تخفیف ، به «رانگون»^۱ پایتخت «برمه»^۲ تبعید گردید و آنقدر در بند انگلیسیها ماند تا جان سپرد .

پس از شکست انقلاب ، اختیار و اراده‌ی هندوستان از کمپانی هند شرقی به دولت انگلستان منتقل شد و ملکه ویکتوریا هند را جزئی از امپراطوری بریتانیا اعلام کرد ، در نتیجه دشمن پیروز که کینه‌ی مسلمانان - یعنی حکمرمایان سابق آن سرزمین - را دردل داشت، یکه‌تاز میدان حکومت هند شد و با تمام قدرت ، کینه‌های دیرین را درباردی آنان به مرحله‌ی عمل نهاد .

شهرهائی که مهد فرهنگ و تمدن اسلامی بود، تحت تصرف غاصبان‌هی انگلیسیها درآمد؛ آثار دوران اسلامی بتدریج رو به محو و نابودی رفت؛ مردم جبراً و قهراً از آموزشهای اسلامی دور ماندند و بدین وسیله‌ها، راه برای فرهنگ و نفوذ معنوی انگلیس کاملاً باز شد .

Rangoon - ۱

Burma - ۲

۱

انگلیس و مسلمانان
پس از انقلاب

« این حقیقت آشکارا نمی‌توان نادیده گرفت که : ملت مسلمان ، بموجب طبیعت آئین خود، دشمن سرسخت ماست. بنا برین ، بر نامه‌ی واقعی ما آنست که خشنودی هندوها را جلب کنیم »..

(لردالن برو'۱. حکمران مطلق هند در سال ۱۸۴۳ میلادی)

.. این طرز فکری بود که انگلیسیها از اوائل ورود به هندوستان، بدان معتقد شده و در روزگار «کمپانی هند شرقی» بر اساس آن مشی میکردند، یعنی همیشه جانب هندوها را نگاه داشته و مسلمانان را بیش از آنان مورد بیمهری قرار میدادند، و حتی گاه برای آزردن مسلمانان، از بذل پاره‌ئی کمکهای کوچک نیز به هندوان خودداری نمیکردند. برای نمونه ، این واقعه را میتوان ذکر کرد :

Ellenborough. - ۱

پس از تار و مار شدن قوای انگلیس در افغانستان ، در سال ۱۸۴۲ که سرهنگری رالسون^۱ مأمور سیاسی انگلیس از قندهار به هندوستان می‌رفت، هنگام عبور از شهر غزنه، درهای مقبره‌ی سلطان محمود غزنوی- بزرگ-ترین فاتح مسلمان هند- را بحکم فرمانفرمای هندوستان ، از جای‌کنده بعنوان اینکه این درها متعلق به بتکده‌ی سومنات است همراه خود به هندوستان برد.^۲

بخوبی پیداست که این عمل ، فقط بمنظور تقویت جانب هندوها و بعنوان انتقام از فاتح مسلمان هندوستان و ویرانگر بتکده‌ی سومنات، انجام یافته است.

انقلاب سال ۱۸۵۷ م (که به رهبری مسلمین و بمنظور تجدید حکومت آنان برپا شده بود) این طرز فکر را در انگلیسیها تقویت کرد و آنانرا بر اجرای طرح « پس زدن مسلمانان و جلب خشنودی هندوها » مصمم‌تر و راسختر ساخت.

نهر و میگوید: « بعد از سال ۱۸۵۷ انگلستان، مسلمانان را بیشتر از هندوان تحت فشار قرارداد زیرا انگلیسیها مسلمانان را از هندوان مبارزتر و جسورتر میدانستند و تصور میکردند که هنوز خاطرات دوران تسلط ایشان بر هند ، تازه است و باین جهت خطرناکتر می‌باشند » .
این موضوع در گزارش و المیام هنتر وقایع نگار انگلیسی نیز کاملاً منعکس است ، وی در سال ۱۸۷۱ (۱۴ سال پس از پایان انقلاب) چنین

۱- Sir. H. Rawlinson.

۲- تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس جلد ۲ ص ۵۵۳ تألیف :

محمود - محمود.

گزارش داد :

«اتباع مسلمان ما در هندوستان قبلا خود را ملزم میدانند که علیه ملکه طغیان کنند».

انگلیسیها این موضوع را که : « مسلمین بموجب طبیعت آئین خود ، دشمن سرسخت آنانند » نه تنها در هند بلکه در جنگهای خونین مردم مسلمان افغانستان نیز به رأی العین مشاهده کرده و آنرا همچون درسی آموزنده و تلخ ، همیشه بخاطر داشتند .

در کتاب روابط سیاسی ایران و انگلیس در زمینهی جنگهای ضد استعماری افغانها می نویسد :

« در این تاریخ ، یکی از عوامل مهمی که دارای نفوذ بی حد و اندازه بود ، همان مذهب اسلام بود که در این ایام میان سکنهی افغانستان و ممالک آسیای مرکزی ، نفوذ آن به اعلی درجه رسیده بود و مردم این نواحی ، همه مسلمان با ایمان و در کیش اجدادی خود متعصب و بدان علاقمند بودند و غلبه بر این قوهی روحانی برای دولت اجنبی در آنروزها غیر قابل امکان بشمار میرفت و انگلیسها به این مسئله بمرور آشنا شده بودند^۱ بعلاوه ، از قیام مردانه و فداکاری حیرت انگیز شیخ شامل - که برای نجات قفقاز از استعمار و اشغال روسها و دفاع از اسلام ، مدت ۲۵ سال با سپاه مجهز روس جنگیده و جز در مرحلهی نهائی ، همیشه آنرا شکست داده بود^۲ - کاملا با اطلاع بودند.. لهذا برای آنان جای تردید نبود که

۱- تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس . ج ۲ ص ۳۴۱.

۲- با کمال تأسف در زبان فارسی مدارك كافی و مفصل برای تحقیق و تفحص در زندگی این قهرمان روحانی بزرگ مسلمان، در دست نیست و به همین دلیل، این چهره‌ی درخشنده و افتخار آمیز اسلامی برای بیشتر فارسی زبانان،

مسلمانان ، سرسخت ترین و خطرناکترین دشمنان استعمارند و حتی پس از شکست نیز نومیدانه برای طرد و قطع نفوذ آنان ، به هر وسیله‌ئی تشبث می‌جویند .

بدینجهت وقتی که انقلاب سال ۱۸۵۷ درهم شکست و برای انگلیسیها مجال انتقام، دست داد، لبه‌ی تیز انتقام را متوجه مسلمانان کرده مهیب‌ترین اقسام شکنجه و آزار را بر آنان وارد آوردند که نمونه‌هایی از این شکنجه‌های غیرانسانی در کتاب « تاریخ الاسلام فی الہند » ذکر شده است.

باگذشت زمان ، کم‌کم شعله‌ی انتقام فرو نشست و فاتحان بیگانه ، اندکی تشفی خاطر یافتند؛ هندوستان رسماً به بریتانیا الحاق شد و کمپانی هند شرقی ، جای خود را به حکومت انگلیسی داد. و بالاخره ملکه ویکتوریا باصطلاح «فرعمومی صادر کرد. اکنون نوبت آن بود که دولت انگلیس ، سیاست قبلی خود - یعنی جانبداری از هندوها و پسرزدن مسلمانان - را طبق نقشه‌ها و روش‌های دقیق و معینی به مرحله‌ی اجراء نهد .

هدف از اجرای این سیاست آن بود که مسلمانان یعنی زمامداران پیشین را بکلی خلع سلاح کنند باین معنی که تمام نیروهای مادی و معنوی را از آنان گرفته و کوچکترین فروغ امید آنان به بازگشت دوران

→ ناشناخته و غریب مانده است. اجمالی از داستان جانسوز و اعجاب‌آور شهادت اورا در پاورقی صفحه ۵۵۶ تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس (ج ۲) میتوان مطالعه کرد . ایکاش که صاحب همی کار آمد ، با تحقیق و تتبعی پیگیر ، غبار فراموشی از پرونده‌ی این بزرگمرد روحانی بستر دویکی دیگر از جلوه‌های روح فعال و پرتپش اسلام را به جامعه بنمایاند.

مجد گذشته را خاموش سازند . برای تأمین این منظور، از هر وسیله‌ی ممکن استفاده کردند :

از یکسو، ایشان را در محاصره‌ی اقتصادی قرار داده و بلای فقر را به‌جانشان افکندند: رباخواران هندو را تشویق و کمک کردند تا به‌مسلمین وامهای سنگین پرداخته و سپس در برابر آن‌ها، املاکشان را از دستشان خارج سازند؛ همه‌ی مشاغل بزرگ و کوچک دولتی را که قبلاً در اختیار آنها بود، از ایشان بازستانند ؛ در راه داد و ستد بازرگانان و پیشه‌وران، مواعی از هر قبیل ایجاد کردند و با این مقدمات ، از جنبه‌ی مادی کاملاً عرصه‌را بر آنان تنگ گرفتند .

از سوی دیگر، عفریت جهل و نادانی را بر آنان مسلط ساختند و آن ملت را که به‌اعتراف «مسترهنتر» مورخ انگلیسی ، در هنگام ورود انگلیسیها ، مترقی‌ترین اهالی هند از لحاظ دانش و خرد بودند، بدینوسیله بکلی بی‌رمق کردند : با مدارس آنان که منبع سرشار فرهنگ و دانش هند بود مبارزه نمودند ؛ اوقاف اسلامی را که بودجه‌ی این مدارس را تأمین میکرد در تصرف خود درآوردند ؛ ثروتمندانی را که بموجب احساسات مذهبی ، به‌این مدارس کمک‌های مالی میکردند با تطمیع و تهدید ، از این کار منصرف و پشیمان ساختند.. در نتیجه ، بسیاری از مدارس اسلامی بسته شد و این مراکز دانش و فرهنگ بحال تعطیل درآمد .

در همین اوان ، عامل دیگری نیز به‌مقاصد شوم انگلیس‌ها کمک میکرد و آن عبارت بود از بدبینی شدید مسلمانان به مدارس جدید انگلیسی.. بر اثر این بدبینی، مسلمانان از فرستادن فرزندان خود به‌این مدارس که بر طبق برنامه‌های غربی اداره می‌شد ، خودداری کردند . در

حالیکه سایر فرقه‌های هندوستان ، بخاطر اشغال پست‌های کوچک و کم اهمیتی که انگلیسیها فقط در صورت تحصیل در این مدارس ، به آنان واگذار میکردند ، به این مدارس هجوم آوردند .

مجموع این علل ، موجب شد که مسلمانان از لحاظ اطلاعات جدید و آموزش و پرورش اروپائی، از هموطنان خود بطرز فاحشی عقب ماندند و تا هم‌اکنون نیز آثار این عقب ماندگی را میتوان مشاهده کرد ، همچنین در سایر جنبه‌های زندگی، بویژه در جنبه‌ی اداری و اقتصادی وضع اسفناکی پیدا کردند .

احساس شکست و روح نومیدی و یاسی که بر آنان تسلط یافته بود و همچنین احساس عدم امنیتی که موجب می‌شد خود را پیوسته مورد تعقیب و پیگرد دولت غاصب بدانند ، نیز از عوامل مهم عقب‌ماندگی مسلمانان بود .

دیگر فرقه‌های هندوستان ، مانند هندوها و سیک‌ها و پارسی‌ها^۱ و .. درست در جهت عکس مسلمانان گام برمیداشتند و از جان و دل به دولت غاصب کمک میکردند. انگلیس‌ها نیز متقابلاً رفتار محبت‌آمیزی با آنان در پیش گرفته و دست دوستی بسوی آنان دراز کرده بودند و خلاصه برای اینکه آنان را در برابر دشمنان واقعی خود یعنی مسلمانها بسیج کنند ، با خباثت و فریبکاری خاص انگلیسی، به وسیله‌ی ملاطفت‌ها و اظهار محبت‌های

۱- پارسی‌ها، زردشتیان ساکن هندوستانند که در دوران طولانی نهضت، بسیاری از آنان در شمار سرمایه‌داران بزرگ آن کشور بوده و با خاطر آسوده و زندگی مرفه، صحنه‌ی نبرد را از دور تماشا میکردند!!

ساختگی و دروغین و بی‌اهمیت، آن‌را در تصرف خویش درآورده بودند. هندوها - یعنی اکثریت مذهبی هندوستان - نیز که برادران هموطن خود و فرمانروایان پیشین را در زیر تازیانه‌ی جلادان غربی مشاهده میکردند، نه تنها چندان متأثر نبودند، بلکه گاه زبان شماتت نیز بروی آنان میگشودند، گوئی فرصت را برای تلافی کینه‌های دیرینی که از زمامداران دیروز و مطرودین امروز دردل داشتند مغتنم می‌شمردند.



سالهای پس از انقلاب سال ۱۸۵۷ هر چند برای اکثریت مردم هندوستان، دورانی تلخ و مرارت‌بار و براستی دوران یأس و ناکامی‌کشنده‌ئی بود، ولی بیشک نتایج شوم و دامنگیر آن بیش از همه، شامل حال مسلمانان - یعنی مبارزان اصلی هند - شد.

باینهمه، باز در میان آن تاریکی جانگزا، گاه از یکسوی معین برقی میدرخشید و از اعماق آن سکوت مرگبار، فریادی طنین می‌افکند. و شب‌چی از سرسخت‌ترین عناصر مبارز و جنگجوی هند راکه حتی در آن شرائط دشوار از پای ننشسته و سلاح از دست نیفکنده بودند، در برابر دیدگان دوست و دشمن مجسم می‌ساخت ..

.. اینها گروهی مسلمان بودند که بادل‌ی پرامید، وایمانی سرشار، و فداکاری و اخلاصی راستین در راه دین و وطن می‌جنگیدند و هرگز روح یأس و شکست را بخود راه نمیدادند. مؤسس و الهام‌بخش این جمعیت سید احمد عرفان بارلی^۱ بود که بسال ۱۸۳۱ میلادی، آنگاه که به‌همراهی

۱- شرح حالی از این شخص را نویسنده معروف هندی «سید ابوالحسن

ندوی» به‌زبان اردو نوشته است.

شاگردان و مریدانش در شمال هند می جنگید ، شهید شده بود.

مسئله‌ی جهاد

این مجاهدان با ایمان ، با وجود کمی نفراشان ، همواره در سر راه استعمار ، خاری دامنگیر بشمار می آمدند . انگلیسیها نیز کاملاً به این نکته واقف بوده و حتی آنان را بسی بزرگتر و نیرومندتر از آنچه بودند به حساب می آوردند و بیم آن داشتند که در آینده قوی تر شده و یکبارہ به حکومت و نفوذ بریتانیا درهند پایان دهند.

مهمترین مسئله‌ئی که این فکر را در ذهن انگلیسیان تقویت کرده و موجب بیم و هراس آنان می شد، مسئله‌ی جهاد و مجاهدین بود و لذا در صدد بودند که فکر جهاد را از میان مسلمانان بکلی برافکنند و آنرا عملی بیهوده و بی اثر و احیاناً مضر جلوه دهند ، بدین منظور با مراجعه به بعضی از علمای دست نشانده‌ی خود، سؤال و «استقتائی» بدین مضمون تنظیم کردند:

« آیا جهاد در هندوستان جائز است یا نه ؟ » .

و از آنان پاسخ گرفتند که :

« جهاد ، در صورت عدم توازن میان نیروی مسلمانها و نیروی استعمارگر ، کاری بیهوده و مایه‌ی اتلاف جان و مال است و تا وقتی که دشمنان از اقامه‌ی نماز و ادای فرائض جلوگیری نکرده‌اند ، مملکت نباید محیط جنک و آشوب گردد ..!!»

ضمناً می خواستند بوسیله‌ی این فتوی ، اثر فتوای دیگری را که بیش از نیم قرن قبل از این تاریخ نخستین بار از طرف شاه عبدالعزیز دهلوی

بسال ۱۸۰۳ منتشر شده و در سالهای بعد ، از طرف قاطبه‌ی علمای اسلام - بجز همین چند تن علمای دست‌نشانده - مورد تأیید قرار گرفته بود و مردم را به مبارزه و جهاد با انگلیس‌ها تحریک و تحریص میکرد ، خنثی‌سازند و در نتیجه ، اندیشه‌ی جهاد را که مورد گرایش و اعتقاد اکثریت و مورد عمل اقلیتی سلحشور و فداکار بود ، متروک و ریشه‌کن گردانند .

مستر هنتر مورخ انگلیسی در کتاب « مسلمانان هند » (ترجمه‌ی دکتر صادق حسین بهاردو) برخی از این فتاوی‌ی استعماری را که به تاریخ ۱۸۷۰ در مکه صدور یافته ، نقل کرده است . بر یکی از این فتوی‌ها امضای سه تن از مفتیان مذاهب : حنفی ، شافعی و مالکی دیده می‌شود ، نه نفر از علمای هند نیز فتوای دیگری را که به تاریخ ۱۷ ژوئیه سال ۱۸۷۰ صادر شده است ، صحنه نهاده‌اند .

این فتوی‌ها ، نمایشگر روحیه‌ی قوی مسلمانان ، و نشانه‌ی آنست که ایشان هرگز بطور کامل در برابر دشمن استعمارگر ، سر تسلیم فرود نیاورده و از تعقیب هدف دست برنداشته بودند . همچنین دلیل بارزی است بر اینکه انگلیسیها همواره از اندیشه‌ی جهاد در بیم و هراس بوده و میخواستند بدهر وسیله‌ی مقدور ، با رواج این اندیشه مبارزه کرده و عامه‌ی افراد را وادار به تسلیم و آرامش نمایند .

با این مقدمه بخوبی میتوان کشف کرد که غائله‌ی « میرزا غلام احمد قادیانی » - که ادعای نبوت کرده و میگفت « بدمن وحی رسیده است که باید اندیشه‌ی جهاد را از سر بیرون کنیم و نسبت به حکومت انگلیسی با نهایت اخلاص و صمیمیت رفتار نمائیم » !! و این موضوع را یکی از فرائض مذهب

ساختگی خود بشمار می آورد^۱ - از کجا سرچشمه میگیرد^۲.

با توجه به اثر این فتوای استعماری در افکار عامه‌ی مردم مسلمان، طبیعی است که برای نگهبانان استعمارچندان دشوار نبود که مجاهدین را درسی تلخ آموخته و هم‌مایه‌ی عبرت دیگران سازند، لذا پس از آنکه بوسیله این فتوی‌ها، زمینه را آماده ساختند، از وارد آوردن هرگونه جنایت نسبت به این جمعیت فداکار دریغ نکردند و بوسیله‌ی اعدام و زندانهای طولانی و تبعید به جزیره‌ی «اندمان» (معروف به جزیره‌ی مرگ) انواع شکنجه و فشار را بر آنان وارد آوردند.

ولی این مبارزان نستوه، آنچنان در عقیده‌ی خود استوار و پای برجا بودند که اینهمه شکنجه و عذاب را تحمل میکردند و از پای نمی‌نشستند.

۱ - متن گفتار غلام احمد در اینباره چنین است : وان الحرب حرمت علی و سبق لی ان اضع الحرب ولا ا توجه الی القتال .. فلاجهاد الا جهاد اللسان والایات والاستدلال (خطبه‌ی الهامیه ص ۷) .

۲ - در مسلك بهائیت نیز که از حیث ریشه‌ی استعماری و احکام جاهلانه و زمان پیدایش با مسلك مسخره‌ی قادیانی دارای شباهت فراوان است، احکامی از این قبیل دیده می‌شود . از جمله موضوع حرمت دخول در سیاست است که رهبران بهائیت نسبت به آن پافشاری زیادی دارند . عباس افندی در لوحی که خطاب به علی اکبر ایادی درباره‌ی قضایای مشروطه و محمد علی‌شاه صادر کرده چنین دستور میدهد : «زنهارا گردد در امور سیاسی نفسی از احیاء ! مداخله نماید و یا آنکه کلمه‌ئی بر زبان براند» و این خود گواهی است روشن بر ریشه‌ی پلید و استعماری این مسلك . شگفت آنکه در کتاب مقدس مسیحیان نیز آنجا که پیروان مسیح را از مقابله با قدرتها پرهیز میدهد و «مقاومت در برابر قدرتهای برتر» را «مقاومت با ترتیب خدا» می‌شناسد (رساله پولس به رومیان اول باب ۱۳) بروشنی میتوان نشانی از این اثر انگشت استعمار و استبداد مشاهده کرد و به آسانی گفته‌ی آنان را که به دخالت دستگاههای استبدادی قدیم در پیدایش مسیحیت کنونی، معتقدند باور داشت.

یکی از حربه‌های کوبنده‌ئی که دستگاه استعمار بر ضد این جمعیت بکار می‌برد، متهم ساختن آنان به وهاب‌پیگری بود. در آن تاریخ وهابیان بخاطر ویران ساختن بقعه‌های متبرک حجاز، در نظر عموم مسلمانان منفور و بدنام بودند و وارد آوردن این تهمت می‌توانست این نفرت عمومی را عیناً متوجه این جمعیت سازد.

از آنجا که سید احمد عرفان رهبر فکری این جمعیت، از جهت پیشنهاد طرح‌های اصلاحی و دعوت مسلمانان به پیراستن اسلام از بدعت‌ها و خرافات، به وهابیان شباهتی میداشت^۱ این تهمت در همان اوایل یعنی در دوران حیات عرفان به ثمر رسیده بود و انگلیسیها و سیک‌ها توانسته بودند بدانوسيله بعضی از افرادی اطلاع مسلمانان را وادار به خیانت کرده و بر او بشورانند و با این تدبیر او وهم مرید و همکارش شاه اسمعیل را در سال ۱۸۳۱ ازین ببرند.

۱- یادآوری این مطلب لازم است که مسئله‌ی اصلاحات مذهبی و بر طرف ساختن خرافات که داعیه‌ی وهابیان است، هرگز از مرحله‌ی ادعای تجاوز نکرده و در نهضت وهاب‌پیگری کاری که بتوان آن را «اصلاح» نامید صورت نگرفته است. تنها کاری که محمد بن عبدالوهاب (رهبر وهابیان) و پیروان خشک و خشن و جامد وی انجام دادند این بود که بنام اصلاحات مذهبی، شکاف تازه‌ئی میان مسلمانان ایجاد کرده و به بهانه‌های کوچک (مانند: «حرمت سوگند خوردن به پیغمبر و حرمت زیارت قبر آنحضرت و حرمت شفاعت خواستن و حرمت نامیدن آنحضرت به عنوان «سیدنا» و مسائلی از این ردیف) اکثریت قاطع مسلمانان جهان را از دایره‌ی اسلام خارج ساختند و جان و مال و ناموس آنان را مباح دانستند. بعلاوه در محیط قدرت و حکومت خود، آزادی فکر را که از ارکان اجتماعی آئین مقدس اسلام است ازین بردند و با شعار: اما الوهابیة و اما السیف (یا وهاب‌پیگری و یا شمشیر) مسلک خود را بصورت یک اعتقاد اجباری درآوردند و خلاصه بنام مذهب و بعنوان اصلاحات، برادر کشی و جمود فکری را در یک قسمت از جامعه‌ی اسلامی ترویج کردند و از اینراه کمکی بس ارزنده به پیشرفت هدفهای استعمار غربی تقدیم داشتند.

در دوران پس از انقلاب ۱۸۵۷ هم که پیروان «عرفان» سرسختانه با انگلیس‌ها می‌جنگیدند این تهمت بصورت سلاح قاطعی در اختیار انگلیسیها بود که در هر فرصت مناسب، از آن استفاده میکردند و از جمله علمائی را که در امور سیاسی دخالت ورزیده و مردم را به مبارزه با انگلیس دعوت مینمودند، در نظر عوام منفور می‌ساختند و تاکنون نیز این حر به همچنان باقی است و نقش شیطانی خود را که ایجاد فاصله میان قشرهای وسیع مسلمین است، ایفاء میکند.

ولی پیروان عرفان، آن پاکبازان با اخلاص، از این سلاح برنده نیز نهراسیده و هرگز زبون حوادث و موانع نگشتند و با وجود اینهمه کارشکنی‌ها قوای خود را متمرکز ساخته در همه جا بویژه نواحی کوهستانی، همواره بصورت خاری دامنگیر، در سر راه انگلیسیها خود نمائی میکردند و برآستی همچنانیکه استاد ابوالحسن ندوی میگوید:

« عناصری بودند در راه حق استوار و نسبت به جان و مال بیدریغ... هر چه استعمار انگلیس، بیشتر آنان را زیر فشار قرار میداد، گوئی بر قدرت مقاومتشان می‌افزود؛ املاك و اموالشان مصادره می‌شد؛ خودشان دائماً تحت تعقیب و مورد شکنجه قرار میگرفتند؛ در دادگاههای انگلیسی محاکمه و به زندانها و تبعیدهای طویل‌المدت محکوم می‌شدند... با اینحال کوچکترین آثار تردید و اضطراب در آنان مشاهده نمی‌شد؛ با استقامتی اعجاب‌انگیز همه‌ی این صدمات را تحمل میکردند و حتی يك لحظه هم فکر تسلیم و آرامش در مخیله‌شان نمی‌گذشت »^۱

۱- نقل از مقدمه‌ی مقاله‌ی دانشمند مزبور در مجله‌ی «المسلمون» مورخه‌ی

(مؤلف)

جمادی‌الآخر ۱۳۷۱ و مارس ۱۹۵۲

نمونه‌ئی چند

واینک نمونه‌ئی چند از وضع این مجاهدان عالیقدر .. که استاد ندوی به تفصیل در مقاله‌ئی آورده وما فقط شمه‌ئی از آن را در اینجا بازگو می‌کنیم ، تا شبیحی از این بزرگمردان - که حتی در تاریکترین روزگاران نیز پرتو مجاهدت و فداکاری خود را از سرزمین هند دریغ نداشتند - در برابر خواننده نمودار گردد :

« در روز دوم مه سال ۱۸۶۴ میلادی ، قاضی انگلیسی به اتفاق چهار تن از موجهین ، در دادگاه شهر «انباله» حضور یافتند تا در باره‌ی موضوع مهمتی تصمیم بگیرند . در برابر آنان یازده تن متهم قرار داشتند . هر چند دادگاه ، این متهمان را در شمار بزرگترین گناهکاران بحساب آورده بود ، لیکن سیما و قیافه‌ی بزرگوارانه‌ی آنان از شرافت و بیگناهی‌شان حکایت میکرد .

« اتهام آنان این بود که بر ضد حکومت انگلیسی هند ، توطئه‌ئی بزرگ بوجود آورده و به پیروان پیشوای شهید سید احمد عرفان و مجاهد بزرگ شیخ اسمعیل شهید - که در نزدیکی مرزهای افغانستان زیست می‌کنند - کمکهای مالی و انسانی میکرده و با مهارتی عجیب ، از داخل کشور برای آنان مدد میفرستاده‌اند و بوسیله‌ی نامه‌های رمزی ، پیوسته با آنان در تماس بوده‌اند . و شگفت آنکه از رعایای انگلیس ، کمکهای مالی جمع آوری نموده ، مخفیانه به مرکز انقلاب ، گسیل میداشته‌اند ..

« دولت ، بوسیله‌ی یکی از سربازان مسلمان ارتش انگلیس ، به عملیات پنهانی آنان پی برده و در شهرهای «پتنه» ، «تهانسیر» و «لاهور» آنان را دستگیر ساخته و به محاکمه کشیده بود . و امروز ، روز صدور رأی دادگاه می‌بوده

« قاضی، یکی از متهمین را مخاطب ساخت تا حکم دادگامرا برای او قرائت کند .. او جوانی زیبا و نیرومند بود و قیافه‌ی آرام او نشان میداد که در دامان ناز و نعمت پرورش یافته و از خاندانی بزرگ برخاسته است .. قاضی، آغاز سخن کرد : « جعفر! تو با آنکه از اشراف و سرشناسان شهر ، وهم مردی باسواد و تحصیل کرده و با قوانین دولتی آشنا می باشی ، همه‌ی امکانات خود را در راه توطئه بر ضد حکومت بکار انداخته و وسیله‌ی انتقال کمکهای مالی و انسانی به مرکز انقلاب بوده‌ئی ... بدینجهت دادگاه تورا محکوم به اعدام میکند و کلیدهای دارائی تورا مصادره می نماید ؛ پس از اجرای حکم اعدام، جسد تو به بازماندگان و اگذار نخواهد شد و تو با کمال خفت و خواری در گورستان عمومی بخاک سپرده خواهی گشت .. و برای من موجب کمال خوشوقتی است که تو را بر چوبه‌ی دار آویخته به بینم ..

« پس از پایان گفتار قاضی، جوان با وزانت و وقاری عجیب گفت : اختیار جانها در دست خدای بزرگ است؛ او زندگی می دهد و همو می - میراند .. و تو ای قاضی! فرمان مرگ و زندگی کسی را در دست نداری ؛ و حتی نمیدانی کدامیک از ما زودتر شربت مرگ را خواهد نوشید ..

« وضع جوان و روحیه‌ی آهنین او مایه‌ی شگفتی حاضران شد ، وقتی مأموران گلیسی «پارسن» به او نزدیک شد ، اظهار داشت که « من تا این لحظه چنین صحنه‌ئی ندیده بودم ، محکومی حکم اعدام خود را بشنود و اینچنین شادمان و بانشاط باشد؟ » و جوان در پاسخ گفت : چرا شادمان نباشم در صورتیکه شهادت در راه خدا نصیبم گشته است، بیچاره تو، که از این لذت بیخبری ...

« در این دادگاه ، برای دو نفر دیگر نیز حکم اعدام صادر شد ،
اولی پیرمردی سالخورده بنام مولانا یحیی صادق پوری و دیگری جوانی
ثروتمند از مردم پنجاب بنام محمد شفیع و هشت نفر دیگر محکوم به تبعید
دائمی شدند.

مولانا یحیی در زندان و در همان حال که هر لحظه منتظر اعدام بود،
اشعار خبیب را زمزمه میکرد و به زبان شعر می گفت :

« اینک که مسلمان گشته می شوم ، اهمیت نمیدهم

که به کدام پهلو بر زمین خواهم افتاد ..

این در راه خدا است، او اگر اراده کند

اعضای جدا و پراکندهی مرا مشمول رحمت خود خواهد ساخت».

« حکم فرمایان انگلیسی ، وقتی احساس کردند که زندانیان ،

مشتاقانه در انتظار اعدام اند ، از خشم به حالت جنون رسیدند و اندیشیدند

که ارا انجام آرزوی قلبی آنان یعنی شهادت در راه خدا جلوگیری کنند ..

در یکی از روزها فرماندار شهر به زندان رفت و حکم دادگاه تجدید نظر

را برای سه تن محکوم به اعدام ، بدین شرح قرائت کرد :

« شما اخلا لگران، مرگ را «شهادت» پنداشته بدان علاقمندید؛

ولی ما نخواهیم گذارد شما به این آرزو نائل گردید ! لذا حکم اعدام را

لغو و آنرا به حبس ابد در جزائر سیلان مبدل می سازیم» .

« سپس آنرا به اعمال شاقه واداشتند ؛ از زندانی به زندانی منتقل

کردند و بالاخره بد جزائر اندمان (واقع در خلیج بنگال) که سخت ترین

تبعیدگاه بود، فرستادند. شیخ یحیی در فوریه ۱۸۶۸ در زندان وفات یافت

و همکارش شیخ جعفر پس از ۱۸ سال ، در سال ۱۸۸۳ مشمول عفو شد و

آزادگشت!...» .

این، يك نمونه از مجاهدتهای بیشماری است که مسلمانان هندوستان در آن سرزمین و بر صفحات تاریخ از خود به یادگار گذاشتند. این نمونه، نمایشگر وضعیت یکدسته از مسلمانان در برابر استعمارگر خون آشام است که با همه‌ی قدرت و سیطره‌اش، باز در برابر روح فداکاری این جمع، زبون و ناتوان بود.

و تنها این جمع نبودند که با این روح نمونه‌ی فداکاری و از خود گذشتگی، آراسته بودند، بلکه اکثریت قاطع مسلمانان هند نیز شریک و دنباله‌رو آنان بوده و تا جائیکه می‌توانستند به صورت‌های گوناگون نفرت و انزجار خود را از حکومت غاصب انگلیسی ابراز میداشتند.

کانون رهبری و مقاومت

پس از نافرجامی انقلاب، مدارس مذهبی‌ئی که در همان اوان بوسیله‌ی علماء تأسیس شده بود، یگانه کانون احیاء و انتشار فکر جهاد بشمار می‌آمد، بدینجهت انگلیسیها به این مدارس، همچون شبجی مخوف نگریده و تا مرز امکان، برای نابود کردن آن میکوشیدند. سرگذشت یکی از این مدارس را که بنام «منبع العلوم» نامیده می‌شود یکی از اساتید مدرسه‌ی معروف «دارالعلوم» برای من شرح داد. وی گفت: بنیانگذار و مؤسس این مدرسه و مسجد مجاور آن، یکی از ثروتمندان شهر بود، این شخص پس از اتمام بنای مدرسه بشدت مورد اعتراض حاکم انگلیسی محل واقع شد و حاکم، او را بدینجهت که مرکزی

برای آموختن احکام جهاد بنا کرده است، سخت مورد ملامت قرار داد. در آن موقع انگلیسیها از گرایش مسلمانان به فکر جهاد بخود میلرزیدند و حتی از نام آن نیز وحشت داشتند. نتیجه‌ی سخت‌گیری و فشار حاکم انگلیسی این شد که این مرد ثروتمند از مدرسه کماره گرفت و از تحمل مخارج آن سر باز زد.

ولی توده‌ی مسلمان، همینکه این موضوع را احساس کردند، با اقدام فوری، مدرسه را در اختیار گرفته و مخارج آنرا عهده‌دار شدند. در نتیجه، مدرسه توانست پابرجا مانده رسالت خویش را پایان برد. این مرد ثروتمند، یکی از پسران مولانا قاسم نانوتوی - فرمانده گروه علما در انقلاب هند، و مؤسس مدرسه‌ی دارالعلوم در شهر «دیوبند» را برای تدریس در مدرسه‌ی «منبع‌العلوم» دعوت کرده بود این عمل، موجب بیم و خشم حاکم انگلیسی شد. او را وادار ساخت که این شخص را از امور مدرسه بکلی برکنار سازد. با این وصف مدرسه به کار خود ادامه داد و توده‌ی فقیر مسلمان که همچون امراء و ثروتمندان تحت نفوذ حاکم نبودند، مخارج و زحمات آنرا عهده‌دار شدند.

بدین ترتیب، انگلیسیها همواره از مسلمانان اندیشناک بوده و بیم آن داشتند که از نو سر برداشته و به فکر تجدید حکومت خود افتند، و چون در صفوف مسلمانان غالباً چیزهائی مشاهده می‌شد که این بیم و هراس را بموقع نشان داده و آنرا تقویت میکرد، تمام قوای رادر برابر آنان بسیج میکردند.

مهمترین چیزی که پس از پیروزی انگلستان و الحاق هند به

امپراطوری بریتانیا ، مایه‌ی تحرك و عصیان مسلمانان می‌شد این بود که مسلمانان ، دین‌اسلام را مورد تهدید اشغالگران میدیدند ، زیرا مشاهده می‌کردند که این عناصر پلید ، همه‌ی نیروی خود را در برابر این آئین متمرکز ساخته‌اند ، یعنی در همان حال که تعداد زیادی مدارس جدید تأسیس نموده و امکانات فراوان در اختیار میسیونهای مذهبی مسیحی قرار داده‌اند ، با مدارس اسلامی از در جنگ و نزاع در آمده و با تصرف اوقاف مربوطه ، در صدد تعطیل این مدارس می‌باشند .

در این موقعیت ، گروهی از متفکران مسلمان ، با خود اندیشیدند که هر چند مسلمانان نفوذ و قدرت خود را از دست داده‌اند و دیگر نمی‌توانند با اسلحه از آن دفاع کنند ولی بالاخره قادرند که با بذل جان و مال دین خود را پاسداری کرده و از عقیده و مقررات مذهبی خود دفاع نمایند .

و در وضع کنونی که انگلیسیها برای کوبیدن مدارس دینی ، دست تعدی به موقوفاتی که تنها راه تأمین هزینه‌ی این مدارس است دراز می‌کنند ، میتوان مدارس دیگری تأسیس کرد که متکی به موقوفات نبوده و نیازمندیهای خود را بوسیله‌ی عامه‌ی ملت - که همچون اوقاف یا همچون امیران و ثروتمندان زیر نفوذ و سیطره‌ی حکومت نیستند - تأمین نماید . پس می‌باید مبارزه را از این سو ادامه داد و بدینوسیله ، جان ملت مسلمان و دین آنرا از تعرض دشمن ، مصون نگاهداشت . نقشه‌ی آنها این بود که نسل جوان را با برنامه‌ئی مستقل و دور از موج استعمار نوین ، تربیت کنند و با این تدبیر ، روح دیانت و حس نفرت از استعمارگران را در آنها بدمند و آنرا از انحلال و استهلاک در شخصیت غرب محفوظ بدارند .

یگانه وسیلهی تأمین این منظور، آن بود که مدارس تأسیس شود مستقل و جدا از دستگاه حکومت و از کسانی که اندک ارتباطی با حکومت دارند مانند امراء و ثروتمندان .. برخی از علماء که طرفدار مبارزه با انگلیسیها بودند ، چون مشاهده میکردند که در میدان جنگ با اسلحه شکست خورده اند ، در این میدان علمی به مبارزه برخاستند و مدارس از این قبیل ، تأسیس کردند .

مدرسه‌ی دارالعلوم - دیوبند

نخستین مدرسه‌ئی که با الهام از این طرز فکر بوجود آمد، مدرسه‌ی دارالعلوم بود در شهر دیوبند ، این شهر در ۹۰ مایلی شمال دهلی و از شهرهای ایالت سهارانپور است، جمعیت آن ۳۰ هزار نفر و نیمی از آنان مسلمانند . مولانا محمد قاسم زانوتوی^۱ با یکی از خانواده‌های مقیم این شهر

۱- وی در قریه‌ی «نانوتا» از توابع «سهارانپور» بسال ۱۲۴۸ هـ (۱۸۳۲م) تولد یافت. در مدارس دینی «دهلی» به تحصیل پرداخت و نزد علمای بزرگ این شهر مراتب علمی را طی کرد، در ۲۵ سالگی در انقلاب هندوستان شرکت جست و در سپاهی که علماء گرد آورده بودند ، منصب فرماندهی کل بدو مفوض شد. وی در این جنگ پیروزیهای نیز بدست آورد، ولی هنگامی که خبر فتح دهلی را بدست انگلیسیها شنید از جنگ دست کشیده و مخفی گشت، پس از چندی مجدداً ظاهر شد و بکمک همفکرانش شالوده‌ی این مدرسه را ریخت ولی اجل بر او مهلت ادامه‌ی فعالیت نداد و بسال ۱۸۷۹ در حالیکه هنوز پنجاه سال از عمرش نمی‌گذشت وفات یافت و در جوار همین مدرسه به خاک سپرده شد. او از رهبران بزرگ مذهبی و جزو مبرزترین علماء بشمار می‌رود و تألیفاتی نیز از خود بجای گذارده که در رشته‌ی خود از مهمترین کتب است و هم اکنون در اختیار نواده‌ی او «مولانا محمد طیب» می‌باشد.

(مؤلف)

بستگی سببی داشت، وقتی قوای علماء شکست خورد و انگلیسیها فاتح شدند، وی به این خانواده پناه آورده و در این شهر مخفی گشت و هنگامیکه دولت انگلستان نسبت به انقلابیون، عفو عمومی صادر کرد، وی دوباره در اجتماعات ظاهر شده مجاهدت خود را از نو آغاز کرد و شهر « دیوبند » را مرکز فعالیت های علمی خویش قرار داد و با کمک مردمان خیر خواه، این مدرسه‌ی دینی را بنیان نهاد.

از مهمترین مواد آئین نامه‌ی مدرسه این بود که: باید کوچکترین کمک و اعانه‌ئی از دستگاه حکومت یا کسانی که با این دستگاه ارتباط دارند پذیرفته نشود و برای تأمین هزینه‌ی مدرسه، فقط کمکهای مالی و اتفاقات عامه‌ی مردم مورد استفاده قرار گیرد، تا دولت نتواند بطور مستقیم یا غیر مستقیم در امر مدرسه مداخله و اعمال نفوذ نماید.

کار تدریس، در مسجد کوچکی بنام مسجد تشتی (که هم اکنون نیز موجود است) منحصرأً بایک دانشجو بنام « محمود حسن » و یک استاد بنام « مولوی قاری محمود » در سایه‌ی درخت اناری که در مسجد بود، آغاز شد (سال ۱۲۸۳ هجری و ۱۸۶۷ میلادی) و عارف ربّانی « مولانا رشید احمد گنگوئی » بر آن نظارت میکرد.

۱- در قریه‌ی « گنگو » از توابع « سهارانپور » در سال ۱۸۲۸ میلادی تولد یافت، در مدارس « دهلی » و نزد علمائی که از خانواده‌ی « شاه ولی الله دهلوی » بودند به کسب علم اشتغال یافت. در انقلاب بزرگ هندوستان شرکت جست و دستگیر شد ۶ ماه در زندان ماند و پس از آزادی به تأسیس این مدرسه کمک کرد و در آنجا به تدریس پرداخت. وی تا سال ۱۹۰۵ میلادی به تدریس و ارشاد و هدایت مردم مشغول بود و مریدان و پیروان زیادی گرد او جمع آمدند، در این تاریخ که مضادف یا ۱۳۲۳ هجری بود وفات یافت و در همان شهر به خاک سپرده شد، اینک فرزندان او در آن شهر معروفند، تألیفات زیادی نیز از او باقی است.

(مؤلف)

از شگفتیهای تاریخ ، این است که اولین دانشجوی این مدرسه یعنی همین « محمودحسن » در سالهای بعد ، در شمار یکی از رهبران مبارزات آزادیخواهان هند درآمده و یکنوبت با جمعی از همکارانش در حجاز و باردیگر در اثنای جنگ اول جهانی در « مائطه » دستگیر شد و تا سال ۱۹۲۰ در زندان بسربرد. و در این تاریخ ، درحالیکه ملت هندوستان بنامش شعار میداد و او را « پدرهند » (شیخ الہند) می خواند، آزاد شده به وطن بازگشت .

به هر حال ، مدرسه پاپای زمان پیش رفت و در کنار همان مسجد کوچک بر حجم خویش افزود و رفته رفته دارای عمارات متعدد و مساحت وسیع و دانشجویان و اساتید و کارمندان بیشمار شد. بمرور ، خط مشی دینی و ملی این مؤسسه‌ی مذهبی ، آنچنان مشهور شد که در ردیف بزرگترین مدارس مذهبی عربی در آسیا جای گرفت و دانشجویان از همه‌ی ممالک اسلامی بدانجا عزیمت میکردند و در شرائط آماده و مساعد آن که شامل درس ، غذا ، لباس ، مسکن و وسائل بهداشتی بود به تحصیل اشتغال می- یافتند و حتی بعضی بواسطه‌ی اشتهارش ، آنرا از هر آسیا نام نهادند.

این مدرسه در حقیقت ، زمینہ‌ی تازه‌ئی برای ایجاد یک نهضت آزادی طلب بود و فعالیت‌های آموزشی در درجه‌ی دوم هدف آنان قرار داشت. در اینجا لازم است طرز تفکری را که این مدرسه و مدارس مشابه ، بر اساس آن بنیانگذاری شدند بررسی کرده و اثر این طرز تفکر را در زندگی

۱- در برابر « الازهر » مصر که از بزرگترین دانشگاه‌های اسلامی جهان است و بسال ۳۶۱ در دوران حکومت المعز لدین الله فاطمی از خلفای فاطمی شیعی مصر بنا شده است.

مسلمانان آن ناحیه بسنجیم .

این طرز فکر، بطور خلاصه عبارت بود از:

حفاظت و نگاهداری از فرهنگ اسلامی با لغت خاص آن (عربی)، مبارزه با فرهنگ انگلیسی و جلوگیری از نفوذ آن در افکار و اخلاقیات مردم هند .^۱

این طرز فکر، در هندوستان مکتبی بوجود آورد که برای سالیان دراز، اثری عمیق در زندگی عمومی و خصوصی مسلمانان آن سامان باقی گذارد. دانشمند هندی ابوالحسن ندوی در کتاب: «موقعیت جهان اسلام در برابر تمدن غرب» می نویسد:

« پس از ورود انگلیسیها به هندوستان ، در جبهه‌ی مسلمانان دو نوع رهبری بوجود آمد: یکی رهبری مذهبی که علماء بعهدہ داشتند و دیگری رهبری‌ئی که سرسید احمدخان در اختیار گرفته بود .

« علمای مذهبی هند، از حیث تقوی و دانش و نفوذ ملی و غیرت دینی و مجاهدت در راه دین، در شمار مبرزترین علمای اسلام بودند، ولی محیط زندگی و فرهنگ قدیمی آنان ، مانع از این بود که بتوانند بر تمدن غربی غلبه کنند . علاوه، وحشیگریهای حکومت انگلیسی و رفتار بیرحمانه‌ی کم نظیری که پس از انقلاب نافرجام ۱۸۵۷ با مسلمانان در پیش گرفت و هم سرعت و قدرتی که فرمانروایان انگلیسی در نشر آئین مسیحیت و ترویج تمدن غربی بکار می بردند ، تماماً موجب شده بود که علماء ، حالت دفاعی

۱- و این همان طرز فکر است که تقریباً نیم قرن پس از این تاریخ، توسط گاندی ترویج می شد. رجوع کنید به کتاب «مهااتما گاندی» نوشته‌ی «رومن رولان»، ترجمه‌ی محمد قاضی.

بخود گرفته و هیچگاه در فکر حمله به حریف نباشند و تمام همت خود را در راه حفظ و نگاهداری همین مقدار باقیمانده از احساسات مذهبی مردم و پرهیز دادن آنان از تمدن غرب، بکار برند .

« اثر دیگر این شرائط ناهنجار آن بود که علماء بفکر افتادند مراکزی برای شناساندن تمدن و فرهنگ اسلامی بوجود آورند و در این مراکز، دانشمندان و مبلغینی مجهز تربیت کنند این مؤسسه‌ها را بعدها «مدارس عربی» نام نهادند. (نقل با اندکی تصرف) .

علمائی که مردم را به این طرز فکر فرامی خواندند، با نفوذ معنوی‌ئی که در ملت داشتند و هم بکمک سابقه‌ی درخشان‌شان در مبارزه با انگلیسیها توانستند در اکثریت مسلمانان نفوذ کرده و آنانرا به صفوف خویش ملحق سازند و همرا برای پیکار همه‌جانبه با فرهنگ و سایر پدیده‌های انگلیسی از قبیل لباس و رسوم زندگی در خانه و مدرسه ... بسیج نمایند.

الهام بخش این طرز تفکر، آموزشهای مذهبی‌ئی بود که مسلمانان را از تشبه به کفار و تقلید آنان منع می‌کند: «هر که خود را هم رنگ جماعتی کند، از آنان بشمار آید»

کینه‌ی دیرین مسلمانان نسبت به انگلیسها نیز بهر واج این طرز فکر کمک می‌کرد و آنانرا به فرهنگ انگلیسی و مدارس که بر روش این فرهنگ اداره می‌شدند بدبین می‌ساخت و خلاصه در نظر مسلمانان با ایمان، قطعی بود که این مدارس، مراکزی هستند که افکار مسمومی بر ضد اسلام، به دانشجویان تزریق می‌کنند .

من خود (مؤلف) آثار این طرز فکر را در محیط مذهبی هندوستان

به چشم دیدم، مثلاً: در مدارس مذهبی، زبان انگلیسی که زبان رسمی و یگانه وسیله ارتباط ملت با دولت بود، تدریس نمی‌شد؛ علماء به دانشجویان اجازه نمیدادند که لباس «بالیاقه» بپوشند فقط به این دلیل که به لباسهای انگلیسی شباهت میداشت و پوشیدن آن، مخالف ظاهر يك روایت مذهبی محسوب می‌شد، حتی کفش بنددار را هم به جرم آنکه مورد استفاده انگلیسیهاست، ممنوع ساخته و خلاصه، بخاطر حفظ سنت‌ها و آداب مذهبی خود، تعصب ضد انگلیسی را به آخرین درجه رسانیده بودند. نتیجه‌ی این طرز فکر آن شد که مسلمانان پیرو علماء که جمعیتی فراوان بودند، با مدارس انگلیسی بکلی قطع رابطه کردند، در حالیکه دیگر فرقه‌های مذهبی هندوستان، بمنظور اشغال پست كوچك و بی‌اهمیت دولتی، به این مدارس روی آورده و مواد آنرا تعلیم گرفتند. این پست‌ها هر چند فوق‌العاده كوچك و ناچیز بود، ولی در هر صورت موجب شد که سطح معلومات و مادیات و در نتیجه میزان نفوذ این افراد نسبت به همکاران مسلمانان، بطور محسوس ترقی کند.

قافله‌ی زندگی درهند، در دوران نخستین استعمار انگلیسی، بر این روال حرکت میکرد؛ در یکسو اکثریت غیرمسلمان قرار داشت که با اشغالگران غاصب‌همکاری کرده و بر مدارس و پست‌های دولتی آنان رو آورده بود و در سوی دیگر، اقلیت بزرگ مسلمان، که از این همکاری روی گردانیده و با آن مبارزه نمی‌کرد و خود را از خط‌مشی اکثریت دور نگاهداشته بر حفظ فرهنگ خاص خود کوشا و بدان علاقمند بود و در راه نشر و توسعه‌ی آن فعالیت میکرد.

این طرز فکر - بی آنکه صاحبان آن قصد سوئی داشته باشند - در

طریق خواسته‌های انگلیسیها بکار افتاد و به اجرای نقشه‌ی خطرناک آنان یعنی کشتار علمی و مالی مسلمانان و دورنگاهداشتن آنها از زندگی عمومی مردم، کمک شایانی کرد.

سر سید احمدخان و مدرسه‌ی «علی‌گره»

این طرز فکر، جمعی از مسلمانان را دچار وحشت ساخت. اینها کسانی بودند که برخلاف عقیده‌ی علمای مجاهد و پیروانشان، به دولت انگلستان و فرهنگ انگلیسی یا دیده‌ی دشمنی نمی‌نگریستند و معتقد بودند که نتیجه‌ی قهری و طبیعی این بدبینی جز این نیست که مسلمانان از قافله‌ی فرهنگ جدید که بوسیله‌ی استعمارگران تازه نفس وارد کشور شده است، عقب بمانند و دیگران بدلیل استقبالی که از این فرهنگ کرده‌اند، مدارج ترقی را پیموده و رفته رفته زمام امور مملکت را به دست گیرند. بعلاوه، روابط غیردوستانه‌ی مسلمانان با مامداران جدید مملکت موجب می‌شود که مسلمانان از شرکت در امور عام المنفعه و در دست گرفتن مشاغل عمومی محروم بمانند و این هر دو، یعنی انحطاط فرهنگی و عقب ماندگی اجتماعی، برآینده‌ی مسلمانان هندوستان سایه‌ی شوم بدبختی را خواهند گسترد.

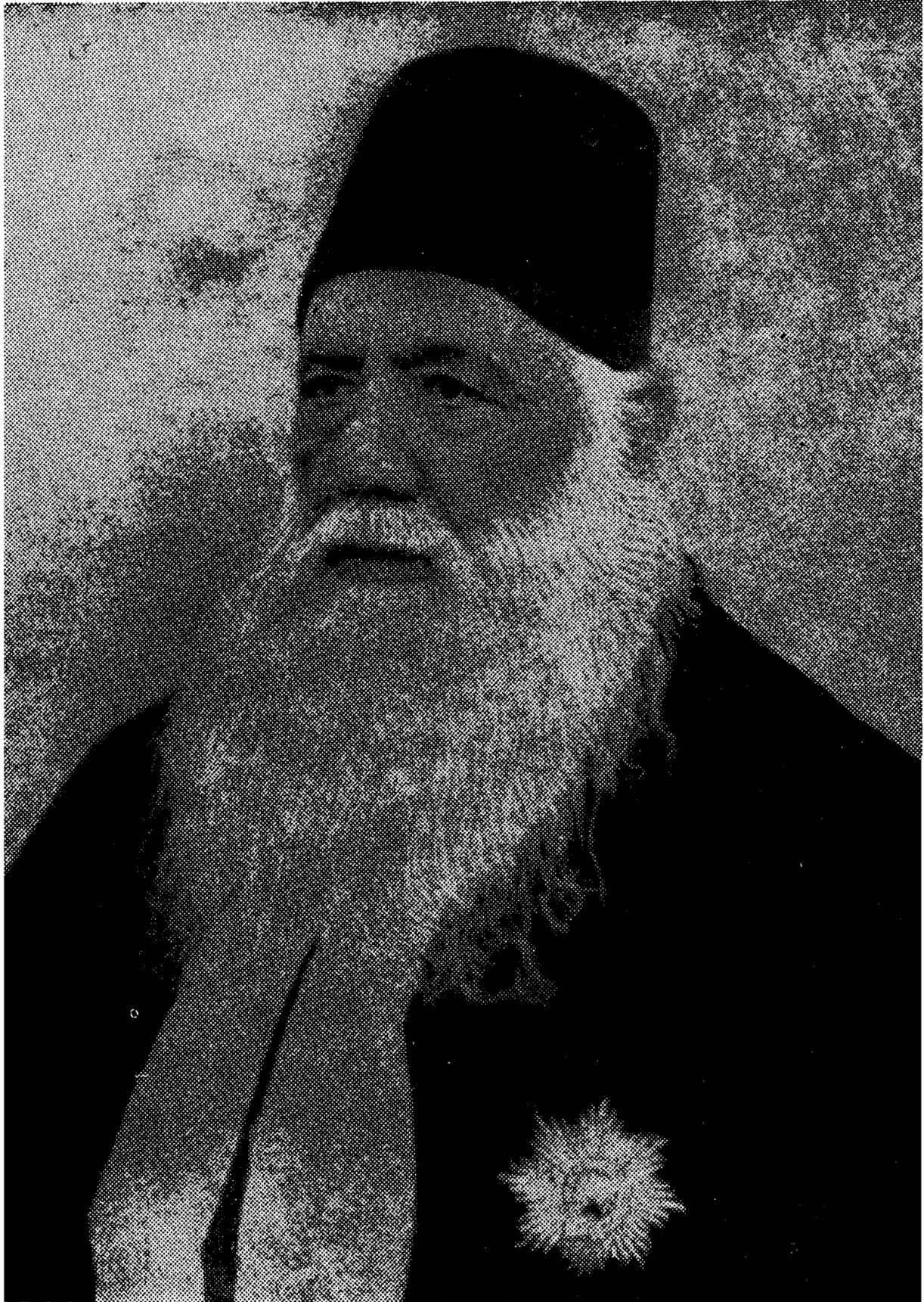
طرفداران این عقیده تحت رهبری سر سید احمدخان با طرز فکر علماء، به مخالفت برخاسته و پرکردن شکاف میان مسلمانان و دولت را وجهه‌ی همت ساختند؛ مردم را به تفاهم و ایجاد اطمینان متقابل با انگلیسیها دعوت کردند و ضرورت آشتی طرفین را برای بهره‌برداری مشترک، همه‌جا

بازگو کردند و لزوم پذیرش تعلیمات مدنی انگلیسیها را به مردم گوشزد نمودند .

ولی از آنجا که قانع ساختن توده‌ی مردم و وادار نمودن آنان به اینکه کودکان خود را به مدارس انگلیسی بفرستند، کاری دشوار می‌نمود، ناگزیر دست به ایجاد مؤسسه‌ئی فرهنگی و اسلامی زدند تا فرزندان مردم مسلمان ، معلومات جدید را توأم با آموزشهای مذهبی، در محیطی امن و مورد اطمینان فراگیرند و در همان حال که از تربیت اسلامی بازمانده‌اند، بتوانند از سرچشمه‌ی فرهنگ غربی نیز سیراب شوند و با هموطنان غیر مسلمان خود، در نهضت علمی کشور همقدم گردند .

سید احمد در سال ۱۲۳۲ هجری (۱۸۱۷ میلادی) تولد یافته و تعالیم مذهبی را در سنین کودکی آموخته بود، پدرش « متقی خان » بعبادت اهل زمان بر تربیت دینی فرزند، همت گماشت ، ولی او به این حد قناعت نکرده از فرهنگ عمومی نیز حظی وافر برد و برخلاف سیره‌ی خانوادگی که از مشاغل دولتی دوری می‌گزیدند، به خدمت دولت درآمد ، کم‌کم مدارج ترقی را پیمود تا بالاخره در دادگاه شهر « بگنور » (واقع در شمال هندوستان) منصب قضاوت یافت در انقلاب سال ۱۸۵۷ وی در این شهر بود و با شورشیان مسلمان وحدت نظر نداشت ، چه، معتقد بود که تا وقتی میان دو جبهه‌ی متقابل، توازن نیروها برقرار نباشد این انقلاب به صرفه و صلاح مسلمانان نخواهد بود ، او توانست در گیر و دار انقلاب برای انگلیسیها خدماتی هم انجام دهد و بسیاری از اسرای انگلیسی را از کشتن نجات بخشید .

عقاید ضد انقلابی سید احمد خان که با حمایت از اسرای انگلیسی



سر سيد احمد خان

نیز توأم شده بود ، خشم شورشیان را برانگیخت بطوریکه حتی نقشه‌ی قتل او را نیز کشیدند. ولی ازسوی دیگر دوستی واطمینان انگلیسیها را نسبت به او جلب کرد و آنرا بر حمایت و محافظت او وادار ساخت .

در همین شرائط بود که او دعوت خود را دائر بر ایجاد مدرسه‌ئی نوین آغاز کرد. وی در این موقع به شهر «علیگره»^۱ که شهری کوچک نظیر «دیوبند» و واقع در ۶۰ میلی جنوب شرقی دهلی است، انتقال یافته بود. از ثروتمندانی که با او همفکر بودند درخواست کرد که وسائل بنیاد مدرسه‌ئی را فراهم آورند. ویدین ترتیب ، مدرسه‌ئی که بمرور زمان ، توسعه یافته و دانشگاه علیگره نامیده شد ، بوجود آمد و در سال ۱۹۱۲ دولت آنرا به رسمیت شناخت.

بدبختانه ، این اقدام فرهنگی در محیط و موقعیتی بوجود آمد که از همه سو ، موج سوءظن و عداوت شدید عامه‌ی مسلمین ، مؤسس آنرا احاطه کرده بود.

این سوءظن ، وقتی شدت بیشتری یافت که او در این مؤسسه‌ی فرهنگی اساتید و اداره‌کنندگان انگلیسی را که از خدمت در آنجا به نفع مقاصد خود بهره‌برداری میکردند، استخدام نمود. این کار بدست دشمنان او اسلحه‌ی برنده‌ئی داد که بدانوسیله علیه او تبلیغ کرده او و بر نامه‌اش را متهم سازند .

بنابراین، از نخستین لحظه میان دو مکتب فکری مسلمانان هند، روح

۱- این اسم، مرکب از دو کلمه‌ی «علی» و «گره» (به فتح گاف و سکون

مؤلف)

را بمعنی شهر) است.

عداوت پدید آمد: در یکسو مکتب سید احمدخان بود که در مؤسسه‌ی فرهنگی علی‌نجره خلاصه می‌شد و در سوی دیگر، مکتب علماء قرار داشت که نماینده و مظهر آن مدرسه‌ی دیوبند و مدارس مشابه آن بود.

این دو مکتب فکری، مسلمانان را به دو صف مخالف، تقسیم کرد که تاکنون نیز همچنان در جهت مقابل یکدیگر قرار دارند، هر چند اکنون اندکی دشمنی آنان تخفیف یافته است.

باز اگر ریشه‌ی اختلاف میان این دو مکتب، به دشمنی و دوستی با انگلیسیها و فرهنگ انگلیسی خاتمه می‌یافت، بنظر ما ممکن بود عامل مرور زمان و پیش آمدن حوادث گوناگون که بهترین راه حل خصامتهاست، این اختلاف را فیصله دهد. ولی سید احمدخان، عامل حساس و مهم دیگری نیز وارد معرکه ساخت و به عبارت دقیقتر؛ سلاح برنده‌ی دیگری بدست دشمنان خود داد. با این سلاح تازه، دشمنان او توانستند در نظر عامه، او را مردی بی‌دین و دشمن اسلام معرفی کنند و چنین وانمود سازند که وی، گذشته از مماشات و همکاری با انگلیسیها، اساساً در فکر ریشه کن کردن و منهدم ساختن اساس مذهب است.

این عامل، آن بود که وی در پیرامون مسائل مذهبی، نظریاتی اظهار کرد که مخالف با جماع همهی مسلمانان بود.

بنظر ما، انگیزه‌ی مخالف سید احمدخان با علماء، در مسائل اصول مذهب، چیزی جز اختلاف نظر در روش سیاسی و اجتماعی نبود یعنی پیکار فکری میان او و علماء در مورد سلامت و همکاری با انگلیسیها بود که این وضعیت اسفبار را بوجود آورد و منتهی به مخالفت او با علماء

درمسائل مذهبی شد .

به هر صورت، وی از آن پس با علماء و آراء دینی آنان مخالفت آغاز کرد ، درباره‌ی عالم آخرت عقاید تازه‌ئی که فقط با طرز فکر خود او وفق میداد ابراز نمود و از این نیز قدم‌فرا تر نهاده قرآن را بر اساس فکر و دریافت خود و بدون آنکه به گفته‌های همه‌ی علمای اسلام که در طول تاریخ بر آن اتفاق داشته‌اند اعتنائی بنماید و یا حتی پای بند الفاظ و دلالات ظاهری آن باشد ، تفسیر کرد مثلاً : « بهشت و دوزخ و فرشتگان و پریان را انکار نمود ، و نسبت به فقیهان بزرگ و محدثان معروف ، زبان طعن و دشنام گشود ، شعائر اسلامی را بیاد تمسخر و استهزاء گرفت ^۱ و با این کارها ، افکار عمومی را بر ضد خویش تهییج کرد .

طغیان خشم عمومی مسلمانان ، آنگاه به نهایت درجه رسید که وی در تفسیر خود اظهار کرد که آنچه بر پیغمبر نازل شده فقط مضامین و معانی قرآن است ، و الفاظ قرآن را آن حضرت ، خود پرداخته و منظم ساخته است . این سخن ، آنچنان بر علماء گران آمد که او را تکفیر کردند ^۲ .

بحقیقت نیز این سخن گستاخانه ، اساس معجزه‌ی نبوی یعنی قرآن را منهدم می‌سازد و تحدی آن حضرت را که فقط در صورت آسمانی بودن

۱- به گفته‌ی « سید طفیل احمد » مورخ هندی علیگری در کتاب « هندستان کاروشن » (یعنی آینده‌ی درخشان) ص ۱۷۳ با همه تعصبی که نسبت به دانشگاه علیگره و مؤسس آن میورزیده است . (مؤلف)

۲ بنگرید به کتاب « زعماء الاصلاح » تألیف « احمد امین » ص ۱۳۱ متأسفانه وی در این کتاب نسبت به احمد خان تعصب ورزیده و گستاخانه به علمای هندوستان حمله کرده و سید احمد را در هند از جهت اصلاح دینی در ردیف « شیخ محمد عبده » در مصدر دانسته است و در این سخن هم نسبت به حقیقت وهم نسبت به محمد عبده خیانتی بزرگ است چنانکه دیدیم و خواهیم دید . (مؤلف)

لفظ ومعنی قرآن ، بمورد است ، کاری لغو و بیهوده جلوه میدهد .
علاوه بر این همه ، در سال ۱۸۶۹ سید احمد خان سفری به انگلستان
کرد و پسر او نیز در آنجا تحصیل میکرد ، در این سفر رجال رسمی و
بزرگان انگلیس از او به گرمی پذیرائی و استقبال کردند و او را به دیدار
دانشگاه ها و مراکز علمی بردند ، در این سفر به ملاقات ملکه ی ویکتوریا نیز
نایل آمد و مورد تکریم و نوازش فراوان او قرار گرفت ، همچنین مطبوعات
انگلیسی از او بنحوشایسته ئی تجلیل کردند . و این پذیرائیهای گوناگون ،
او را در راه دعوت به « انگلیسی مآب شدن و از فرهنگ آنان استفاده
کردن » پرشورتر و انعطاف ناپذیرتر ساخت . و این در روزگاری بود که
ملت هند بویژه مسلمانان ، این آشنائیها و دوستیها و روابط را از اذعان
جان ، دشمن میداشت .

این شرائط گوناگون موجب شد که افکار عمومی بشدت بر ضد سید
احمد خان تجهیز شود و حتی عده ئی در صدد قتل او بر آیند . و این موضوع
بیشک از بدبختی دانشگاه یا مدرسه ی تازه بدوران رسیده ی او بود ، زیرا
مسلمانان چنین دریافته بودند که سید احمد و همکاران انگلیسی او ،
اینگونه افکار سخیف و باطل را به دانشجویان نیز تلقین و تزیق می کنند
و در نتیجه ؛ محصول این مدرسه جز یک مشت مردم بیدین و مخالف مذهب
همچون خود او ، چیز دیگری نخواهد بود .

ولی با همه ی این مشکلات ، سید احمد خان به کمک انگلیسی ها و
چند تن از شخصیت های مسلمان که دوستدار انگلیسیها و پیرو سید احمد
و در رأس آنان « آقاخان » راه خود را ادامه داد . مدرسه ی او در سال

۱۲۹۳ هجری و ۱۸۷۶ میلادی یعنی ۱۰ سال پس از تأسیس دارالعلوم دیوبند بوجود آمده بود و اینک در لابلای اینهمه موانع و دشواریها، روبه رشد و توسعه بود و می‌رفت که پس از گذشت روزگاری، بصورت دانشگاه مشهوری در آید و جمع بیشماری از مسلمانان روشنفکر را که در حیات سیاسی و اجتماعی هند تأثیری بسزا خواهند داشت، به جامعه تحویل دهد.

سید احمد خان و سید جمال الدین

تقدیر آن بود که سید جمال الدین افغانی نیز در جدالی که پیرامون سید احمد خان بر پا بود، وارد شود. او در سال ۱۸۷۹ به حال تبعید، از مصر به هندوستان آمده در «حیدرآباد» ساکن شد و اتفاقاً با صف آرائی علماء و سید احمد خان، مواجه گشت.

میدانیم که سید جمال، مورد تعقیب و مراقبت دولت انگلیس بود و در دل جز آتش خشمی دام‌نگیر، نسبت به انگلیس‌ها و همکاران و پیروانشان، احساس نمی‌کرد، بدینجهت نمی‌توانست به موقعیت دوستانه‌ی سید احمد و هم به آراء مذهبی او، بادی‌دهی خوشبینی بنگرد، و اثر دین‌داری یا بقول هندیها «نیچری» که سید احمد و یارانش بدان گرویده بودند، این همان مسلك داروین بود که میگفت: «ماده، قدیم و پیوسته در حال تطور و تکامل است و ماورای ماده و تحولات آن، چیزی بنام «خالق» وجود ندارد...». این عقیده بسرعت برق در هندوستان رواج یافته و هر فیلسوف نمای فضل فروش یا هر فرد انگلیسی‌مآب با کمال شهامت خود را طرفدار و گرویده به آن معرفی می‌کرد و این را وسیله‌ی

برای اثبات روشنفکران و تمدن خویش می‌شمرد . خلاصه در میان محافل مسلمانان ، بر اثر رواج این مسلک ، مجادلات و مناقشات فراوانی بوجود آمده بود .



سید جمال الدین افغانی

در خلال این غوغاها ، یکی از مدرسین مسلمان حیدرآباد ، نامه‌ئی به سید جمال نوشته و رأی او را درباره‌ی این بدعت - که بطور روزافزون در هندوستان رواج یافته و در هر شهر و دهکده پیروانی بنام «نیچری» (منسوب به نیچر که در انگلیسی بمعنی ماده و طبیعت است) پیدا میکرد - سؤال

گرفته بود. سید، در پاسخ این نامه، رساله‌ئی به فارسی - که آنروز زبان رایج هندوستان بود - نوشت و در این رساله، ریشه‌ی این بدعت و سیر تاریخی آنرا از روزگاران قدیم تا زمان حاضر، بیان کرد و منافات و تضاد آنرا با اسلام، باز نمود.

و این همان رساله است که شیخ محمد عبده با همکاری عارف افندی (از پیروان سید) به عربی برگردانده و نام آنرا «الرد علی الدهرین» نهاده است. عقیده‌ی سید در باره‌ی احمدخان، بی‌کم و کاست همان عقیده‌ی علمای هند بود که او را به الحاد و بیدینی شناخته و افکار او را محکوم میکردند، به نظر او، احمدخان و پیروانش منافقانی بودند که با تظاهر به اسلام، با اسلام دشمنی میکردند و منظوری بجز فاسد کردن عقائد مذهبی مسلمانان و فرونشاندن شور و حماسه‌ی دینی ایشان و بالاخره گردآوردن آنان پیرامون حکومت انگلیسی، نداشتند.

سید جمال، این عقیده را در مجله‌ی عروة الوثقی که در پاریس منتشر می‌شد، نیز ثبت کرد، در آنجا نوشت: «بزرگترین مبلغ مسلك مادی، یکی از مسلمانان هند بنام «احمدخان بهادر» است، این شخص از کسانیست که بخاطر بهره‌ئی ناچیز و بیمقدار، کمر به مساعدت انگلیسیها بسته است».

«وی در کتابی که تألیف کرد، در صدد برآمد که عدم تحریف تورات و انجیل را اثبات کند؛ ولی بزودی دانست که باحمله به آئین اسلام نخواهد توانست به ولینعمت‌های خود سودی برساند، چه، پیش از او مستشرقین، این کار را کرده و کوچکترین بهره‌ئی نبرده‌اند، لذا اینک در لباس بنیانگذار يك مکتب فلسفی، مسلك مادی را ترویج میکند. برخی

از مسلمانان نیز برای آنکه خود را از قید واجبات شرعی رها کنند و آزادانه بدنبال شهوات قدم بردارند، به مکتب او گرویده‌اند. انگلیس‌ها هم که پی برده‌اند رفیقشان بخوبی توانسته‌است نقش خود را در ایجاد تفرقه میان مسلمانان بازی کند، خدمات او را ارج نهاده و وسائل تأسیس مدرسه‌ئی برایش فراهم آورده‌اند با این گمان که این مدرسه بهترین وسیله برای ربودن کودکان و جوانان مسلمان و سوق دادن آنان به الحاد و بی‌دینی است^۱

این، عقیده‌ی سید جمال، مصلح بزرگ اسلامی است درباره‌ی کسی که جمعی او را بعنوان «مصلح اسلامی هندوستان» می‌شناسند!!
جمعی معتقدند که سید جمال، از آنجا که نسبت به انگلیسیها و طرفدارانشان، عداوتی شدید می‌ورزیده، درباره‌ی سید احمد خان، سخن به‌مبالغه گفته است. ولی بنظر ما اظهار نظر سید جمال را هرگز نمی‌توان بیدلیل و از روی غرض دانست زیرا چنانکه دیدیم، مورخ هندی مسلمان سید طفیل احمد علیگری نیز با آنکه خود فارغ التحصیل دانشگاه علیگره و نسبت به آن دانشگاه دارای تعصب است، عیناً همین سخنان را درباره‌ی سید احمد خان ابراز داشته و عقیده‌ی سید جمال و علمای دیوبند را در باره‌ی او تأیید کرده است.

آخرین سخنی که درباره‌ی سید احمد خان میتوان گفت آن است که وی تا آخر عمر، نسبت به اسلام - یعنی چیزی که او اسلامش می‌پنداشت

۱- کتاب «جمال الدین الافغانی» نوشته‌ی دکتر محمود قاسم ص ۵۲
(مؤلف)

نه اسلام واقعی که مورد اعتقاد مسلمانان و علماء و پیشوایان نشانست - معتقد و وفادار ماند، علاوه بر این ، در مورد نهضت اسلامی با طریقه‌ئی که خود او انتخاب کرده بود، نظر و عنایتی خاص داشت؛ نسبت به مسلمانان، غیرت و حمیت می‌ورزید و به پیشرفت و ترقی آنان بر اساس طرح خود، علاقمند بود. بیشك ، جای انکار نیست که روش او در آن شرائط و اوضاع خاص و با وسائلی که خود او اختیار کرده بود، با همه عیوبی که داشت، موفقیت - هائی نیز کسب کرد به این معنی که توانست يك طبقه مردم با اطلاع و تحصیل کرده از مسلمانان بوجود آورد و اثر عمیقی در جنبش عمومی مسلمین و دخالت و شرکت آنان در رهبری جنبش آزادیخواهان‌هی هندوستان .. و بالاخره تأسیس پاکستان ، بگذارد .

دانشگاه علیگره تا امروز همچنان برپا و بصورت دانشگاهی مدرن، به انجام رسالت بزرگ خویش، سرگرم است و دانشجویان زیادی از همه‌ی ملیت‌ها - بویژه مسلمانان - در آنجا به تحصیل اشتغال دارند . سید احمد در سال ۱۸۹۸ میلادی (۱۳۱۵ هجری) درگذشت و در کنار مدرسه‌ی خود به خاک سپرده شد، و اکنون که باگذشت روزگاری ، مدرسه‌ی علیگره به دانشگاهی بزرگ تبدیل یافته ، مدفن سید احمد در لابلای پایه‌های قطور آن واقع شده است .

تشکیل حزب کنگره^۱

دوران پس انقلاب ضد انگلیسی سال ۱۸۵۷، چنانکه دانستیم،

1 - Indian National Congress

دوران نومییدی و ترس و پریشانی عمومی بود . در این دوران ، تسلط جابرا نه و ظالمانه‌ی انگلیس بر تمام ملت بویژه مسلمانان ، به شکلی کاملا بارز و شدید، خودنمایی میکرد . و طبیعی است که این سلطه‌ی قاهرانه نمی توانست روزگار درازی برقرار بماند .

انگلیسیها ، همیشه به آینده ، با دیده‌ئی دور بین مینگرند ؛ آنها نتیجه‌ی این شدت عمل مداوم و مستمر را بخوبی میدانستند ؛ میدانستند که این فشار طاقت فرسا موجب پیدایش همبستگی و اتحادی قوی میان گروههای ملی خواهد شد و بالاخره روزی آتشفشان نیروی ملت ، منفجر شده ، آنها را نابود خواهد ساخت .

ولی آنها ، در بازی با ملتها ، مردمی آزموده و کار کشته‌اند ؛ راههای سرگرم کردن توده‌ی مردم و منحرف ساختن امواج خشم و عصیان آنها را خوب میدانند و اسباب بازیهای گوناگونی برای مشغول کردن ملتی که لگدمال استعمار آنان است ، در اختیار دارند .

عده‌ی زیادی دانشجویان هندو و تعدادی دانشجویان مسلمان که در مدارس دولتی هندوستان درس خوانده بودند ، تحصیلات خود را در انگلستان پایان رسانیدند ، اینها که با فرهنگ انگلیسی تربیت یافته و سیستم مشروطه‌ی آن کشور و سایر کشورهایی را که در آنها روش دموکراسی نوین حکمفرماست ، از نزدیک مشاهده کرده بودند ، بالطبع آرام ننشسته و به جبهه‌بندی وصف آرائی مشغول شدند ، زیرا روش دولت انگلیس را در کشور انگلستان باروش ظالمانه و مستبدانه‌ئی که در هندوستان داشت مقایسه کرده و برای دیگران نیز بازگو میکردند .

بدین ترتیب ، جنبش‌های اجتماعی بمنظور بهتر ساختن اوضاع هند از جنبه‌های سیاسی و اقتصادی ، پدید آمد ؛ جمعیت‌های اصلاح - طلب در شهرهای بمبئی و کلکته و مدرس تشکیل شد و خلاصه ، متینگ‌ها و تظاهرات پرسرو صدا ، برای اعتراض به عدم آزادی مطبوعات ، برآه افتاد . اشغالگران انگلیسی ، که اینک با گذشت سالیانی از انقلاب ، آن هیجان اولیه را نداشتند و از طرفی ، آهنگ نا رضایتی از حکومت جائرانه‌ی خود را ، در هر گوشه و کنار هند می‌شنیدند ، لازم دیدند که ملت را زیر نظر خود به بازیچه‌ئی سرگرم سازند .. این بازیچه عبارت از آن بود که جمعیتی از مردم هند تأسیس شود و اعضای آن ، شکایات ملت را تنظیم کرده به نظر حکمران کل برسانند تا در اطراف آنها بحث و مذاکره بعمل آید .. و این جمعیت نخستین سنگ بنای کنگره‌ی ملی هند بود که بدست انگلیسیها به کار گذاشته شد .

شاید مایه‌ی شگفتی شود اگر بگوئیم که این حزب بکوشش يك نفر انگلیسی بنام مستر ارن هیوم که کارمند باز نشسته‌ی دولت هندوستان بود ، بوجود آمد و اساساً مبتکر و پدید آورنده‌ی فکر ایجاد این حزب « مرد دوفرین » نایب السلطنه‌ی آنروز هند بود .. ولی با توجه به این نکته که کنگره در آن موقعیت نمیتوانست همچون دریچه‌ی احتیاط ، جلوگیر هرگونه انفجاری باشد ، علاوه جلساتی که از اعضای آن تشکیل می‌شد ، مخالفین دولت را مشخص میکرد .. هر گونه شگفتی پایان می‌پذیرد .

در اینصورت ، کنگره‌ی ملی هند ، در اثر يك نیروی ملی یا به انگیزه‌ی تحصیل استقلال بوجود نیامده بود بلکه از آغاز ، ساخته و پرداخته‌ی دست فرمانروایان انگلیسی بود که میخواستند ضمن اینکه مقاصد

خود را بوسیله‌ی آن اجرا می‌کنند ، احساسات میهن‌پرستی افراد را نیز به‌امور جزئی و بی‌اهمیت ، معطوف سازند و بالاتر آنکه ؛ وسائلی برای اختلاف برانگیزند و از این راه نیروی ملت را به‌هدر دهند .

بدینجهت بود که کنگره در نخستین سالهای پیدایش خود، نسبت به بریتانیا اعلان وفاداری و دوستی کامل می‌کرد و اقدامات او را در هندوستان می‌ستود .

مثلا ، در نخستین مجمع حزب که در بمبئی سال ۱۸۸۵ تشکیل گردید ، یکی از رهبران بنام « بونارجی » گفت : « بریتانیا ، بنفع هندوستان کارهای زیادی کرده‌است » و آنگاه کوشش‌های دولت انگلستان را در ایجاد نظم و بهبود وضع ارتباطات و وارد کردن آموزشهای غربی در کشور ، ستایشی بلیغ کرد . و یکی دیگر از رهبران بنام « کوپال کریشنا گوگیل » گفت : « صلاح و صرفه‌ی هندوستان در این است که همیشه روابط خود را با انگلستان حفظ کند »^۱

کاملا پیدا است که اینگونه اظهارات ، که بظاهر نماینده‌ی افکار ملت هند می‌نمود ، تا چه اندازه برای دولت بریتانیا لذتبخش بود ، بیشک انگلیسیها این موقعیت عالی را با هیچ وسیله‌ی دیگری غیر از تشکیل چنین کنگره‌ئی نمی‌توانستند بدست آورند .

بنیادگذاران کنگره ، بشدت مایل بودند که نمایندگان از طرف مسلمانان نیز در آن وارد کرده و ازین راه به کنگره رنگ عمومی و همگانی دهند . در این هنگام میان مسلمانان در باره‌ی کنگره دو نظر وجود داشت :

۱- کتاب: الهند والغرب ص ۲۲ (مؤلف)

یکدسته با دخالت و ورود مسلمانان شدیداً مخالفت می‌ورزیدند و در مقابل، عده‌ی دیگری هم بودند که این کار را تأیید کرده و نمایندگی مسلمانان را جانش می‌شمردند اتفاقاً ریاست نخستین جلسه‌ی حزب را که در بمبئی تشکیل شده بود، یکی از بازرگانان معروف مسلمان ساکن بمبئی بنام «سید رحمت‌الله» بمعیت «مستر بونار جی» نامبرده، بعهده داشت.

در این جلسه، اعضای کنگره، فقط ۷۸ نفر بودند، زیرا افراد ملت بویژه مسلمانها، از هر اقدام و فعالیت دسته‌جمعی نومید و اندیشناک بودند چه، از این رهگذر تاکنون صدمات زیادی متحمل شده بودند. علاوه، چون کیفیت و علل پیدایش این حزب برای ایشان مجهول بود، چندان به اصالت آن اطمینان نداشتند.

ولی پس از آنکه دیدند دولت در برابر تشکیل اولین جلسه، هیچ‌گونه عکس‌العملی که نشان مخالفت باشد، بروز نداد. بعلاوه، کنگره توانست با رضایت و پشتیبانی انگلیس‌ها به پاره‌ئی اقدامات عام‌المنفعه دست‌زند، تعداد اعضای حزب فزونی گرفت بطوریکه در دومین جلسه که باز به ریاست «مستر بونار جی» در کلکته (پایتخت آنروز هندوستان) بسال ۱۸۸۶ تشکیل شد، عدد اعضاء به ۴۳۶ نفر رسید که ۸۳ نفر آنان مسلمان بودند و در سومین جلسه که در مدرس تشکیل گردید، تعداد اعضاء به ۶۰۴ نفر رسید، ولی عدد مسلمانان، همچنان ۸۳ نفر بود.

باگذشت زمان، کم‌کم کنگره رنگ دیگری بخود گرفت و با آنکه به‌اشارت انگلیس‌ها و زمینه‌سازی آنان بوجود آمده بود. احساس کرد که می‌باید در برابر ملت هندوستان، موجودیت خود را ثابت کند. علیهذا پاره‌ئی اصلاحات فرعی را وجهی نظر قرار داد و از دولت انگلیسی

هندوستان ، انجام آنرا خواستار شد و بدین ترتیب برای خود پایگاه و پشتوانه‌ئی از افکار ملت ایجاد کرد. و درست مقارن همین احوال بود که از سوی دیگر، انگلیسیها از رشد و نمو روزافزون کنگره ، دچار بیم و هراس شده و از محبوبیت ملی آنان که می‌رفت بصورت پایگاهی قوی در آید ، به وحشت افتادند.

و از این نقطه بود که کارشکنیها و مزاحمتهای انگلیسیان، نسبت به کنگره آغاز شد ...

تفرقه بینداز ، حکومت کن !

در میان فرقه‌های مذهبی هندوستان ، اقلیت بزرگ مسلمان ، تنها فرقه‌ئی بود که از روزگاری دراز، گرفتار ظلم و تعدی فرمانروایان انگلیسی بوده و در زیر چکمه‌ئی انتقام انگلیسیها دست و پا می‌زد. اشغالگران انگلیسی بوسیله‌ئی کتابهای تاریخ که برای مدارس و عموم مردم می‌نوشتند ، کینه و عداوت هندوها را نسبت به مسلمانان بر می‌انگیختند ؛ در این کتابها ، زمامداران مسلمان هند را ، بصورت حکامی متعصب ، جلاد و دیکتاتور مجسم میکردند و به آنها چهره‌ئی زشت و مهیب میدادند و از این راه ، بذر نفرت از مسلمانان را در دل هندوان ، می‌پاشیدند ..

ولی اینک که حزب کنگره ، با صبغهی هندوئی خود میرفت که بصورت دشمنی مزاحم ، در برابر انگلیسیها خود نمائی کند ، لازم بود که ورق برگردد و در جسم فرسوده‌ئی جامعه‌ئی مسلمان، روحی تازه دمیده شود

۱- درص ۲۳ تا ۲۷ کتاب «آزادی هند» نوشته‌ئی آقای مهندس بازرگان مقایسه‌ئی جالبی میان پادشاهان مغولی مسلمان و فرمانروایان انگلیسی هند از یک نویسنده‌ئی انگلیسی نقل شده که مطالعه‌اش برای آشنائی بانحوه‌ئی حکومت‌های استعماری و شناسائی بخشی از زیانهای استعمار سودمند است.

و بدین ترتیب ، در برابر قدرت روزافزون کنگره ، قدرتی داخلی بوجود آید : لذا عملیات خود را در زمینه‌ی تحریک مسلمانان آغاز کردند و همچنانکه یکروز بخاطر حفظ هدفهای استعماری خود، کنگره را ایجاد کرده بودند ، اکنون نیز به همان منظور، زیر بازوی مسلمانان را گرفتند. این ، سیاست خاص و خط‌مشی بارز انگلیس است. آنها در همه‌ی مستعمرات خود یک نقش اساسی بازی می‌کردند که عبارت بود از ایجاد تفرقه و نفاق و روشن کردن آتش جنگهای داخلی و برادر کشی.. و به همین وسیله بود که همیشه و در همه جا ، استعمار خود را حفظ می‌کردند.

اتفاقاً انگلیسیها هرگز نکوشیده‌اند این خط‌مشی سیاسی را پنهان نگاه دارند، بلکه در مراحل آموزشی، برای آشنا ساختن مأموران تازه کار آشکارا بدان اعتراف کرده و در گزارش‌های خود، از آن نام برده‌اند.

«لرد ال‌فنستون»^۱ در سال ۱۸۵۸ و پیش از او یک نویسنده‌ی انگلیسی در سال ۱۸۲۱ نوشتند: «تفرقه بینداز، آقائی کن.. این شعاری است که ما باید در اداره‌ی هندوستان ، بدان متکی باشیم»^۲.

«سرجان ملکم»^۳ انگلیسی می‌گوید: «ادامه‌ی حکومت ما در این کشور پهناور (هندوستان) وابسته به آن است که میان جمعیت‌های بزرگ و نیرومند آن ، جدائی افکنیم و سپس باز هر جمعیتی را به گروه‌های متعددی تقسیم کنیم»^۴.

۱- Lord Elphinstone.

۲- «محمد علی جناح» تألیف : استاد عباس عقاد .

۳- Sir Jan Malcolm.

۴- نقل از کتاب «آموزش دوران کمپانی» نوشته‌ی «میچر پاسو» ص

۲۴۷، و کتاب «روشن مستقبل» ص ۱۳۲. (مؤلف)

این، بر نامه‌ی انگلیسیها در همه‌ی مستعمرات است که در هندوستان نیز اجراء می‌شد.

در آغاز، آغوش خود را بروی هندوها گشودند و در همان حال که مسلمانان را بشدت تحت فشار قرار داده و از بیم آنکه این زمامداران قبلی کشور، دوباره سر بلند کرده و در فکر تجدید حکومت خود باشند آنان را بهزبونی و ذلت سوق دادند.. در همین حال، هندوها را به انواع نعمت نواخته و ضمناً، به وسائیل گوناگون، عداوت و کینه‌ی آنان را نسبت به مسلمانان، برانگیختند.

این رفتار بیرحمانه، به هندوهای بی‌خبر نیز فرصت داد که به پیروی از حکام ستمگر، بر طبق دلخواه خود همه‌گونه آزار و شکنجه بر مسلمانان بیدفاع وارد آورند و با رفتار خود بذرکینه و نفرت در دل آنان بپاشند.. و از اینجا بود که آتش اختلاف و نفاق شعله‌ور شد و برادرکشی در هندوستان رواج یافت..

«جان‌مینورد» عضو مجلس بریتانیا به حاکم پنجاب گفته بود: «اختلاف و نفاق میان هندوها و مسلمانان بطور کلی در دوران انگلیسیها شروع شد» و پس از این گواهی آشکار، هر گونه مناقشه‌ئی در اطراف این موضوع بی‌مورد است، گو آنکه این موضوع آنچنان بدیهی است که به دلیل و برهان احتیاج ندارد.

انگلیسیها، به ایجاد اختلاف میان هندو و مسلمان قناعت نکردند بلکه بر طبق عادت و رویه‌ی دیرین خود، مسلمانان را نیز دچار تفرقه و دودستگی ساختند: سید احمد خان را که دنباله‌رو افکار و تمایلات انگلیسی بود با جماعت پیروانش، تحت حمایت خویش گرفتند و در این صورت طبیعی

بود که گروه دیگری از مسلمانان به رهبری جامعه‌ی علمای دیوبند با دسته‌ی اول بمخالفت برخیزند. و بدین ترتیب ملت مسلمان، به گروه‌های مختلف تقسیم شده و در برابر یکدیگر به جبهه‌بندی سرگرم شدند؛ پیکار فکری سختی میان آنان در گرفت؛ نفاق و تفرقه‌فرونی یافت و در نتیجه، قوای آنان به تحلیل رفت... در این میان دشمنان آنها یعنی هندوها و انگلیسیها با مسرتی عمیق به این ماجرا مینگریستند و شادی میکردند و مسلمانان با آنکه نشان انگشت دشمن را در این جریانات میدیدند و فشار جانفرسای انگلیس را که موجب ضعف و زبونی آنان شده بود، می‌چشیدند، عبرت نمی‌گرفتند و بخود نمی‌آمدند.

این جریانات موجب شده بود که هندوان نیز فرصت را مغتنم شمرده از کینه‌ی شدید دولت نسبت به مسلمانان بهره‌برداری کنند و گاهگاه بمیزان قدرت، ضربتی وارد آورند.

برای نمونه، نهضت هندوها را بر ضد زبان اردو می‌توان نام برد... زبان «اردو» بوسیله‌ی مسلمانان بوجود آمده و همچون زبان فارسی زبان رسمی و فرهنگی آنان شمرده می‌شد. هندوان مجدداً، خواستار تبدیل آن به زبان هندی و پیراستن آن از لغات عربی و فارسی بودند فقط به این دلیل، که فارسی و عربی، یادگارهای منفور دوران حکومت مسلمانان می‌باشند!

این نهضت، برانگیخته و زائیده‌ی تعصبی شدید نسبت به هندوئیسم و یا لاقبل توأم با این تعصب بود. عصبیت هندوها حکم میکرد که هندوستان به دوران پیش از تسلط مسلمانان، بازگشت کند و رژیم حکومت هندوئی در کشور مستقر گردد و موجودیت هر ملت غیر هندو بویژه مسلمانان،

الغاء شود .

هندوهای متعصب ، مسلمانان را همانند انگلیسیها ، ملتی بیگانه و اشغالگر میدانستند و تفاوت آشکار میان زمامداران مسلمان - که بمرور جزئی از پیکر هند شده بودند - با انگلیسیهای استعمارگر خونخوار را نادیده میگرفتند... آری آتش تعصب حقایق را می سوزاند و نابود میکند. رهبر این نهضت، هندوی متعصبی بنام « تیلاک » بود که هم اکنون هندوستان او را یکی از بنیانگذاران هند نوین می شمارد .

اینگونه اقدامات تعصب آمیز ، مسلمانان را سخت به وحشت افکنده و سوء ظن بیشتری در آنان برمی انگیخت و وادارشان می ساخت که برای مقابله با خطر بزرگی که علائم آن در این اقدامات ، آشکار بود، صفوف خویش را متراکم و فشرده سازند و کاملاً آمادهی دفاع از فرهنگ و کیان خود باشند . بنابراین طبیعی بود که مسلمانان از هر گامی که به انگلیسیها نزدیک می شدند خوشوقت بوده و تمایلی را که استعمارگران، به حمایت از آنان ابراز میکردند ، مغتنم شمارند .

همچنین کاملاً طبیعی بود که تعصب شدید هندوان ، مسلمانان را نیز به جبهه بندی وصف آرائی در مقابل آنان وادار کند و اگر هم بخاطر فریفتگی و حسن ظن گروهی از مسلمین به کنگره ، این تشکیلات خاص مسلمین دیرتر پای می گیرد و به ثمر می رسد ، ولی بهر حال مقدمه‌ئی برای طرح پیدایش يك دولت اسلامی مستقل باشد . . . گو آنکه این طرح پس از نیم قرن ، تحقق پذیرد .

در این مورد ، مرحوم استاد عقاد چنین می نویسد :

«قضایای چاریه به هر نوع تفسیر شود ، این نکته مسلم است که تیلاک رهبر برهمنائی سهم مؤثری در تجزیه‌ی شبه قاره‌ی هند و ایجاد دولت پاکستان داشته و حتی بیش از سید احمدخان رهبر مسلمان ، نسبت به این موضوع ، مؤثر بوده است ، گویا آنکه انگیزه‌ی تیلاک در اینکار با انگیزه‌ی احمدخان کاملاً متفاوت بوده است . بدون تردید ، هیچیک از پیشتازان نهضت ایجاد پاکستان ، به اندازه‌ی تیلاک ، مسلمانان را به ضرورت جدائی از هندوها معتقد نساختند .

باید دانست که احمدخان هرگز سخن از تأسیس دولت اسلامی مستقلی نگفته بود ، همین اندازه در اواخر ، مسلمانان را از کنگره بر حذر میداشت و به آنها توصیه میکرد که در انتخابات ، برای خود کرسیهای معینی که با جمعیت آنان متناسب باشد بدست آورند تا اکثریت هندو نتواند بر آنان تسلط یافته و آنانرا از نمایندگی در انجمنهای ایالتی- یعنی همان انجمنهایی که دولت انگلستان برای سرگرم کردن ملت هند تأسیس کرده بود - محروم سازد .

ولی همین توصیه و راهنمایی احمدخان خود مقدمه‌ئی بود برای پیدایش فکر جدائی و استقلال مسلمانان ، و زمینه‌ئی بود برای تأسیس دولت پاکستان .



در آن روزها ، مسلمانان از لحاظ موافقت و مخالفت با کنگره به دو گروه تقسیم می شدند ، دسته‌ی اول کسانی بودند که به کنگره با نظر شك آمیزی نگریسته و بخاطر اکثریت هندوئی و خط سیر آن که رنگ

هندوئیسم داشت. این مؤسسه را نشانی از تجاوز هندوها بر اقلیت مسلمان میدانستند و معتقد بودند که کنگره، ممکن است در صورت بدست آوردن فرصت مناسب، درصدد ایجاد يك دولت صد درصد هندو برآید و موجودیت مسلمانان را بکلی نادیده گرفته و حداقل، حقوق آنان را پایمال کند. از اینرو کمر به دشمنی کنگره بسته و مسلمانان را به جدائی از آن دعوت میکردند. در رأس این گروه سرسید احمد خان قرار داشت.

دسته‌ی دیگر، کسانی بودند که در همکاری با کنگره مصلحت ملی بزرگتری گمان برده و معتقد بودند که از این راه، بهتر می‌توان حقوق مسلمانان را حفظ کرد، ایندسته می‌گفتند که عاقبت، اعتدالیون کنگره یعنی هندوانی که عقاید مذهبی معتدل‌تری دارند - بر افراطیون غالب آمده رشته‌ی کار را بدست خواهند گرفت.

با اینحال، شماری کسانی که نسبت به کنگره خوشبین بودند، زیاد نبود. شاید بدینجهت که بسیاری از متفکرین مسلمان، به کنگره و هدفهای هندوئی آن و در نتیجه به همکاری مسلمین با آن، شدیداً حمله می‌کردند. و هم بدینجهت که جمعیت دیگری بنام «جمعیت دوستداران وطن» که رنگ اسلامی داشت، در دانشگاه علیگره به تشویق و کمک مدیر انگلیسی آن «مستر پیگ» تأسیس شده و بیانیه‌ئی بر ضد کنگره منتشر ساخته بود و جمعی از اعضای آن در اطراف هندوستان برای افتاده مردم را به عضویت این حزب و جدائی از کنگره فرا می‌خواندند.

عده‌ی زیادی مسلمان و تعدادی هندو بخاطر غرضهای شخصی به این حزب پیوسته بودند. از مبرزترین افراد این حزب سید احمد خان بود. وی صریحاً اعلام کرد: « برای مسلمانان همکاری با کنگره جایز نیست

زیرا اکثریت هندوی این حزب ، خواه و ناخواه آنرا در جهت منافع هندوها به فعالیت و امیدارد ، برخی از علماء نیز عضویت این حزب را پذیرفته و فتواهائی دائر بر «حرمت ورود مسلمانان بکنگره» صادر نمودند (سال ۱۸۸۸ م) .

ولی جبهه‌ی نیرومند علماء که در انقلاب ضدانگلیسی شرکت داشته و با هر پدیده‌ی انگلیسی یا هر جمعیتی که دنباله‌رو انگلیسیها بود، بشدت مخالفت می‌ورزیدند ، در این مورد نیز راه جداگانه‌ئی انتخاب کردند ، در رأس این جبهه «شیخ عبدالقادر دهیانوی» و «مولانا رشید احمد گنگوئی» (فرمانده سپاه علماء در انقلاب) و شاگرد وی روحانی جوان «مولانا محمود حسن» قرار داشتند و اینان فتواهائی مخالف فتاوی‌گروه قبلی صادر کرده و علناً عضویت کنگره را تجویز نموده و حتی مسلمانان را به همکاری با کنگره دعوت کردند ، همچنین اعلام داشتند که : «همکاری با حزب «دوستانان وطن» که به ابتکار «مستر بیگ» انگلیسی تشکیل یافته حرام است زیرا این کار، کمک به دشمن خونخوار ما محسوب می‌شود» .

عده‌ی زیادی از علماء ، این فتوا را امضاء کرده و آنرا در قطعه‌ئی نگاشته نام آنرا «نصرة الابرار» نهادند .

ایندسته از علماء که با این ترتیب به کنگره کمک کردند همه از دشمنان سرسخت انگلیس و انگلیسی‌مآبها بشمار می‌آمدند و اساساً انگیزه‌ی مخالفت آنان با سید احمدخان ، همین همکاری و ارتباط محبت آمیز وی با انگلیسیها بود. لذا طبیعی بود که به حزب «دوستانان وطن» که مؤسس آن یکنفر انگلیسی بود ، بشدت حمله کنند ، بهر حال این روگردانی و مخالفت علماء موجب شد که حزب «دوستانان وطن» رفته

رفته ضعیف گشته و اعضاء آن پراکنده شوند و بالاخره هم کار آن به انحلال انجامد .

ولی بیگ و همکارانش ناامید نشدند و در سال ۱۸۹۳ جمعیت اسلامی دیگری با اشتراك و همکاری مسلمانان و انگلیسیها بنام «جمعیت محمدی انگلیسی»^۱ تأسیس و یکی از هدفهای آنرا «حفظ حقوق سیاسی مسلمین از تجاوزات هندوها» و نمود کردند و با این تدبیر ، بد آرامش و سکون سیاسی مسلمانان و جلوگیری از روح عصیان که در آنها وجود داشت و ممانعت از شرکت آنان در جنبشهای ضد انگلیسی و ضمناً ایجاد هماهنگی میان خواستههای آنان و انگلیسیها (یعنی همان چیزی که مطلوب احمد خان بود) کمک شایانی کردند .

سید احمد خان در سال ۱۸۹۸ و مستر بیگ در سال ۱۸۹۹ درگذشتند و ریاست جمعیت مزبور را مدیر جدید علیگره «مستر مارتن» عهده دار شد. در همین هنگام بود که غائلهی معروف «تبدیل زبان اردو به زبان هندی» در ایالات متحده شمالی «یوبی» برپا شد. هندوها نهضتی را شروع کردند تا بدان وسیله زبان اردو را که زبان عمومی مسلمین بود به زبان هندی مبدل سازند. این واقعه بیش از پیش سوءظن مسلمانان را نسبت به هندوها و هم نسبت به کنگره ، برانگیخت .

حزب اسلامی دیگری نیز بنام «حزب تشکیلات سیاسی محمدی» با هدف و مرام دو حزب پیشین ، در همان اوقات بوجود آمد .

Mohammadan Anglo oriental Defence – 1
Association of Mppe India

تردیدی نیست که این جمعیت‌ها و احزاب همگی در دامان انگلیس و با همکاری و مساعدت مدیران انگلیسی دانشگاه «علی‌گره» بوجود آمده و طرز فکر سیاسی «سید احمدخان» را ترویج و تعقیب می‌کردند (همچنانکه کنگره ملی هند نیز در آغاز به پیشنهاد و مساعدت انگلیسیها بوجود آمده بود) و به همین دلیل بود که همگی به سر نوشت شخص سید احمدخان گرفتار شده و مورد عداوت و مخالفت شدید قاطبه‌ی مسلمانان بویژه علمای ضد انگلیس، قرار گرفتند.

ولی با اینحال نمیتوان انکار کرد که این جمعیت‌ها - علی‌رغم معارضه‌ی سختی که با آنها می‌شد - در توجه دادن مسلمانها به حفظ کیان خود و فرستادن نماینده به انجمن‌های محلی و دفاع از حقوق خود در برابر اکثریت قاطع هندو، سهمی بزرگ و مؤثر داشتند.

سید احمدخان نیز همین مطلب را گوشزد می‌کرد. او می‌گفت: «سیستم انتخابات پارلمانی، در معنا مراعات مصالح اکثریت است، بیشک این سیستم در کشوری که مردمش دارای وحدت نژاد و مذهب باشند، بهترین سیستمها است ولی در کشوری مانند هندوستان، که فاصله‌ی مذهبی در نهایت درجه است و از طرفی معلومات مردم در سطحهای متفاوتی قرار دارد، این سیستم دارای زیانهای است که فقط منحصر به مسائل اقتصادی نمی‌باشد».

ولی کسانی که با کنگره همکاری می‌کردند، نسبت بآن و به اکثریت هندو حسن‌ظن داشتند، آنها معتقد بودند که مبنای انتخابات در این انجمن‌های کوچک، مسئله‌ی وطن پرستی خواهد بود نه مذهب و بنابراین هیچ مانعی ندارد که اکثریت هندو، مسلمانانی را که مورد اطمینانشان باشد

به نمایندگی انتخاب کنند و یا مسلمانان ، نماینده‌ئی هندو به انجمن بفرستند و بدین ترتیب ، انتخابات فرقه‌ئی ضرورتی نداشته و فقط موجب برانگیختن هر چه بیشتر احساسات مذهبی طرفین است . ایندسته بهمین دلیل میکوشیدند اختلافات فرقه‌ئی را که بنظر آنان اگر دنبال می شد یقیناً بصره‌ی مسلمانها تمام نمی گشت ، از بین ببرند .
.. و خلاصه هر دسته‌ئی به راهی می رفتند ...

بنظر ما ، گناه این اختلافات همگی بردوش انگلیسیها بود ، آنها برای حفظ مصالح و تحکیم موقعیت خود در هندوستان ، ناگزیر بودند میان واحدهای ملی تفرقه افکنده و این افکار نفاق آمیز را به آنان القاء کنند و نگذارند که مسام و هندو در کنار یکدیگر قرار گرفته و بفکر درمان درد مشترك خود باشند .. آری تنها بدینوسیله بود که بریتانیا می توانست تا آخرین مرحله ، استعمار شوم خود را در شبه قاره‌ی هند نگاه دارد .

بر مبنای همین سیاست پلید بود که دولت انگلیس در آغاز قرن بیستم ، در راه تقویت جبهه‌ی اسلامی و برای جلب خشنودی مسلمانان ، دوگام مؤثر برداشت .

نخستین گام : تقسیم بنگال

نخستین گامی که انگلیسیها در راه تحقق بخشیدن به هدف پلید خود برداشتند ، تقسیم استان بنگال بود .

« از دگرزن » در سال ۱۹۰۵ استان « بنگال » را به دو بخش: مسلمان نشین (یعنی منطقه‌ئی با اکثریت مسلمان) و هندو نشین (یعنی منطقه‌ئی با اکثریت هندو) تقسیم کرد .

این تقسیم، برای مسلمانان از اینجهت فایده داشت که می توانستند موجودیت و کیان خود را بمعرض بروز در آورده در انجمنهای شهری و هم در شورای ایالتی دارای کرسی باشند، علاوه موجب می شد که در مسلمانان سایر ایالات نیز این امید بیدار شود که روزی بتوانند مناطقی خاص خود بوجود آورند ، و یا بقول « سلیم الله خان » نواب مسلمان « داکا » : « تقسیم بنگال ، برای مسلمانان، فرصت بزرگی برای تحرك و جنبش پیش آورد و تپش های ملی و آزادیخواهانه را که باگذشت روزگار، بهسکون و سردی گزائیده بود، در دل آنان بیدار ساخت » .

این عمل برآستی بازیچه‌ی عجیبی بود ..!

از یکطرف ، مسلمانان را بی اندازه شادمان و مسرور ساخت زیرا آنها این پیش آمد را مقدمه‌ئی برای بوجود آمدن ایالاتی تحت حکومت مسلمین ، و زمینه‌ئی برای بازیافتن شکوه و مجد از دست رفته می پنداشتند و از طرف دیگر هندوان را که همت بر احیاء هندوئیزم و اغاده‌ی وضعیت پیش از اسلام گماشته و گروهی از افراد متعصب هندو ، این طرز فکر را که « مسلمانان نیز همچون انگلیسیها، خارجی هستند » ترویج می کردند ، سخت نگران و خشمگین ساخت، زیرا میدیدند که تقسیم، موجب تشجیع

۱- کلمه‌ی « نواب » لقب تشریفاتی فرد متمشخص و احیاناً حاکم مسلمان

است ، در برابر « مهاراجه » که عنوان چنین فردی در هندوهاست .

(مؤلف)



نواب سلیم‌الله‌خان

مسلمانان شده و آنان را به تجزیه‌ی بعضی از قسمتهای دیگر کشور نیز امیدوار ساخته است.

بدین ترتیب، تقارمیان مسلمان و هندو، بصورت تضاد شدیدی در آمد و اختلافات به اوج شدت رسید. انگلیسیها با فراغت خاطر، صحنه‌ی زد و خورد این دو فرقه را تماشا میکردند و لذت می‌بردند. روزنامه‌ی «ستیتسمان» که در آن هنگام، ترجمان افکار انگلیسیها بود، آشکارا هدف ننگین انگلیسیها را از تقسیم «بنگال» بیان کرد، این روزنامه نوشت:

«منظور از تقسیم آنست که يك قدرت مسلمان در شرق بنگال بوجود آید تا بتواند نیروی روزافزون جوانان دانشجوی برهمنی را در خود هضم کند»^۱ کنگره، در برابر این عمل با سرسختی عجیبی مقاومت کرد، زیرا بعقیده‌ی اعضای کنگره و حتی مسلمانانی که در آن عضویت داشتند، تقسیم بنگال، آینده‌ی هند را تهدید میکرد. در آن هنگام محمدعلی جناح از اعضای کنگره و از سرسخت‌ترین مخالفان تقسیم بود.

استاد عقاد می‌نویسد:

«از شگفتی‌های تاریخ و فراز و نشیب‌های آن یکی اینست که قهرمان بزرگ تجزیه‌ی هند خود روزگاری از بزرگترین دشمنان تقسیم بنگال بود، درحالی‌که اکثریت مسلمانان، تقسیم بنگال را يك شانس آسان بدست آمده دانسته، بینهایت از آن خوشوقت بودند.

«محمدعلی جناح در آغاز کار از طرفداران جدی و خستگی‌ناپذیر وحدت مسلم و هندو بود تا آنجا که به‌وی «سفیر وحدت» لقب دادند و بنام او تالاری در بمبئی بنا نهادند تا نشان اعتراف هندوها به کوششهای او در این راه باشد. شاعره‌ی هندو «ساروجین نایدو»^۲ این تالار را گشود و به «جناح» که آنوقت در پاریس بود بدینمضمون تلگرامی مخابره کرد:

«ملت به ارزش تو در حال حیات پی برد». بر سنگپایه‌ی این تالار

نوشتند:

«برای تقدیر از آقای «جناح» و بعنوان اعتراف به خدمات جاویدان

۱ - کتاب «محمد علی جناح»، نوشته‌ی «استاد عقاد»، ص ۱۰۲.

۲ - Sarujini Naidu شاگرد گاندی و از رهبران معروف نهضت

هندوستان که در سال ۱۹۲۵ به ریاست کنگره برگزیده شد.

او در اجرای سال ۱۹۱۸ بنیاد شد»^۱

انگلیس‌ها، مسلمانان را بحال خود وا گذاشتند تا به این تقسیم دل خوش ساخته و خود را به لطف و عنایت‌های بعدی دولت انگلیس، نوید دهند و امید بی‌پایانی برای آینده در دل ببرورانند. ولی روزگار نگذاشت که این خوشحالی و شغف بیش از چند سال کوتاه دوام یابد! زیرا هندوها بر هبری گنجره دست به عصیان و شورش زده و بعنوان اعتراض به این تقسیم، بر شدت حملات ضد انگلیسی خود افزودند، در نتیجه دولت انگلستان ناگزیر عقب‌نشینی کرده و در سال ۱۹۱۱ قرار تقسیم را لغو کرد.

در این هنگام بود که یاسی عجیب بر مسلمانان مستولی گشت تا آنجا که نواب مسلمان نامبرده «سلیم‌الله‌خان» بر گفتار پیشین این جمله را افزود: «هندوهای زشت سیرت بخوبی احساس کردند که تقسیم بنگال خواسته‌های فراموش شده‌ی مسلمانان بنگال شرقی را بر آورده خواهد ساخت و دانستند که آنچه مسلمانان به برکت این تقسیم بدست آورند - هر چند نا چیز باشد - برای هندوها زیانی بزرگ در بر خواهد داشت. بیشک صرف‌نظر کردن از تقسیم، بقیمت رنجش و نارضائی ملت مسلمان تمام شد و از ارزش و اعتبار حکومت انگلیسی در نظر آنان کاست. . . و این برای ما موضوعی تأسفبار است.»

انگلیسیها مدت شش سال، نهایت استفاده را از این بازیچه بردند

۱- کتاب «محمد علی جناح» نوشته‌ی استاد عقاد ص ۱۲۵-۱۲۴ .
(مؤلف)

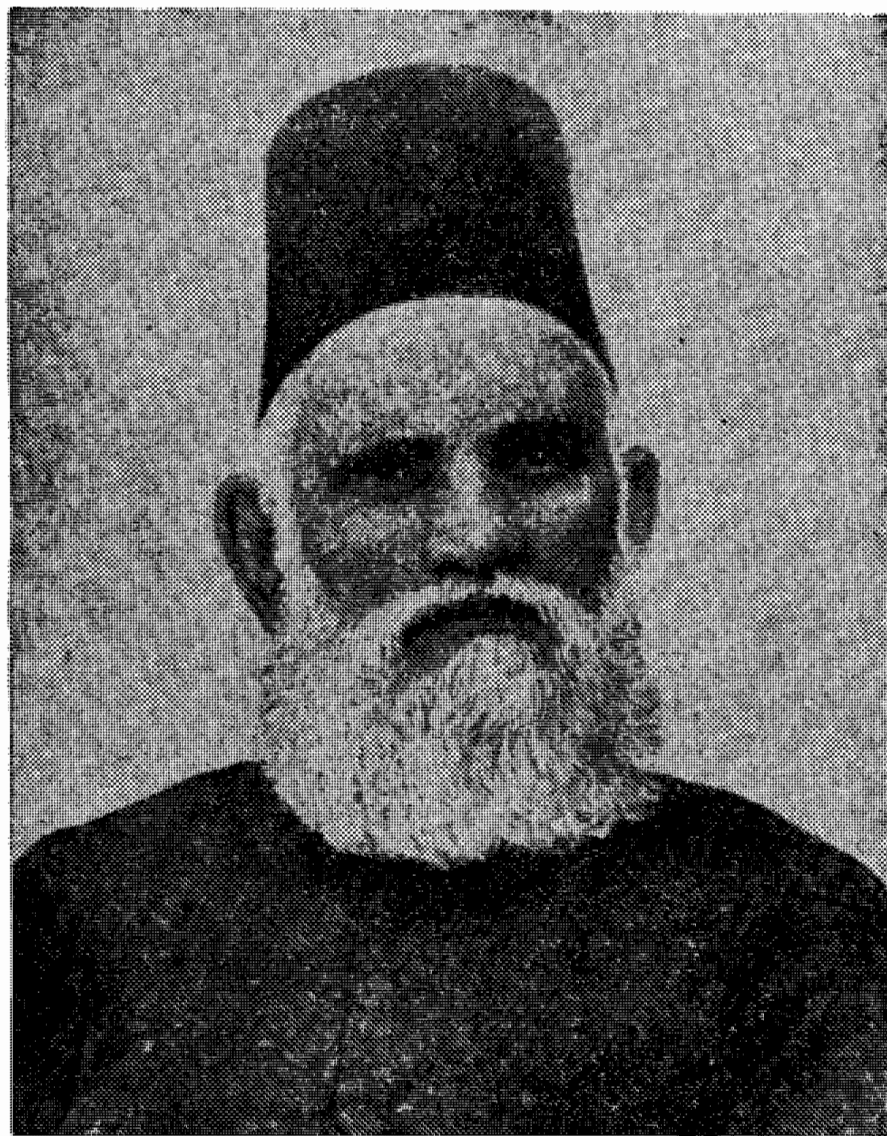
و همچنانکه می‌خواستند عواطف مسلمین را بسود حکومت انگلیسی بر
انگیختند و آنگاه که منظور خود را برآورده یافتند، آنرا لغو کردند! !

دومین گام

دومین گامی که انگلیسیها بمنظور جلب دوستی و اطمینان مسلمانان
و ایجاد تفرقه و اختلاف میان مسلمان و هندو، برداشتند آن بود که در
خواست آنرا دایر بر تعیین کرسیهای معینی برای مسلمانان در انتخابات
محلی، پذیرفتند. این درخواست اساساً بدین منظور مطرح شده بود که
مسلمانان بتوانند با تصاحب این کرسیها، در انتخابات عمومی کشور از
هندوها عقب‌نمانده بوسیله‌ی فرستادن نمایندگان خود به شوراهای
ایالتی. جامعه‌ی مسلمانان را از زیر نفوذ و حاکمیت هندوها خارج سازند.
ضمناً طرح این درخواست، از آغاز به اشاره و مصلحت‌اندیشی
خود انگلیسیها انجام گرفته و در حقیقت دستگامهای انگلیسی، قبلاً
این پیشنهاد را از مسلمانان پذیرفته بودند.

در ۱۰ اوت سال ۱۹۰۶ « نواب حاج محمد اسمعیل » نامه‌ئی به
« نواب محسن‌الملک » نوشته و در آن یادآور شد که « منشی مخصوص نایب
السلطنه در ضمن نامه‌ئی با و پیشنهاد کرده که هیئتی به نمایندگی مسلمانان
نزد نایب‌السلطنه رفته و از طرف مسلمانان همه‌ی ایالات نامه‌های با
امضائی با خود ببرند و نگرانی جامعه‌ی مسلمانان را از انتخابات عمومی
(به طریقه‌ئی که در انگلستان معمول است) ابراز داشته تقاضا کنند که

انتخابات هندوستان بر مبنای فرقه‌های مذهبی انجام گیرد تا مسلمانان بتوانند نمایندگان مسلمان انتخاب کرده و مجبور نباشند که در انتخابات عمومی شرکت کنند . «



نواب محسن الملک

بدنبال این پیشنهاد ، بزرگان مسلمین این رأی را بمرحله‌ی اجرا نهاده ، نامه‌ها و طومارها تهیه کرده و امضاهای فراوانی در ذیل آن انباشتند و مجموع این نامه‌ها را برای آقاخان محلاتی که در انگلستان بسر می برد ، فرستادند و از وی خواستند که به هندوستان آمده و در رأس هیئت حامل

نامه‌ها با نایب‌السلطنه ملاقات کند. «آقاخان» که در نزد انگلیسیها موقعیت قابل ملاحظه‌ئی داشت به هند آمد و در اوائل اکتبر ۱۹۰۶ در رأس یک هیئت ۳۶ نفری مسلمان به شهر «سیملا» که مقر تابستانی نایب‌السلطنه بود رفت و نامه‌ها و عریضه‌ها را ارائه داد.

این نامه‌ها، علاوه بر آن درخواستهای معین، بطور کلی حامل اظهار امیدواری و اطمینان جامعه‌ی مسلمان به حکومت انگلیسی نیز بود. این اقدام دسته‌جمعی در نوع خود برای مسلمانان کاملاً تازه و بی‌سابقه بود. چه، پیش از این تاریخ، مسلمانان هند همیشه در برابر انگلیس‌ها حالت خصمانه و عصیان‌آمیز داشته و یا دست‌کم با آنان توافقی ابراز نمی‌کردند و هرگز اتفاق نیفتاده بود که یکدسته از بزرگان مسلمان بحالت اجتماع آنهم با نامه‌ها و طومارهایی که امضای جمعیتی بیشمار از هر گوشه و کنار کشور را با خود داشت، نزد نایب‌السلطنه بروند و احساسات موافق و اظهار امیدواری همکیشان خود را به او ارائه دهند.

این يك تحول محسوس بود؛ تحولی که انگلیسیها از دیرگاه تشنه‌ی آن بودند، این تغییر حالت، نزدیکی محسوسی به همراه داشت که بظاهر، به دشمنی و کینه‌ورزی دو جانبه‌ی توده‌ی مسلمان و حکمرانان انگلیسی پایان میداد. اتفاقاً این وضع در همان هنگام بوجود آمد که انگلیسیها ضرورت آنرا برای خود کاملاً احساس کرده بودند، زیرا کنگره یعنی همان نوزادی که بدست آنان پدید آمده و در دامان ایشان پرورش یافته بود، تمرد آغاز کرده و از مسیر خواسته‌های آنان منحرف گشته بود.

بدینجهت، مطبوعات انگلیسی در باره‌ی این دگرگونی مسلمانان و گرایش ایشان به سوی سیاست انگلیس، قلمفرسائیها کرده و بر این

احساسات پاك !! و وضعیت عاقلانه‌ئی که اتیخان کرده‌اند ! ستایش‌ها ، نثار نمودند و خواسته‌های آنانرا مورد تأیید قرار دادند . نایب‌السلطنه هم با کمال خوشروئی، این خواسته‌ها را پذیرفت .

قاطبه مسلمانان ازاینکه دراین مرحله پیروزی یافته‌اند ، غرق شرف و درمقابل ، هندوها و مسلمانان طرفدارکنگره ، دستخوش اندوه و نومیدی گشتند .

دراینجا بی‌تناسب نیست که شرح این جریان تاریخی را از دیدگاه یکی از شخصیت‌های پدیدآورنده و مؤثر آن ، یعنی آقاخان محلاتی مورد ملاحظه قراردهیم . وی در « یادداشت‌ها » ی خود می‌نویسد :

« در این دو سال حساس (۱۹۰۴ بعد) من احساس میکردم که کنگره یعنی یگانه تشکیلات سیاسی فعال و مسئول هند ، بزودی اثبات خواهد کرد که از فرستادن نمایندگان مسلمان ، یا از عنایت و توجه لازم به نیازمندیها و خواسته‌های جامعه‌ی مسلمان، عاجز است .

« میدیدم که این اتحاد مصنوعی با حکومت بریتانیا ، رو به زوال و نابودی است و بزودی اختلافات عمیق و اساسی آشکار خواهد گشت .

« بیشک ، کینه‌ورزی هندوها و بی‌اعتنائی آنان به ایده‌آل‌ها و آرزوهای مسلمین ، شکافی عمیق پدید می‌آورد، من نهایت کوشش خود را مبذول داشتم تا این شکاف را پرکنم و کنگره را وادار سازم که اعتماد مسلمانان را جلب کند ، حتی سرفیروزشاه مهنا را که از افراد مورد احترام و بانفوذ کنگره بود و با من از دوران کودکی روابط دوستی و خانوادگی داشت ، دیده و از او خواستم که نفوذ خود را در این راه بکار بیندازد ..

ولی این کوشش‌ها همه بی نتیجه ماند و این تلاش مجدانه بجائی نرسید..
« حال ، بهرعلتی بود، کنگره در تجاهل واقعیت اختلافات فرقه‌ئی پافشاری میکرد. در شبه‌قاره‌ی هند، ایالاتی وجود داشت که مسلمانها در آن اکثریت نسبی قابل توجهی داشتند ، مانند بنگال و یا پنجاب که هنوز از ایالت مرزی شمال غربی جدا نشده بود . همچنین در پیرامون دهلی و آگره و علیگره يك وطن عقیدتی پدید آمده بود که شعائر ارزشمند اسلامی بدان قداستی بخشیده و گنجهای پایان ناپذیر فرهنگ و هنر اسلامی، آنرا آرایش میداد .

« همه‌ی خواسته‌ی ما فقط همین بود که کنگره حاضر باشد مسئله‌ی موجودیت و شخصیت فرقه‌ئی مارا تا اندازه‌ئی درك کند . موقع برای ایجاد تفاهم، خیلی مناسب بود .. دو دستگی‌های گذشته بمیزان زیادی ضعیف شده و حتی میتوان گفت خاطره‌ی آن نیز رو به فراموشی بود ، بی گمان اگر قسمتی از پیشنهادهای ما دائر بر انتخابات مساوی و اعطای نسبت مساوی از مشاغل دولتی به مسلمانان ، مورد قبول واقع میشد ، این اختلافات بی- اندازه تخفیف یافته و شاید بکلی از بین میرفت.

« کنگره باید نماینده‌ی مسلمان خود را برای شورای قانونگذاری نایب السلطنه ، از مسلمانان بنگال یا پنجاب انتخاب میکرد ، این يك قدم مؤثر بسوی رفع اختلافات می بود ، ولی کنگره این کار را نکرد و همچنان بر رفتار عناد آمیز خود دائر بر انتخاب نماینده‌ی مسلمان از ایالاتی که اکثریت هندو- داشتند مانند مدراس و بمبئی ، و بطور کلی از مسلمانان درجه سوم، ادامه داد.

«من معترفم که «گوگیل» در راه تغییر مشی کنگره، کوششی مخلصانه

داشت ولی وی نیز از اینکه میدید همکاران سیاسیش با رفتار خود ، بدر نفاق و اختلاف می پاشند بی اندازه رنج میبرد . اگر کنگره پیشنهادهای مرا - که همواره مورد تأیید خاص «گوگیل» بود - می پذیرفت ، می توانستیم با استفاده از درك سیاسی اسلامی ، دستگاه رهبری کنگره را کامل و مجهز ساخته و همگی در برابر حکومت بریتانیا ، جبهه‌ی واحدی بوجود آوریم . ولی این پیشنهادهای کوچکترین تأثیری در روحیه و طرز فکر اعضای کنگره نکرد ...

« من نزد دوستانم در علی‌گره بازگشتم و بسراغ نواب محسن‌الملک که آنروز پس از سر سید احمد ، رهبر مسلمانان شمرده می شد رفتم ، این شخص ، يك فرد معتدل و عاقل و واقع بین بود و هرگز با کنگره یا با هندوها دشمنی نمی ورزید ، یقیناً اگر حساب داد و ستد در مسائل كوچك و بی اهمیت در میان بود ، او با طیب خاطر قوای خود را به کنگره منضم می ساخت .

« در چنین موقعیتی که بخصوص با انتخابات مشترك ، کاملاً مساعد مینمود ، پیمان همکاری سیاسی میان دو گروه ، کاری ممکن بود . ولی بار دیگر آرزوهای ما برباد رفت .. زیرا در انتخابات بعدی نیز کار بر همان منوال جریان یافت ، خلاصه هنوز سال ۱۹۰۶ فرا نرسیده بود که من و محسن‌الملک و دیگر رهبران مسلمان به این نتیجه رسیدیم که باید تشکیلاتی جدا و کاری جدا و موجودیت شناخته شده‌ی جدائی داشته باشیم و دولت بریتانیا را نیز وادار سازیم که ما را بصورت ملتی در میان ملتی بشناسد .

« بدین ترتیب ، کنگره با نادیده گرفتن خواسته های مشروع و قانونی ما و با ادامه‌ی این رفتار عنادآمیز یعنی انتخاب نماینده‌ی مسلمان شورای قانونگذاری ، از میان مسلمانان بی شخصیت و نوکرباب مدراس

و بمبئی ، فرصتی طلائی و کمیاب را ازدست داد .

.. « در تابستان ۱۹۰۶ که من در اروپا بودم، دوستان هندییم به من نوشتند که حکومت انگلیسی هندوستان احساس کرده است که در این کشور وسیع، چیزی بنام مشکله‌ی اسلامی وجود دارد که نمی‌توان آن را موضوعی کوچک و بی‌اهمیت پنداشت .

« از سال ۱۸۵۷ که حکومت انگلیسی بجای کمپانی هند شرقی زمام امور شبه‌قاره‌ی هند را بدست گرفت، مسلمانان که با فرمانروایان پیشین هند از لحاظ مذهب و زبان ، پیوندی ناگسستنی داشتند ، طبعاً مورد بی‌مهری و بی‌اعتنائی انگلیسی‌ها یعنی فرمانروایان جدید این سرزمین قرار گرفتند و از مشاغل اداری و میدان سیاست دور ماندند؛ کمتر کسی از آنان بود که به زبان انگلیسی یا معلومات جدید آشنائی داشته باشد ؛ آثار مغلوبیت امپراطوران مغولی تا دونسل در آنان باقی مانده بود و آنانرا که بنا به خاصیت ذاتی آن سرزمین، مردمی خمود و انزو اطلب بودند ، خمودتر و گوشه‌گیرتر کرده بود، در حالیکه اکثریت مذهبی هندو به برکت قیافه‌ی ملایم و مساعدی که در برابر اشغالگران بخود گرفته بودند ، توانستند حداکثر بهره را ببرند.

« اینک پس از آن دوران هزارت بار ، نوبت آن فرا رسیده بود که دولت انگلستان در روابط خود با ما تجدید نظر کند و عملاً «لرد میتو»^۱ نایب‌السلطنه ، موافقت کرده بود که هیئتی از مسلمانان را بپذیرد.

«ما احساس می‌کردیم که روزگار درازی است مورد غفلت و فراموشی واقع شده‌ایم و در نظر اکثریت هندو، قطعه‌ی کوچکی از پیکر عظیم ملت

هند را تشکیل می‌دهیم که دارای هیچگونه موقعیت سیاسی نیست و علیرغم آن همه فریاد ملیت و وطنپرستی، در مشورت‌ها و نقشه‌کشی‌ها کوچکترین دخالتی نداریم.

« اینک فرصتی دست داده بود که به وضعیت خود سامان بخشیم و در مشاورات پارلمانی، خود را دخالت دهیم.. اصلاح، نزدیک بنظر می‌رسید، فقط لازم بود بفهمیم که این، اصلاحی بی‌نهایت محدود و کم‌اهمیت است.

« طرح مورلی - میتو^۱ که هنوز در آن هنگام به مرحله‌ی اجراء در نیامده بود، از برتری بریتانیا در جنبه‌ی اداری و قانونگذاری چیزی نمی‌کاست. این طرح در صورت اجراء، فقط یک تحول کوچک در مسائل جزئی و محلی محسوب می‌شد و اختیارات محدودی برای هندیها مقرر می‌کرد، به این معنی که به آنها اجازه میداد در پیرامون امور جزئی مرتبط به خود، شور و مذاکره کنند بدون آنکه این مذاکرات، حکم تصمیم نهائی و قطعی را داشته و یا آنکه در مسائل کلی نیز جاری باشد.

«تجربه به ما نشان داده بود که نباید امیدوار باشیم از راه همکاری با کنگره یا انضمام به آن، حقوق مساوی بدست آوریم. بدین جهت در سال ۱۹۰۶ باشهامت از نایب السلطنه خواستیم که کاملا واقع بین باشد.. خواستیم

۱- Morley-muito نام طرحی است که بوسیله‌ی «لرد مورلی» وزیر

امور هندوستان و «لرد میتو» نایب السلطنه در سال ۱۹۰۶ تهیه شده و در سال ۱۹۰۹ به مورد اجراء درآمد. بر طبق این طرح بر تعداد شوراهای دولتی در ایالت افزوده شده و در انتخاب اعضای این شوراها و همچنین اعضای شورای امپراطوری، آزادی و اختیاری نسبی - که در عین حال فوق العاده ناچیز و کوچک بود - به ملت واگذار شده بود.

که به مسلمانان هند ، فقط به دیده‌ی يك اقلیت ننگرد ، بلکه آنانرا بعنوان ملتی مستقل بشناسد که در میان ملتی بزرگ زندگی میکنند و میباید حقوق آنان تضمین شده و نیازمندیهایشان بوسیله‌ی قانون، تأمین گردد.

« از او خواستیم که به مسلمانان این حق داده شود که در انجمنهای محلی و همچنین در شوراهای قانونگذاری ، بنحو کامل و مستقل ، حق انتخاب و نمایندگی داشته باشند و این انتخابات بر اساس انتخابات فرقه‌ئی انجام شود. و خلاصه گفتیم که میباید به ما اجازه دهند که نمایندگان خود را به این انجمن‌ها و شوراهای بفرستیم . ضمناً پذیرفتیم که در ایالاتی که اکثریت از آن مسلمانان است مانند پنجاب و بنگال شرقی ، هندوها کرسیهای اضافی داشته باشند تا حقوقشان پایمال نگردد و متقابلاً در ایالاتی که هندوها اکثریت قاطع دارند ، به مسلمانان کرسیهای اضافی واگذار شود .

« لرد میتو با عنایتی خاص ، گفته‌های ما را شنید و تأکید کرد که مصالح و حقوق سیاسی فرقه‌ی مسلمان ، در تشکیلات آینده کاملاً محفوظ خواهد بود. او فکر ما و بیشتر خواستهای ما را پذیرفت، بیشك این يك گام راستین به‌پیش بود .. ما آنروز در حقیقت يك طرز فکر سیاسی پر اهمیتی را پای برجا و مستحکم ساختیم و از آن‌پس این طرز فکر، در شمار مؤثرترین علل همه‌ی تحولات سیاسی هندوستان قرار گرفت. زیرا پذیرش «میتو» پایه‌ی تمام پیشنهادهای پارلمانی‌ئی بود که حکومت‌های انگلیسی بعدی تقدیم داشتند و خلاصه ، نتیجه حتمی و نهائی آن، تقسیم شبه قاره‌ی هند و پدید آمدن کشور پاکستان بود.

« مهمترین و سرسخت‌ترین مخالف ما ، يك وکیل دادگستری

مسلمان بود در بمبئی بنام محمد علی جناح که با تمام قدرت ، با کارها و نقشه‌های ما مخالفت میکرد ، او یگانه مسلمان معروفی بود که این وضع را بوجود آورده بود ؛ ولی مخالفت‌های او مطلقاً تأثیری نداشت . . وی معتقد بود که کمیته‌های انتخابی مستقل ، در معنا تجزیه و تقسیم ، ملت و ایجاد تفرقه و کینه‌ی متقابل است . . . این شخص ، مدت يك ربع قرن ، همچنان بزرگترین دشمن و مخالف ما بود تا اینکه عاقبت ، حماقت و عناد اکثریت هندوی کنگره ، او را که بزرگترین و نیرومندترین مروج وحدت و همبستگی هندو و مسلمان بود ، به‌سخت‌ترین دشمنان وحدت و همبستگی ایندو فرقه ، مبدل ساخت .»

سپس در مورد تأسیس اتحادیه‌ی مسلمانان (مسلم لیگ) می‌نویسد:

« معلوم شد که این اقدام ما در سال ۱۹۰۶ تا حدود زیادی دارای اهمیت بوده‌است. برای بانیان این طرح، بویژه من و نواب محسن‌الملک کاملاً روشن بود که می‌باید پس از موفقیت در این مرحله و رسمیت دادن به انتخابات مستقل ، دست بکار ایجاد يك تشکیلات سیاسی منظم شویم تا بتوانیم از این امتیاز ، بهره‌برداری کامل نمائیم . و از اینجا بود که « اتحادیه‌ی مسلمانان هند » بوجود آمد . و در نخستین جلسه‌ی آن که همانسال در شهر داکا تشکیل یافت ، من به ریاست انتخاب شدم و تا سال ۱۹۱۲ در این سمت باقی بودم .»

همچنین از آنچه در کتاب « وضع کنونی جهان اسلام »^۲ آمده است،

۱- Moslem league.

۲- نوشته‌ی «لوتروپ آمریکائی» ترجمه‌ی «عجاج نویهض» با حواشی

امیرشکیب ارسلان. (مؤلف)



محمدعلی جناح در دوران جوانی

می‌توان انگیزه‌ی کشش مسلمانان را به دسته‌بندی و در خواست حقوق اجتماعی، استنباط کرد. در آن کتاب می‌نویسد:

«در آغاز قرن بیستم، جنبشی به منظور احیاء هند باستان و اعاده‌ی شکوه و مجد پرسیاقه‌ی این سرزمین، شروع شد و حزب «آریاساماج» مردم را به اصلاحاتی براساس هندوئیسم دعوت میکرد.

«مسلمانان به این جنبش، با نظر تردید و دشمنی مینگریستند، و حق نیز با آنان بود. چه هدف این حزب، تجدید رسوم هند آریائی و شعار آن بازگشت به «ودا»^۱ بود و این بالطبع موجب احیاء خاطرات آن ایام و در نتیجه بیداری حس نهفته‌ی برهمنائی می‌شد: طبقه‌ی روشنفکر هند، از افکار غربی منصرف شده به تقدیس سرزمین هند و بزرگداشت خدایان افسانه‌ئی و شعائر هندوئیسم پرداختند؛ و پیراستن هند از بیگانگان را وجهه‌ی همت ساختند و منظور آنان از بیگانه تنها انگلیسیها نبود بلکه مسلمانان را نیز همچون انگلیسیها بیگانه میدانستند.

«مسلمانان میدانیدند که مورد تهدید سخت هندوها واقع شده‌اند و نه تنها آنان، بلکه بعضی فرقه‌های دیگر از قبیل طبقه‌ی «نجس‌ها» نیز که بنا بر دستور کتب مقدس هندوها از بسیازی از حقوق محروم بودند و اخیراً در سایه‌ی نظامات انگلیسی، به پاره‌ئی از حقوق از دست رفته‌ی

۱- آئین ودائی از قدیمی‌ترین آئین‌های هندوستان و مربوط به اوائل ورود آریائیهای مهاجم به آن سرزمین است. این آئین دارای کتابی است بنام «ودا» که مشتمل است بر چهار قسمت بنامهای: ریگ، ودا، ساما ودا، یا جورودا و آثار وودا. کتاب معروف «اوپانیشادها» که از کتب مقدس هندوها بشمار می‌رود شرح بر همین وداها می‌باشد. برای تفصیل رجوع کنید به «تاریخ جامع ادیان» تألیف «جان ناس» و ترجمه‌ی علی‌اصغر حکمت ص ۹۹-۸۹.

خود رسیده بودند، احساس میکردند که با این جنبش، حقوق و موجودیتشان در خطر نابودی است.»

از این سخن، بخوبی میتوان سبب وحشت مسلمانان را از تسلط هندوها و استقلال حکومتی آنان، کشف کرد و دانست که چرا رهبران مسلمان، چه در کنگره و چه در مسلم لیگ، اینهمه نسبت به تثبیت و تحکیم حقوق مسلمانان و اعتراف گرفتن از هندوها در مورد این حقوق، با فشاری داشته و هر گاه که احساس میکردند کنگره نمیخواهد به این حقوق اعتراف نماید، با همه تعصبی که نسبت به وحدت مسلم و هندو میورزیده‌اند، از همکاری با آن دست کشیده‌اند.

همچنین میتوان دانست که چرا مسلمانان برای دست یافتن به حقوق خویش، به سراغ دولت انگلستان رفته و میکوشیده‌اند تا در مذاکرات سیاسی، از آن دولت برای تقریر و تثبیت حقوق خود اعتراف بگیرند. آری اینها همه بدینجهت بود که از حکومت و سلطه‌ی هندوها، بردین و موجودیت خود بیمناک بودند.

طبقه‌ی نجس‌ها نیز که میدیدند اگر حکومت هندوئیزم بر سر کار آید بیش از پیش آنها را لگدمال مقررات ظالمانه‌ی خود خواهد ساخت و همین حقوقی را هم که در سایه‌ی حکومت انگلیسیها بدست آورده‌اند از آنها خواهد گرفت، در این بیمناکی با مسلمانان شریک بودند.

بدین ترتیب ملاحظه می‌شود که فقط تعصب هندوها و تمایل آنان به تجدیدودا و بازگشت به عهد باستان بوده است که مسلمانان را نگران آینده ساخته و به مطالبه‌ی حقوق خود و تأسیس اتحادیه‌ئی بمنظور حفظ این

حقوق وادارشان کرده است. و میدانیم که همین اتحادیه بود که سرانجام به ایجاد دولتی مستقل، منجر شد.

آری، این هندوها بودند که با تعصب جاهلانه‌ی خود، موجبات پیدایش «پاکستان» را فراهم آوردند.

شاید منظور رهبر مسلمان «مولانا ابوالکلام آزاد» (وزیر فرهنگ دولت مرکزی هندوستان) نیز همین بود که در پارلمان، به هندوانی که با کمک مالی دولت به مؤسسه‌ی «دارالمصنفین اسلامی» واقع در شهر «اعظم‌گره» مخالفت میکردند، اشاره کرد و گفت:

«همین عقل‌های کوچک بودند که موجب تقسیم شبه‌قاره‌ی هند شدند»^۱

تأسیس اتحادیه‌ی مسلمانان (مسلم لیگ)^۲

تشکیل هیئت نمایندگی مزبور و موفقیت آن، عامل مهمی بود که اقدام‌کنندگان را تشجیع میکرد تا گامی بزرگتر برداشته و حزب مخصوصی که سخنگوی مسلمانان و مدافع حقوق آنان باشد، بوجود آورند.

بنابراین، سلیم‌الله خان نواب «داکا» بیانیه‌ئی بدین‌منظور صادر کرد و در ۳۰ دسامبر سال ۱۹۰۶ هم‌فکران وی بریاست «نواب وقارالملک» اجتماعی تشکیل داده و حزبی بنام «مسلم لیگ» یعنی «اتحادیه یا جمعیت مسلمانان» تأسیس کردند.

۱- کتاب «المسلمون فی الہند» تألیف استاد ابوالحسن ندوی

۲- Moslem League

مهمترین مواد مرانامه‌ی این حزب عبارت بود از :

۱- حمایت از حقوق مسلمانان و ارائه‌ی خواسته‌های آنان به دولت.
۲- ایجاد همفکری میان مسلمانان و انگلیسیها و هموار ساختن فاصله‌ئی که فیما بین این دو گروه موجود است. بمنظور امکان دریافت حقوق از دست رفته .

۳- توجه به اینکه این کار بهانه‌ئی برای دخالت در امور سایر فرقه‌های هندوستان نیست، بلکه باید همه‌ی فرقه‌ها در سایه مهر و مودت زیسته و با یکدیگر تفاهم کامل داشته باشند .

با تأسیس این حزب ، مسلمانان بصورت جمعیت بهم پیوسته‌ئی در آمدند که می توانستند بنام یک واحد مستقل در میان ملت هند زندگی کرده و از مزایا و حقوق مساوی برخوردار گردند .

مسئله‌ی شایان توجه آن است که آنروز تقریباً بیست سال از تأسیس کنگره می گذشت و کنگره در طی این مدت در موارد فراوانی از حقوق ملت هند در برابر انگلستان دفاع کرده و در راه بهبود اوضاع داخلی کشور، کوشش‌هایی بعمل آورده بود و از این رهگذر توانسته بود موقعیت ملی عمیقی کسب کرده و سالها پیش از پیدایش «مسلم لیگ» برای خود پایگاهی در دل توده‌ی ملت بدست آورد . بعلاوه ، کنگره در تعیین خط‌مشی کلی خود اعلام کرده بود که هدفش «مراعات حقوق همه‌ی هم‌میهنان از هر نژاد و مذهب» است .

در حالیکه «مسلم لیگ» در دامان یک‌عده اشراف و ثروتمندها بوجود آمده و هدف خود را دفاع از حقوق مسلمانان - فقط - قرار داده بود

و بعلاوه در هنگامی پا بعرضه‌ی وجود نهاده بود که کنگره با سوابق خود،
زمینه‌ی موقعیت ملی را قبلاً در اختیار داشت .

بدینجهت ، تأسیس مسلم لیگ، نتوانست کاملاً هدف مورد نظر
مسلمانان را تأمین کند . زیرا چنانکه گفتیم، این حزب در یک سطح مترقی
و سرمایه‌دار مسلمان بوجود آمده بود و مؤسسين آن با انگلیسیها پیمان
همکاری و همبستگی منعقد ساخته بودند. و دفاع از حقوق مسلمانان - که
هدف این حزب بود - نمی توانست آن دسته از مسلمانانرا که هواخواه
کنگره و دنباله‌رو خط‌مشی آن بودند، بسوی این حزب جلب کند. بویژه
که کنگره ببرکت مخالفت با تمایلات دولت انگلستان و دخالت در پاره‌ئی
از مسائل داخلی کشور ، موقعیت ملی مطلوبی بدست آورده بود . گذشته
از اینکه در میان مسلمانان، کسانی یافت می شدند که اساساً هر نوع رابطه
با انگلیسی‌ها را به هر منظور بود، زشت و مردود می شمردند و بنا برین ،
تأسیس مسلم لیگ ، چون متضمن ارتباط و پناهندگی به دولت انگلستان
بود ، نمی توانست مورد قبول و توجه آنان قرار گیرد .

از اینرو، تأسیس یک حزب اسلامی که با چنین شرائطی بوجود آمده
بود، در محافل مسلمانان ، با نشاط و هیجان مورد انتظار مواجه نگشت.

ولی در همان اوان ، یک جریان دیگر موجب شد که تا حدودی
نظر مسلمانان به مسلم لیگ جلب شود.

این جریان عبارت بود از تشکیل یک حزب هندوئی بنام
«هندو مهابها» که همچون حزب «آریاساماج» سرلوحه‌ی مرام آن، دعوت
به هندوئیزم بود و بوسیله‌ی جمعی از هندوان متعصب، در برابر «مسلم لیگ»

و بمنظور رقابت با آن تأسیس گردیده بود. مبنای آن ، دعوت هندوها به احیاء هندوئیزم و بازگشت به ودا (کتاب مقدس هندوان) و بیرون کردن خارجی‌های مسلمان یا غیرمسلمان از کشور بود . تشکیل این حزب که سازمانی تعصب‌آلود و ارتجاعی بود، روح حماسی دینی را در هندوان بر-انگیخت ؛ نویسندگان و گویندگان هندو به مسلمانان و پیامبر اسلام و مقدسات مذهبی اسلامی، تجاوزها و اهانتها کردند ؛ از دوسو کینه‌ورزی شروع شد و هیجان و جنگ اعصاب ، همه‌جا را فراگرفت .

این پیش‌آمدها - چنانکه گفته شد - تا حدودی نظر مسلمین را به اتحادیه‌ی مسلمانان (مسلم لیگ) جلب کرد ؛ آنها احساس نمودند که در سایه‌ی این حزب می‌توانند در برابر حملات ناجوانمردانه‌ی هندوها ، از خویش و از حقوق ملی و مقدسات مذهبی خویش ، دفاع کنند .

ضمناً يك نتیجه‌ی قهری که بر تشکیل حزب «مسلم لیگ» و اتحاد نسبی مسلمانان و انتخاب نمایندگان فرقه‌ئی، مترتب شد آن بود که مذاهب غیرمسلمان هند یعنی مذاهب هندو ، سیک ، مسیحی ، پارسی و جینی^۱

۱ - «جینیسم Jainisme» از شاخه‌های هندوئیزم قدیم و در اصول کلی و اولی با آن آئین مشترك است . این آئین که ساخته‌ی شخصی بنام «مهاویرا Mahavira» (ق - م ۵۲۷ - ۵۹۹) است همچون آئین بودائی ، در حقیقت عکس‌العملی در برابر افکار و تلقینات خرافی برهمنان کیش هندوئیزم و دارای نوآوری‌ها و فرم‌هایی در آن کیش است. این آئین با بودائی جهت اشتراك فراوان دارد و امتیاز آن به مبانی اخلاقی قوی و طرفداری از دو اصل معروف جینیسم است. این دو اصل عبارتند از : لزوم تحمل ریاضت‌های دشوار برای نجات روح از بدیها. و پیروی از آهیمنسا (یعنی نیاززدن هیچ جان دار) در حال حاضر جین‌ها فرقه‌ئی محدود و در حال توقفند و تعداد آنان بالغ بر ۱۲۵۰۰۰۰ است که بیشتر در ناحیه‌ی بمبئی سکونت دارند. گانندی طرفدار این مذهب بود.

همگی در انتخابات بصورت جبهه‌ی واحدی درآمدند و اختلافات و کینه‌ورزی‌های آنان با یکدیگر ، تخفیف یافت.

از آنروز ، در محیط سیاسی هندوستان ، فقط دو حزب بودند که در برابر یکدیگر قرار داشتند : دریکسو کنگره بود که خود را نماینده‌ی تمامی ملت هند می‌دانست و درسوی دیگر مسلم لیگ قرار داشت که با صراحت میگفت که مدافع حقوق مسلمانان است. البته جمعیت‌ها و احزاب مسلمان و غیرمسلمان دیگر نیز بودند ولی تنها حزبهائی که همچنان با قدرت در مجرای حوادث هندوستان باقی ماندند و در آینده‌ی آن کشور ، نقشی اساسی و اثری بارز داشتند همین دو حزب (کنگره و مسلم لیگ) بودند که گاه در کوششهای ضد استعماری ، با یکدیگر همکاری میکردند و گاه هم در پاره‌ئی مسائل اختلافاتی پیدامیکردند. تا اینکه عاقبت اختلاف فیما بین آنان به کشمکش سخت تبدیل یافت و در نتیجه‌ی همین کشمکش ، شبه‌قاره‌ی هند تقسیم و کشوری بنام «پاکستان» تأسیس شد.

ما به خواست خدا در آینده ، این پدیده را به تفصیل بازگو خواهیم کرد .

يك جبهه‌ی دیگر

در همان هنگامیکه ، از یکسو بانیان مسلم لیگ ، بیمناک از تیرگی روابط مسلمانان با دولت انگلیس ، و امیدوار به بازیافتن حقوق مشروع خود و کاستن از فشار و سخت‌گیری استعمارگران ، در راه دوستی و تفاهم با انگلیسیها گام برمی‌داشتند ... و ازسوی دیگر حزب کنگره در

دامان انگلیس ها و تحت مراقبت و حمایت آنان، رو به رشد و ترقی می رفت... و این دو حزب، هر یک به نوعی، میکوشیدند که با حکام و فرمانروایان انگلیسی تفاهم بیشتری کنند... در همین هنگام، جبهه‌ی دیگری نیز بود که در طرز فکر اجتماعی، تفاوت فاحشی با این دو حزب داشت؛ افراد این جبهه معتقد بودند که برای بازگردانیدن حق از دست رفته، نمی‌باید بر در غاصب به گدائی ایستاد و دست نیاز بسوی او دراز کرد، بلکه می‌باید در درابگونه‌ئی اصیل و از راهی مؤثر، به درمان رسانید؛ می‌باید دستی‌را که بسوی حق مشروع ملت دراز شده است، قطع کرد و از وطن بیرون افکند..

رهبران این جبهه، نماینده و نمودار کامل این طرز فکر اصیل اسلامی بودند که می‌گوید: «هرگونه همکاری با دولت غاصب در هر شکل و به هر صورت، جرمی نابخشودنیست» و این دستور اسلامی را که: «هر فرد مسلمان باید همواره برای نجات میهن از طغیان دشمنان و قطع ید تجاوزکاران، آماده‌ی مبارزه و پیکار باشد و از هر نوع تفاهم و اظهار امیدواری که متضمن اعتراف به مالکیت آنان است، پرهیزد» در افراد پرورش میدادند.

نماینده یا برانگیزاننده‌ی این جبهه در آنروز، یکی از فارغ‌التحصیلان مدرسه‌ی دارالعلوم دیوبند و نخستین فردی بود که در آن مدرسه شروع به تحصیل کرده و از آنجا فارغ‌التحصیل شده بود. این شخص، مولانا محمود حسن بود یعنی همان کسی که در دامان علمای بزرگ و مجاهدی همچون مولانا رشید احمد گنگوئی و مولانا محمد قاسم نانوتوی که در انقلاب سال ۱۸۵۷ اسلحه بدست گرفته و با قوای انگلیس جنگیده بودند،

تربیت یافته و درحقیقت اولین گلوله‌ئی بود که صفر زنان ، از مخزن این مدرسه‌ی مذهبی خارج می‌شد و می‌رفت که در آن محیط ذلت بار که همه در برابر استعمارگر ، به حال خضوع ایستاده و هر کسی بر حسب اقتضای موقعیت صلح آمیز خود میکوشید عنایت و توجه او را به خویش جلب کند ، انفجاری بزرگ بوجود آورد .

متأسفانه ، علیرغم مجاهدتهای این مرد بزرگ و جهاد پیگیروی که سراسر دوران زندگی او را فرا گرفته بود و بخاطر آن ، بارها رنج تبعید و زندان و آوارگی را چشیده بود ، علیرغم این همه ، هیچیک از نویسندگان مسلمان که درباره‌ی هندوستان و نهضت آزادی هندیها سخن گفته‌اند ، از او نامی بمیان نیاورده و از فداکاریهای او یاد نکرده‌اند ، در حالیکه راجع به دیگر مبارزانی که در این نهضت ، فداکاری و سابقه و پشتکار او را نداشته‌اند ، با اهمیتی هر چه تمامتر سخن گفته و آنها را بیش از او ارج نهاده‌اند . بسیاری دیگر از رهبران آزادیخواه مسلمان نیز در این فراموشی مظلومانه ، با این مجاهد بزرگ شریکند . در کتابهایی که راجع به نهضت هندوستان به رشته‌ی تحریر درآمده ، همه‌ی فضیلت و برتری را از آن مبارزین غیرمسلمان دانسته‌اند . گوئی نقشه‌ئی طرح شده است که حق این مبارزان فداکار ، پایمال شود و نام نیک آنان از خاطرها محو گردد . ولی پادشاهان در نزد پروردگار ، بزرگتر و پایدارتر است .

هند نوین ، بسیاری از افرادی را که در مبارزه ، سهمی ناچیز داشته و یا از مبارزات خود بجز گسترش روح میهن پرستی در افراد ، منظوری نداشته‌اند ، همچون تیلک ، در شمار پیشروان نهضت ملی هندوستان دانسته ولی پاس خدمات ارزنده‌ی هیچیک از زعمای مسلمان را آنچنانکه

باید، نگاه نداشته است.

این مجاهد بزرگ ، همان کسی است که ملت هندوستان ، او را پدر هند (شیخ‌الهند) نامیدند و آنگاه که در سال ۱۹۲۰ از تبعیدگاه خود مراجعت میکرد ، تمامی ملت به استقبال او شتافتند و گماندی نیز که در آن هنگام تازه در صحنه‌ی سیاست هندوستان ظاهر شده بود ، در این استقبال پرشکوه ، شرکت کرد .

همان کسی که وقتی از تبعیدگاه باز گشت، نهضت عدم همکاری را بصورت عمومی پیشنهاد کرده و مردم را به ترك گفتن مدارس انگلیسی وهم دانشگاه علی‌گره (که بصورت لانه‌ی فساد درآمده بود) دعوت کرد و ایجاد دانشگاه اسلامی جدیدی را (که هم‌اکنون بصورت دانشگاه ملی با عظمتی در دهلی نو موجود است) وجهی‌همت ساخت. و همچنین با الهام از این فرمان اسلامی :

« یا ایها الذین آمنوا لاتخذوا عدوی وعدوکم اولیاء »^۱

از مسلمانان خواست که القاب و عناوین انگلیسی را دور افکنده و دیگر با انگلیسیها معامله نکنند . و در یکی از خطابه‌هایش گفت: « مایه‌ی خوشبختی است که برادران هندو نیز پیشنهاد عدم همکاری با دولت انگلیسی » این شعار دیرین ما را پذیرفته‌اند .

اگر ما نیز همچون دیگران ، نام این مردان نام‌آور را در زاویه‌ی فراموشی افکنیم. با آنکه دیگرانی را که بدانپایه از مجاهدت رسیده‌یا

۱- ای کسانی که ایمان آورده‌اید ! دشمن من و دشمن خودتان را دوست

مگیرید. سوره‌ی ممتحنه .

نرسیده اند می ستائیم، بر استی ستمی بزرگ و نابخشودنی بر آنان رواداشته ایم. امروز، جهان با اهمیت فراوان از نهضت عدم همکاری و نافرمانی مدنی نام می برد و آنرا زائیده‌ی فکر و اراده‌ی رهبر هندو مهاتما گاندی می شناسد و معتقد است که وی با این وسیله توانست بر ناوگانها و سپاهیان معظم دولت انگلیس، غلبه یابد.

ولی علیرغم بی‌اعتنائی و اهمال کاری تاریخ، این حقیقت از زوایای فراموشی فریاد برمی آورد، که: نهضت عدم همکاری و نافرمانی مدنی، زائیده‌ی طرز تفکر اسلامی و الهام گرفته از دستورات عالی قرآن است که بر مسلمانان هرگونه همکاری و معاونت با دشمنان را تحریم می کند. این همان نهضتی است که یکقرن پیش از ولادت گاندی بذران بوسیله‌ی مسلمانان پاشیده شد و مراحل رشد را گذرانید و بالاخره به انقلاب سال ۱۸۵۷ منتهی گشت. و پس از آن نیز جهاد پیگیر و خستگی ناپذیر مجاهدان نستوه مسلمان را بوجود آورد و در امتداد سالیان دراز و در نسلهای متوالی، مردانی بزرگ آفرید که لحظه‌ئی از این طرز تفکر، غفلت نورزیدند و هرگز سلاح از دست ننهاده‌اند. و در آخر کار، پس از گذشت روزگاری ممتد نیز که گاندی به نیروهای ملی هند پیوست، باز مسلمانان بودند که همواره در پیشاپیش صفوف ضدا نگلیسی می جنگیدند رومن رولان^۱ بیوگرافی نویسنده مشهور فرانسوی می نویسد:

« مسلمانان، بیباکترین عامل ملت هند بودند. ایشان نخستین کسانی بودند که در کنفرانس خلافت^۲ تصمیم گرفتند چنانچه خواسته‌هایشان

۱ - Romain Roland

۲ - درباره‌ی کنفرانس خلافت در پاورقی صفحات آینده توضیح داده

خواهد شد.

بر آورده نشود از همکاری با دولت، سرپیچی کنند. گاندی، گفته‌ی ایشان را تأیید کرد، معیناً چون به روح ملایمت و اعتدال خود وفادار بود از تحریم کالاهای انگلیسی امتناع ورزید، چه در این کار هم انتقام و هم نشانی از ضعف می‌دید»^۱.

آری مسلمانها؛ این مردم فعال و جسور و پرهیجان بودند که نخستین بار «عدم همکاری» را پیشنهاد کردند و حتی همانها بودند که برای اولین مرتبه، نغمه‌ی حکومت جمهوری هند را ساز کرده و در برابر مقررات دولت، عصیان و انقلاب نمودند.

گاندی، ظاهر شد و پیشنهاد «عدم همکاری» را که در حقیقت يك نوع اقدام منفی و خالی از زور و شدت بود، با احتیاط و تردید، امضاء و تثبیت کرد. او خود تا سال ۱۹۱۹ علی‌رغم حملات و ملامت‌های مخالفانش، خود را یکی از آحاد رعیت دولت انگلستان میدانست و با ایمان و اعتقادی صمیمانه، دم از همکاری می‌زد^۲ تا آنکه عاقبت، کوتاه فکری و سوء نیت انگلیسی‌ها موجب شد که وی سند مودتی را که بدست خود و از روی کمال اخلاص نسبت به دولت امپراطوری نوشته بود، با خوشوقتی و رضایت خاطر پاره کند.

به هر صورت، گاندی پیشنهاد «عدم همکاری» را تثبیت و تأیید کرد و با الهام از افکار مذهبی خویش که موافق با عدم خشونت و زور است، در راه تقویت اراده‌ی ملت گام برداشت و چون خود نیز شخصاً به آنچه می‌گفت، عمل می‌کرد در نظر ملت هند، ارزش و موقعیتی در حد

۱- کتاب «مهاتما گاندی» ترجمه‌ی محمد قاضی ص ۹۰.

۲- بنگرید به صفحات ۳۷-۳۸ مدرک بالا.

يك رهبر مذهبی بدست آورد و توانست نظریه‌ی «عدم همکاری» و سپس تز «نافرمانی» را به مردم بقبولاند و از آن پس در نقش يك رهبر سیاسی که با روح مذهبی و آموزشهای اخلاقی، ملت را بسوی هدف رهبری میکند، ظاهر گردد.

تاریخ نویسان، فقط به پیش پای خود نگریستند؛ درباره‌ی گاندى چیزها نوشتند و او را بعنوان یگانه رهبر سیاسی ستایشها کردند. اینان نظر خود را به مرزهای دور و دورتر معطوف نداشتند و انگیزه و موجد اصلی این طرز فکر را نشناختند. و از آن مردان فداکار که سالها پیش از گاندى، رسالت خویش را بپایان برده و در آتش مجاهدتهای خود سوخته بودند، یادی نکردند.

آیا ما نیز بدنبال دیگران و بر همان رفتار غلط و ناشایسته، گام برداریم و این مردان بزرگ را همچنان در بوته‌ی فراموشی گذاریم؟ یا اینکه مشعل عدل و انصاف را فرا راه فکر خویش نگاه داشته و پاپای حقائق، قدم برداریم.. باشد که حق را به مستحق بازگردانیم و گردانندگان نقش‌های اصلی و ابتدائی را بشناسیم؟؟

در خلال حوادث تاریخی، میزان صحت و اعتبار این گفته، خود بخود روشن میگردد.

۲

عدم همکاری و نافرمانی مدنی
از نظر گاندی و مسلمانان

« عدم همکاری » و « نافرمانی مدنی » و « مقاومت منفی » نام هایی هستند که نویسندگان و سخن‌گویان، بر نهضت آزادیخواهان‌های هندوستان در میانه‌ی سال‌های ۱۹۲۱ تا ۱۹۴۷ (سال استقلال هند) نهاده‌اند .

بیگمان ، گمان‌داری در نظر گروهی از بررسی‌کنندگان تاریخ معاصر هند، آفریننده‌ی نهضت «مقاومت منفی» و نام او مرادف با «عدم‌همکاری» و « نافرمانی مدنی» است .. ولی اگر کسی تحقیق و بررسی بیشتری در

تاریخ این دوره‌ی بیست و هفت ساله و پیش از آن (یعنی از آغاز ورود انگلیسیها به هند) بعمل آورد و مخصوصاً وضعیت مسلمانان هند را مورد دقت و کنجکاو‌ی قرار دهد، به حقیقتی تازه و ناشناخته دست خواهد یافت که شاید در نظر اول، مایه شگفتی و اعجاب گردد و آن حقیقت آنست که: فکر مقاومت منفی، به ابتکار گاندی بوجود نیامده بلکه مسلمانان نیز نظریه‌ئی همانند او داشته و پیش از آنکه وی در صحنه‌ی سیاست هندوستان ظاهر گردد آنرا به مرحله‌ی عمل در آورده‌اند.

در یافت این موضوع، ایجاب میکند که نظریه‌ی گاندی و مسلمین را جداگانه سنجیده و اثراتی را که بر هر یک از آنها مترتب گشته است، تحت بررسی قرار دهیم.

از نظر گاندی، روح این طرز فکر و نشان بارز آن، عبارت از این بود که مردم در نافرمانی و عدم همکاری با دولت، از روشهای مسالمت آمیز استفاده کنند، مثلاً: فرزندان خود را به مدارس دولتی نفرستند، به دادگاهها مراجعه نکنند؛ در ارتش دولتی داخل نشوند و هرگاه دولت دستوری صادر کرد با آن مخالفت ورزند، و ضمناً عکس العملهای ناگوار دولت، از قبیل بازداشتها و ضربات وحشیانه را با بردباری و ملایمت، تحمل کنند.

البته میان این دوروش (عدم همکاری و نافرمانی مدنی) تفاوت ساده‌ئی موجود است، «عدم همکاری» صرفاً یک عمل منفی و در حقیقت، خودداری از هرگونه کمکی به دولت (مانند پرداخت مالیات و عوارض و شرکت در انتخابات و...) است در صورتیکه «نافرمانی مدنی» چیزی فوق

عدم همکاری ، و متضمن کوشش و فعالیت در جهت مقابل ، و خلاصه بمعنی نقض قوانین و مقررات دولتی است ، مثلاً وقتی دولت ، حرکت دسته جمعی در خیابانها یا حمل اسلحه را ممنوع می سازد ، ملت باید علیه این ممنوعیت ، بحالت اجتماع در خیابانها ب حرکت درآیند و یا با خود اسلحه بردارند . ولی باز این هردو ، در این جهت مشترکند که در هیچیک تعرض و خشونت وجود ندارد ، یعنی در عین حال که مردم بادولت دادوستد نمی کنند و یا مقررات دولتی را نقض می نمایند ، باید به افراد وابسته به دولت ، کوچکترین صدمهئی وارد نیاورده و با حوصله و شکیبائی ، صدمات وارده را تحمل نمایند .

بحقیقت ، گماندی را باید آموزندهی خویشتن داری و پدید آورندهی نهضت «عدم خشونت» دانست . وی در آغاز ، این فکر را در مورد خویش به مقام عمل درآورد و مانند همهی مرتاضان ، بمنظور تسلط بر نفس و سرکوب کردن تمایلات طبیعی ، این کار را شروع کرد . و این در هنگامی بود که در افریقای جنوبی می زیست .

توجه و عنایت شدید گماندی به این موضوع ، معلول حادثهئی است که بسال ۱۹۰۸ در زندان برای او رخ داد ، خود او جریان را بدینگونه تعریف می کند : « روزی از پزشک زندان خواهش کردم بما کمی «کاری»^۱ بدهند و اجازه دهد هنگام طبخ غذا به آن نمک بیفزائیم . وی در جواب گفت : آقا اینجا به میهمانی تشریف نیاورده اند تا حظ مذاقی ببرند»^۲

۱ - نوعی چاشنی هندی که برای خوش طعم شدن خوراک بکار میبرند .

۲ - «تجربیات من باراستی» یاسر گذشت گماندی بقلم خود وی . ص ۲۸۱

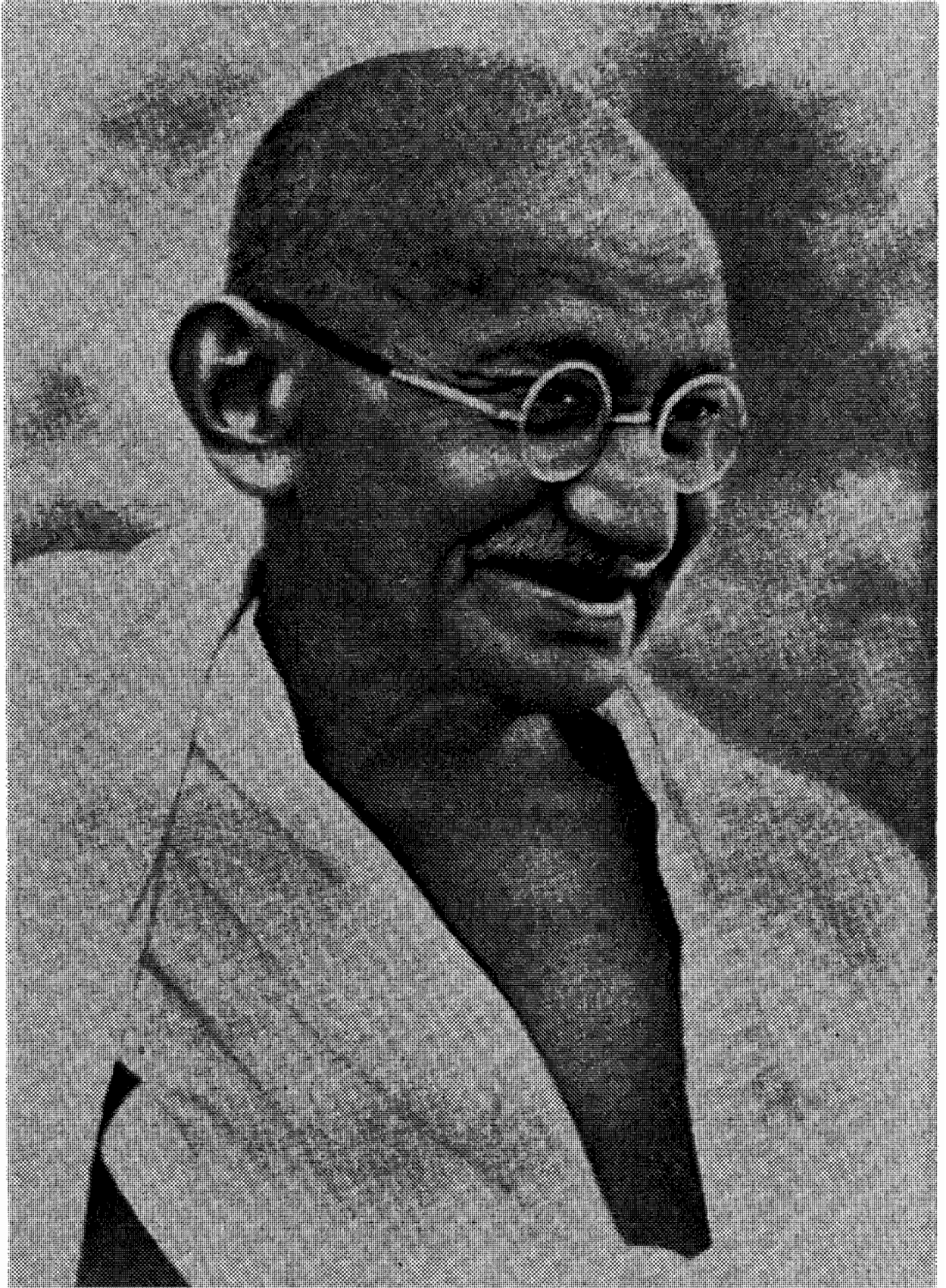
ترجمه‌ی مسعود برزین .

گانندی این سخن را به گوش گرفت .. بعدها که از زندان آزاد شده بود با خود اندیشید که آدمی چرا باید فرمانبر نفس خویش باشد؟ و چرا در روزگار راحت ، محرومیت و ناکامی را به خود نیاموزد؟ ، از آن پس نمک و چای را بر خود تحریم کرد و از اعضای خانواده‌ی خود خواست که آنها نیز چنین کنند . بعدها تصمیم گرفت بوسیله‌ی روزه تحمل گرسنگی و تشنگی را نیز تمرین کند و با این ورزش روحی ، بر قدرت اراده خویش بیفزاید .. اطرافیان و نزدیکان خود را نیز با خود هماهنگ ساخت و آنها را بر تمرین خویشتن‌داری و غلبه بر تمایلات طبیعی و تحمل رنج و شکنجه ، تشویق کرد .

نخستین آزمایش دسته جمعی گانندی بر روی تزی «خویشتن‌داری و عدم زور» در دوران اقامت وی در **افریقای جنوبی** عملی شد. در آن هنگام قانونی وضع شده بود که مطابق آن ، هندیها حق نداشتند بدون اجازه‌ی دولت و در دست داشتن کارت های مخصوص ، مسافرت و نقل مکان کنند. گانندی از همین نقطه جنبش خود را آغاز کرد : به هندیها پیشنهاد نمود که زیر بار این قانون ظالمانه نروند و هرگونه مجازات و عکس‌العملی را که دولت در برابر این نافرمانی نشان میدهد بدون توسل به زور و قدرت، تحمل نمایند.. و این جنبش را «ساتیاگراها»^۱ نامید یعنی نیروئی که از حقیقت و محبت سرچشمه می‌گیرد و آلوده به زور و قدرت نیست . و بعدها اروپائیان نام «مقاومت منفی» را بر آن نهادند .

هندی‌ها از پیشنهاد گانندی استقبال کردند ؛ با قوانین دولتی مخالفت

۱ - « سات » در زبان سانسکریت بمعنی حقیقت و « گراها » بمعنی پایداری است .



آغاز نهادند و با بردباری و استقامت و بدون ابراز کوچکترین عکس العمل، صدمات وارده را تحمل نمودند و عاقبت بدین وسیله توانستند به پاره‌ئی از حقوق خود نائل آیند.

بدین ترتیب، نهضت «مقاومت منفی» بوجود آمد و انظار جهانیان را به خویش جلب کرد.

این نهضت - چنانکه میدانیم - بر دو پایه‌ی اساسی استوار است: نخست، نافرمانی مقررات دولتی و اجتناب از کوچکترین همکاری با دولت. و دیگر، تحمل هر گونه صدمه‌ئی که بموجب این نافرمانی ممکن است وارد آید و بکار بردن هیچگونه نیرو و قدرتی برای دفاع از جان و مال... و در جمله‌ئی کوتاه، مقاومت منفی عبارت است از: نافرمانی قوانین دولتی با آرامش و تحمل عکس العمل بیرحمانه‌ی دولت با سکوت.

قسمت اول، یعنی سرپیچی از مقررات ظالمانه، بدون تردید، عملی پسندیده و مورد قبول همگان است، شاید بتوان این روش را از بهترین روشهای اصلاح حکومت‌ها و جلوگیری از ادامه‌ی ظلم، بشمار آورد. اسلام هم بطور عموم این روش را ستوده و مردم را بدان توجه داده است، بدون آنکه میان حکام مسلمان و غیر مسلمان، اندک تفاوتی قائل شده باشد. نهایت در مورد زمامدار غیر مسلمان، این نافرمانی با قانون دیگر و عنوان دیگری نیز منطبق می‌شود که عبارت است از: وجوب قطع روابط دوستانه با دشمنان متجاوز به دین، و مبارزه برای از بین بردن نفوذ آنان.

این حکم اسلامی را از آیه شریفی :

« یا ایها الذین آمنوا لاتتخذوا عدوی و

عدوکم اولیاء »^۱

(ای کسانی که ایمان آورده‌اید ، دشمن من و دشمن

خودتان را ، دوست مگیرید) .

و آیات دیگری از این قبیل ، میتوان استفاده کرد .

و اما قسمت دوم - یعنی بکار نبردن زور و قدرت برای دفاع، و تحمل
صدماتی که بر اثر مخالفت قوانین ظالمانه وارد می‌آید - هر چند مبتنی بر
طرز تفکری نمونه و عالی و انسانی است ولی باید در نظر داشت که همیشه
و در همه‌ی شرائط ، مقدور و عملی نمی‌باشد .

میتوان گفت که همه‌ی مذاهب ، روش «عدم‌خشونت» را پسندیده
دانسته و بدان توصیه کرده‌اند و حتی برخی از مذاهب ، مانند آئین‌های
هندوئی ، جایینی و بودائی (که همه پیش از مسیحیت پدید آمده‌اند) این
روش را جزء اصول مذهبی بشمار آورده‌اند .

نهر و درکنگره‌ایکه بمنظور « بحث و کاوش از متدها و روشهای
گاندی برای اجرای تز عدم‌خشونت » برپا شده بود گفت :

« گاندی طرح تازه‌یی پدید نیاورد . این همان طرحی است که از
قرنها پیش ، شعار هندوها شمرده می‌شد . امتیاز و خصوصیت گاندی در آن
است که تنها به عرضه کردن این فکر اکتفا نکرد بلکه آنرا در آفاقی
پهناور ، به معرض آزمایش و عمل درآورد »^۲ .

۱- سوره‌ی ممتحنه .

۲- مجله‌ی فرهنگ هند شماره‌ی مارس ۱۹۵۳ .

و میدانیم که گاندى خود از پيروان آئين جائيلى (که آئينى شبيه به هندوئيزم است) بود.^۱

درمیان معروفترین مذاهب جهان، آئين مسيحيت با اين جمله مى معروف:

«هر که بر گونه‌ى راست تو طپا نچه زند، گونه‌ى چپ را نیز بسوى او بگردان»^۲

پيروان خود را به «عدم خشونت» فرا مىخوانند، وهم کتاب آسمانى اسلام، فرمان مىدهد:

«ادفع بالتي هي احسن، فاذا الذي بينك وبينه عداوة كانه ولي حميم»^۳

«بدى را» به آنچه نيكوتر است دفع كن، آنوقت گوئى آنكس که میان تو و او دشمنى ئى بود، دوستى مهربان است.

ولى با اين همه، آيا اخلاقيات و سجايای برجسته‌ى انسانى - بويژه آنهائى که مربوط به راه و رسم زندگيست - ميتوانند در برابر همه کس، حتى ستمگران و جباران مورد استفاده قرار گيرد؟ و آيا منطقى است که آدمى در مقابل استعمارگر خون آشام که مسالمت و نرمش، موجب طغيان حس خودپرستى و نخوت او مى شود، آرام بنشيند و تسليم گردد؟ ! آيا اين روش جز فساد و هرج و مرج، نتيجه‌ى ديگرى بيار مى آورد؟

اسلام، که آئين فطرت است، در اين مورد نيز حکمى معتدل و متناسب با سرشت انسانها مقرر مىدارد يعنى از يکسو پيروان خود را به اين

۱- براى دريافت توضيح به پاورقى ص ۹۶ بنگريد .

۲- انجيل متى او اواخر باب پنجم .

۳- سورة فصلت: ۲۴ .

روش نمونه و اعجاب انگیز - که برآستی برای جبران لغزشهای مردم با وجدان و پاك طينت ، درمانی قطعی است - توصیه می کند و از سوی دیگر ، این حقیقت را ، که : سکوت و عدم دفاع به اسلوبی مناسب ، موجب طغیان افراد شریر و مغرور است ، نادیده نمی گیرد و برای مقابله با اینگونه افراد نیز روشی خاص و عکس العملی سودمند و مؤثر می آموزد و چنانکه میدانیم مبارزه در راه حق و درهم کوبیدن قدرت شیطانی ظالم را جزئی از برنامه‌ی مذهب می شمرد .

انتخاب این دو روش ، محصول آزمایش دقیق روان انسانیست که به اقتضای حالات مختلف ، نیازمند درمانهای گوناگون و متناسب است و این همان چیزی است که عقل سالم و سرشت مستقیم انسانی بدان حکم میکند . آری ، اسلام از یکسو مردم را به آن روش عالی فرا می خواند و از سوی دیگر ، واقعیت را از نظر دور نداشته ، دفاع از نفس و تنبیه و گوشمالی ظالم را جزء فرائض مذهبی میدانند و ایمان راستین را موکول به انجام این فریضه ، می سازد :

« وَالَّذِينَ إِذَا أَصَابَهُمُ الْبَغْيُ هُمْ يَنْتَصِرُونَ وَ

جَزَاءُ سَيِّئَةٍ سَيِّئَةٌ مِثْلُهَا »^۱

« و کسانی که چون ستمشان رسد انتقام گیرند . سزای

بدی ، بدی ای مثل آنست . »

« فَمَنْ أَعْتَدَى عَلَيْكُمْ فَأَعْتَدُوا عَلَيْهِ بِمِثْلِ

مَا أَعْتَدَى عَلَيْكُمْ »^۲

« هر کس به شما تعدی کرد ، شما نیز همچون او ، به وی

تعدی کنید . »

۱- سوره شوری: ۳۹

۲- سوره بقره: ۱۹۱

« اذن للذين يقاتلون بانهم ظلموا و ان الله
على نصرهم لقدير »^۱

« به مؤمنان که مورد قتال قرار گرفته و مظلوم شده‌اند
اجازه قتال داده شد. و خدا بر یاری آنان تواناست. »

« و لمن انتصر بعد ظلمه فاوئك ما عليهم
من سبيل . انما السبيل على الذين يظلمون
الناس و يبغون في الارض بغير الحق »^۲

« هر که از پی‌ستم دیدن ، انتقام گیرد راه تعرضی بر
آنها نیست. راه تعرض بر آنها نیست که به مردم‌ستم کنند
و در زمین بناحق سرکشی کنند . »

موقعیت اسلام ، از لحاظ ارأئه‌ی روشهای اخلاقی و نمونه ، و هم
روشهای واقع بینانه و اجتناب ناپذیر ، عیناً منطبق بر وضع طبیعی و فطری
بشر است ، ما خود باید در هر موردی علاج متناسب با آن مورد را درك
کنیم و بکار بندیم .

بدیهی است که تسلیم شدن در برابر تجاوز و زورگوئی ظالم ، و بکار
نبردن هیچگونه وسیله برای مقاومت و ممانعت ، و آزادگذااردن او تاهر
چه می‌خواهد با قربانی خود انجام‌دهد ، انحراف از سرشت طبیعی انسان
و مخالف با منطق صحیح و معقول است ، جامعه‌ئی که بر این اساس مشی
کند ، بیگمان هرگز روی صلاح و نیکبختی نخواهد دید .
قرآن در چند مورد ، به این حقیقت اشاره میکند :

« و لو لدفع الله الناس بعضهم ببعض لفسدت
الارض »^۳ .

۱- سورة حج : ۴۱

۲- سورة شوری : ۴۱-۴۲

۳- سورة بقره : ۲۵۳

«اگر خدای بعض مردم را به بعض دیگر دفع نمی کرد،
زمین تباہ می گشت.»

« **و لولا دفع الله الناس بعضهم ببعض لهدمت
صوامع وبيع وصلوات ومساجد يذكر فيها
اسم الله كثيراً** »^۱

«اگر خدای بعض مردم را به بعض دیگر دفع نمی کرد
دیرها و کلیساها و کنشتها و مسجدها که نام خدا در آن
بسیار یاد می شود، ویران می شد.»

این سنت الهی است که می باید همواره گروهی از مردمان، به
مقابله ی ظلم برخیزند و دفاع از حق و حقیقت را وجهی همت سازند و
با درهم شکستن نیروی باطل، صولت و هیبت حق را حفظ کنند و پرچم
راستی را در جهان پیادارند، آری:



بدینقرار، روش گاندی و جنبشی که بدون توجه به موقعیت و شرائط
ملت هند بوجود آورده و مردم را بدان فرا میخواند، اساساً روشی نبود
که همه ی مردم را بکار آید و یا برای مدتی طویل، قابل اجراء باشد. انکار
نمی کنیم که این روش برای یکدسته از افراد که سالیان دراز با ریاضت ها
و تمرین های دشوار سروکار داشته اند، کاملاً عملی و قابل اجراء است، ولی
بدون تردید، نمی تواند در مسائلی که وابسته به توده ی ملت و برای تأمین
خواسته های عموم طبقات است، نقشی مؤثر داشته باشد و مبنای سیاست های
بزرگ جهانی قرار گیرد.

از بزرگترین اشتباهات آنست که کسی توهم کند که نهضت گاندی

۱- سورة حج : ۴۰

درهند ، مورد پذیرش همه یا بیشتر مردم قرار گرفت و همچنانکه او می-
خواست پیشروی کرد و بالاخره همو بود که آرزوی استقلال و آزادی را
برآورده ساخت!

اگر کسی از حوادث دوران نهضت هندوستان بااطلاع باشد میتواند
از پیش آمده های گوناگون بخوبی درك کند که تز «عدم خشونت» درداخله ی
اجتماع باشکست مواجه شد و نتوانست بر طبق دلخواه گاندی ، مبنای
مبارزات استقلال طلبانه ی ملت هند واقع شود و آنرا از چنگال گرگ
خونخوار بریتانیا - که بدون هیچگونه پرهیز و احساس مسئولیت وجدانی،
همه ی فنون را برای استحکام زنجیر استعمار بکار می زد - رهائی بخشد .
خود گاندی نیز باین حقیقت اعتراف کرده است ، میگوید:

«میدیدم علاقمند ساختن مردم به جنبه ی مسالمت آمیز «ساتیا گراها»
کار مشکلی است . داوطلب اینکار کم بود، تازه آنهایی هم که ثبت نام می-
کردند کار خود را يك اقدام جدی تعلیماتی تلقی نمی نمودند . به مرور ایام
بجای آنکه تعداد داوطلبان زیاد شود رو به تقلیل میگذازد ، دریافتم
پیشرفت تعلیم و تربیت مردم برای « نافرمانی عمومی » به آن سرعتی که
می پنداشتم ، عملی نخواهد بود»^۱ .

کسانی که از دور به تز «عدم خشونت» نگریسته و بدون آنکه تعمق
و دقتی در کیفیت اجراء و اندازه ی تأثیر این تز کرده باشند فریفته ی ظاهر
پرزرق و برق آن می شوند، در حکم کسانی هستند که به منظره ای ساختگی
و پرداخته ی دست خیال، چشم دوخته و تحت تأثیر منظره ئی ساحرانه ،

۱- سرگذشت مهاتما گاندی بقلم خود او یا «تجربیات من باراستی» .

ترجمه ی مسعود برزین . ص ۴۰۷ .

از حقیقت بدور افتاده باشند . برای این افراد نمیتوان خرده گرفت زیرا مردم بیش از واقعیت‌های زندگی فریفته خیالاتند.. ولی از این موضوع هم نمی-توان اغماض کرد که اگر کسی واقعیت‌های زندگی خود را فدای این خیالات فریبنده گرداند و زندگی را بر مبنای افکار ایده‌آلی و غیر عملی بنیانگذاری کند ، در باره‌ی خود اشتباهی بزرگ مرتکب شده است و هر آنگاه که این خیالات بی‌فرجام، سررشته‌کار یک ملت را - آنهم ملتی که با دشمنی بی‌وجدان و دور از انسانیت در جنگ و ستیز است - در اختیار گیرد ، این اشتباه بسی بزرگتر و دارای مسئولیتی بسی خطرتر خواهد بود.



گاندی نهضت «مقاومت منفی» یا «عدم همکاری توأم با سکوت و نرمش» را در محافل ملی هند مطرح ساخت. مسلمانان ، نخستین کسانی بودند که بر نامه‌گاندی را درک کرده و به ندای او پاسخ گفتند .. نهر و میگوید^۱: «کمپته‌ی خلافت^۲ نخستین سازمانی بود که این بر نامه را پذیرفت و در جنب آن قرار گرفت. روز اول ماه اوت برای روز آغاز تبلیغات و فعالیت تعیین گردید.. کنگره هنوز این پیشنهاد را نپذیرفته و حتی آنرا مورد مطالعه قرار نداده بود .»

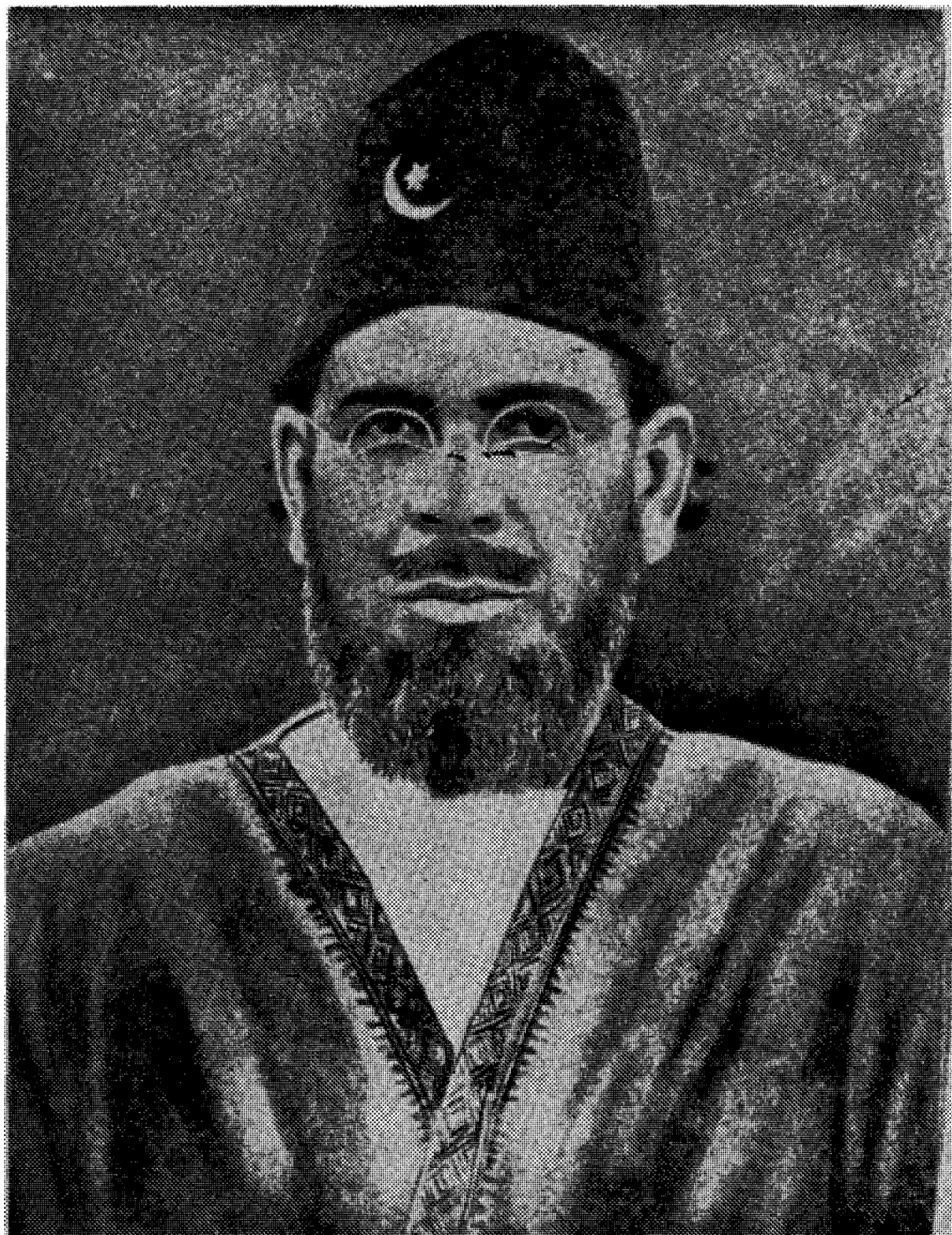
۱- در کتاب «زندگی من» ترجمه‌ی محمود تفضلی ص ۹۳ بی‌عده چاپ اول.

۲- نهضت خلافت نام نهضتی است که به وسیله‌ی جمعی از مسلمانان روشنفکر و مبارز هندوستان به پشتیبانی از خلافت عثمانی آغاز شده بود. پس از جنگ جهانی اول که رژیم جمهوری بوسیله‌ی «مصطفی‌کمال پاشا» در ترکیه استقرار یافت و خلافت عثمانیها منقرض گشت، در بیشتر کشورهای مسلمان - از جمله هندوستان - اقدامات اعتراض آمیزی از طرف مردم شروع شد. بنظر می‌رسد که این اقدامات در هندوستان بیش از آنکه جنبه‌ی مذهبی محض داشته باشد، به

بالاخره پس از چندی ، حزب گنگره نیز با مسلمانان و طرفداران گاندی هماهنگ شد و در جلسات کلکته و ناکپور سال ۱۹۲۰ و ۱۹۲۱ این طرح را تأیید کرد و تشکیلات و تبلیغات لازم را برای پیشرفت آن ترتیب داد .

ملت هند ، آتشفشان خاموشی بود که چون گاندی و رهبران مسلمان مانند مولانا ابوالکلام آزاد و مولانا محمدعلی و شوکت علی آنرا خروشان و منفجر ساختند دیگر کنترل و اداره‌ی آن به شیوه‌ئی که مطلوب گاندی بود ، امکان پذیر نشد و در برخی از شهرهای هندوستان ، بلوا و آشوبی سخت پدید آمد . لیکن با این حال ، نهضت متوقف نگشت و مخصوصاً با شور و حرارت مسلمانان ، نیرو و التهاب بیشتری یافت .

→ به انگیزه‌ی دو موضوع مهم دیگر انجام می‌شده است . نخست ابراز یکنوع مخالفت با دولت انگلیس که در جریان سقوط خلافت عثمانی و تحمیل رژیم جمهوری مصطفی کمال ، نقشی مؤثر و اساسی داشته است . در حقیقت ، حمایت از خلافت عثمانی يك شعار ضد انگلیسی و همچون حر به‌ئی بوده است که مسلمانان روشنفکر و فعال هند در مبارزات ناسیونالیستی و ضد استعماری از آن استفاده می‌کرده‌اند . عامل دیگری که موجب پدید آمدن این نهضت می‌شده ، آگاهی از نقش شیطان‌ی استعمار ، در انقراض خلافت و تجزیه‌ی قلمرو پهناور آن حکومت مقتدر مسلمان به دولت‌های دست‌نشانده و بی‌نفوذ بوده است . رهبران مسلمان هند که اغلب از هشیارترین و بااخلاص‌ترین رهبران مبارز ملت‌ها بودند ، بخوبی درک می‌کرده‌اند که وجود يك قدرت بزرگ مسلمان تا چه پایه با اغراض استعمارگران غربی دارای تضاد است و میدانسته‌اند که از هم‌پاشیدن این قدرت بدست استعمار ، راه را برای انجام بسیاری از نقشه‌های آن گشوده و بخش بزرگی از جهان اسلام را در اختیار آنان قرار می‌دهد . لذا با انگیزه‌ی روح مسلمانان و باللهام از روشن بینی و دقت نظر خود « نهضت خلافت » را برآه انداخته و به حمایت از دولت عثمانی برخاسته بوده‌اند .



مولانا محمد علی

در ۲۸ ژوئیه سال ۱۹۲۱ کنگره‌ی ملی هند، تصمیم حادی اتخاذ کرد: قرار بود در نوامبر همان سال شاهزاده‌گال ولیعهد بریتانیا به هندوستان بیاید، کنگره تصمیم گرفت در پذیرائی از او شرکت نکند و بعموم مردم دستور داد که او را مورد بی‌اعتنائی قرار دهند، همچنین تصویب کرد که تحریم کالاهای انگلیسی، از ماه سپتامبر به مرحله‌ی اجراء گذارده شود.

در ژوئیه همان سال، کنفرانس خلافت که در کراچی تشکیل شده بود اعلام کرد که «خدمت مسلمان در ارتش انگلیسی و یا کمک او به سر بازگیری حرام است» دولت از این دستور بی‌نهایت خشمگین شد و مولانا حسین احمد مدنی شیخ‌الاسلام و مولانا محمدعلی و مولانا شوکت‌علی را که از رهبران مسلمان بودند با بسیاری از مسلمانان متشخص، به بهانه‌ی پیشنهاد نافرمانی مدنی، بازداشت و محاکمه کرد.

بدنبال بازداشت برادران علی، کمیته‌ی مرکزی خلافت در دهلی، تصمیم انجمن خلافت را امضاء کرد و صدها میتینگ برای تأیید این تصمیم تشکیل شد.

در ۱۷ نوامبر ولیعهد انگلستان در بمبئی از کشتی پیاده شد. ملت بر طبق قرار، او را مورد بی‌اعتنائی شدید قرار داد و اتفاقاً در همان اوقات بود که طرح آتش‌زدن کالاهای انگلیسی، در اجتماع عظیم به مرحله‌ی عمل نهاده شد.

هر چند قسمت اول این برنامه که بی‌اعتنائی به ولیعهد بود با موفقیت برگزار شد، ولی قسمت دوم یعنی کنترل احساسات و عدم خشونت، آنچنانکه مورد نظر گاندی بود انجام نیافت، ملت نتوانست بر احساسات خویش پیروز

شود و به روش معمول توده‌های عاصی، زمام اختیار را بدست احساس سپرد و همچون شعله‌ئی سرکش هر چه در برابر خود یافت سوزانید. گاندی بر اثر این وضعیت، بشدت اندوهگین شد و تصمیم گرفت برای کفاره‌ی گناهان ملت روزه بگیرد و معتقد شد که ملت هنوز آماده‌ی شروع نهضت نیست و لذا دستور داد که اجرای آنرا معلق سازند. و از آن پس تا مدتی به آموزشهای فکری و آماده ساختن مردم برای شروع نهضتی آنچنانکه خود میخواست، همت گماشت.

ولی ملت، علیرغم اراده‌ی گاندی، به خشونت و تعرض ادامه داد و دولت نیز متقابلا با خشونتی بیشتر، هزاران تن را دستگیر کرده بزندانها روانه ساخت.

پس از چندی، حس اطمینان به ملت، باردیگر گاندی را فریب داد و در نتیجه بفکر افتاد که جنبش نافرمانی را آغاز کند. وی برای شروع نهضت، منطقه‌ی برادولی^۱ (واقع در ایالت گجرات) را انتخاب کرد، زیرا دورانی از عمر خویش را در آن منطقه گذرانیده بود و آنجا را محیط مساعدی برای پذیرش افکار خود میدانست.

پیش از اعلام شروع نهضت، گاندی بعنوان اتمام حجت، مراتب را طی نامه‌ی سرگشاده‌ئی بتاريخ ۹ فوریه ۱۹۲۲ به نایب السلطنه اطلاع داد و با لحنی مؤدبانه او را به جنگ مسالمت‌آمیز با انگلیس تهدید کرد و برای الغاء مقررات ظالمانه‌ی دولت و زمینه‌سازی برای اعطاء استقلال، هفت روز به او مهلت داد. تا اگر در این مدت پاسخ مثبتی به خواسته‌های او داده نشود، نهضت را آغاز کند و بدون کوچکترین تردید و تزلزل تا آخرین

مرحله پیش رود .

هنوز این نامه در هند منتشر نشده بود که نهضت در همان مجرائیکه گاندی ترسیم کرده بود براه افتاد . ولی برخلاف انتظار وی ، در چوری چورا^۱ (از توابع ایالت گراخپور) حادثه‌ای بسیار خونین‌تر و ناگوارتر از صحنه‌های قبل، به وقوع پیوست : دهقانان خشمگین که مورد حمله‌ی دژخیمان‌هی پلیس قرار گرفته بودند، نتوانستند بردباری کنند و متقابلاً به پاسبانها و اداره‌ی پلیس یورش بردند و ساختمان شهربانی را آتش زدند و در آن ماجرا پنج شش نفر پلیس نیز طعمه‌ی آتش شده و زنده زنده سوختند . استاد فتحی‌رضوان میگوید^۲ : «ملت در این حادثه ، مظلوم و بی-تقصیر بود زیرا تحریک از طرف افراد پلیس صورت گرفته و ابتدا ملت مورد تعرض واقع شده بود ، اتفاقاً مردم در یکی از اجتماعات ملی خود بودند و حتی یکنفر هم از داوطلبان نهضت نافرمانی در میان آن جمعیت وجود نداشت، لیکن با اینحال گاندی بر اثر این حادثه بشدت متأثر و ناامیدگشته برای بار دوم جنبشی را که خود فرمان داده بود، متوقف ساخت.» سپس اظهار می‌کند: « در واقع تأثر گاندی بهیچوجه مفهومی نداشت زیرا داوطلبان و افراد رسمی نهضت - که وی خود را مسئول عملیات آنان میدانست - در این حادثه هیچگونه دخالتی نداشتند ..» این پیش‌آمد کم‌اهمیت - که در یکی از روستاهای کشور با عظمت و ۳۰۰ میلیونی هندو بدست مردمی که گاندی مسئول کار آنان نبود واقع شد - آنچنان گاندی را جریحه‌دار ساخت که دستور داد نهضت را پس از

۱ - Chauri-Chaura

۲ - در کتاب «گاندی» ص ۲۴۷

مدت بسیار کوتاهی که از شروع آن میگذشت متوقف سازند و با این دستور
همه‌ی رهبران و افراد مبارز را متضرر کرد .

چرا ؟ فقط باین دلیل که معتقد بود ملت باید هرگونه اهانتهای را با
سکوت پاسخ دهد؛ باید سیل خون بیگناهان را مشاهده کند و دم نزند ،
خشمگین شود و از جای نجنبند! آری فقط باین دلیل که اساساً دفاع از جان
در برابر ستمگر متجاوز، با روش او مغایرت داشت و با روح کاهن مآب و
صوفی منش او سازگار نبود و می پنداشت که همه‌ی آحاد ملت باید به روش
صوفیانه‌ی او تسلیم شوند !! .

آیا این کار ، عملی بود ؟

ملت گاندی ، آن ملت کوه پیکر عظیم که از جمعیت‌های مختلف
تشکیل یافته و نژادها و مذاهب‌ها و زبانها و استعدادهای گوناگون، قطعات
آنها به وجود آورده بود و از همه مهمتر، آموزش و تمرین کافی نسبت به
اکثریت آن انجام نگرفته بود، هرگز تاب تحمل این بار سنگین را نداشت.
با این وصف گاندی چگونه به خود اجازه میداد که بدون در نظر گرفتن
این شرائط نامساعد ، جنبشی دشوار را به او تحمیل کند و از امکان وقوع
حوادثی از این قبیل ، غافل گردد و احتمال يك شورش عمومی و هماهنگ
شدن همه‌ی ولایات با منطقه‌ی مورد نظر خود را نادیده بگیرد ؟!

برای شخصی مانند گاندی ، لازم بود که همه‌ی این شرائط را بدقت
بسنجد و قبلاً حساب هرگونه پیش آمد احتمالی را بکند تا در صورت وقوع
چنین حادثه‌ئی آن اندازه نومی‌دی و خشم بر او تسلط نیابد که پس از فرستادن
آن اتمام حجت برای نایب السلطنه و به حرکت در آوردن ملت ، یکباره
حرف خود را پس بگیرد و نهضت را متوقف سازد .. آری این ضروری‌ترین

کارگاندی بود ، لیکن بدبختانه صوفی منشی وی ، همه چیز را از یاد او برد و ساده ترین مقدمات کار را از نظر او دورداشت .. و در نتیجه آنچه را نمی باید بکند ، کرد ..

خود او نیز به این نسنجیدگی و عدم دقت اعتراف کرده و شروع «ساتیاگراها» را اشتباهی به عظمت هیمالیا میدانند^۱

گاندی ، در روزگار اقامت در افریقای جنوبی ، یکبار در جنگ بوئرها سال ۱۸۹۹ و بار دیگر در سال ۱۹۰۴ که بومیان فاتال شورش کرده بودند ، به نفع انگلیسیان جنگیده بود و اینکار را برای خود وظیفه‌ئی اجتناب ناپذیر میدانست ، خود او می نویسد : «اطاعت و فرمانبرداری ام نسبت به انگلیسیها سبب شدعلیه بوئرها یعنی به نفع انگلیسیها وارد کارزار شوم . بر این عقیده بودم که اگر خواهان تمامی حقوقی هستم که انگلیسیها دارند باید در موقع جنگ و خطر نیز به دفاع از امپراطوری انگلیس پردازم»^۲

در اثنای جنگ جهانی اول نیز ، در سر تاسر هندوستان به راه افتاده و مردم را به فرستادن سرباز به جبهه‌ی جنگ تشویق میکرد و امیدوار بود بتواند کاری کند که هند تمام مردان لایق و قادر خود را برای فداکاری در راه امپراطوری ، آنهم در چنین لحظه‌ی بحرانی ، آماده سازد^۳ !

و عاقبت هم گروهی بیشمار از فرزندان وطن خود را به میدان کارزار

۱- کتاب «تجربیات من باراستی» ترجمه‌ی مسعود برزین . ص ۴۰۶ ،

و کتاب «مهاتما گاندی» نوشته‌ی رومن رولان ترجمه‌ی محمد قاضی ص ۱۹۸ .

۲- «تجربیات من باراستی» صفحه‌ی ۱۸۶ .

۳- «تجربیات من باراستی» ص ۳۸۶ بیعد .

کشانید تا به نفع دولت انگلیس بکشند و کشته شوند^۱ .

.. و اکنون همان گاندی - معلوم نیست روی چه اصل - از گلاویز شدن همین فرزندان وطن ، با جلاد خونخوارشان ، برمی آشفته و کشته شدن چند تن انگلیسی یا هندی ، خون او را به جوش می آورد و دفاع و حمله‌ی متقابل مردمی ستم‌دیده و مظلوم ، او را از ادامه‌ی نهضت نومید می‌ساخت !!

هنوز بیش از سه سال از پایان جنگ جهانی - جنگی که به تشویق گاندی ، بسیاری از جوانان هند را در کام خود فرو برده بود - نمی‌گذشت ! چه شد که ناگهان گاندی تغییر وضع داد بطوریکه کشته شدن تنی چند از دشمنان ملت هند ، او را تا این حد آزرده و متأثر ساخت؟! این موضوعی است نامفهوم و غیر قابل هضم .. آیا راستی افکار صوفیانه‌ی گاندی ، توانسته بود در این مدت کوتاه ، اثری چنین شگرف در او باقی گذارد؟! .

به فرض که وقوع چنین تحولی را در روحیه‌ی او بپذیریم ، آیا جانش بود که وی مصالح‌میهن خویش را فراموش کند و این روحیه‌ی عارفانه را حتی بر آزادی هند ترجیح دهد؟ آیا صحیح بود که این روحیه ، وضع طبیعی و قهری ملت عظیم و گسترده‌ی هند را از یاد او ببرد؟ .. او بدون توجه باین حقیقت روشن که نهضت جامعه‌ای با این شرائط ، بدون خشونت و تعرض عملی نیست ، نهضت خود را شروع کند؟ آیا او گمان می‌برد که افراد ملت ، پس از زمانی کوتاه ، همه نسخه‌ی کامل خود او خواهند شد و یا به فرشتگانی معصوم و بی‌هوس تبدیل خواهند یافت؟! .

۱ - رومن رولان آمارسربازان هندی را که در جنگ اول جهانی شرکت

کرده بودند ۹۸۵۰۰۰ نوشته است.

حقیقت آنستکه گاندی باروحیهی يك كاهن به صحنه‌ی سیاست قدم نهاده بود^۱ و می‌خواست که از این روحیه برای انگیزش نوین هند بهره‌برداری کند و برآستی این تصمیمی بود بزرگ و شایسته‌ی سپاس .. ولی پس از گذشت مدتی ، داستان به عکس شد ، یعنی او هند و مصالح هند را در راه حفظ این روحیه استخدام میکرد تا بدان پایه که حاضر بود همه چیز ، حتی آزادی هند را - که برای او عزیزتر و ارزشمندتر از هر چیز دیگر بود - در صورت معارضه و اصطکاک با این روحیه ، قربانی سازد . بنا برین گاندی پیش از آنکه خدمتگزار هند و استقلال هند باشد ، خدمتگزار روحیه‌ی عارفانه و کاهنانه‌ی خود بود !.

چنین وضعی هر چند از يك كاهن صومعه نشین ، آنهم در مسائلی که فقط مربوط به شخص خود اوست ، قابل تحمل است .. ولی از انسانی که سررشته‌دار سیاست میهن خویش است ، آنهم در مسئله‌ئی که به آینده‌ی کشوری و سرانجام کارملتی وابسته است ، به هیچ وجه مورد قبول قرار نمی‌گیرد .

۱- این سخن هر چند از زبان مسلمان غیر هندی ممکن است قابل باور نباشد ولی از زبان نهر و - پیرو و شاگرد فریفته گاندی - بدون شك پذیرفته و باور کردنی است . اینك به جملات زیر که از کتاب اتوبیوگرافی نهر و ص ۷۰۱ اقتباس شده توجه کنید: روش گاندی‌جی اصولاً همچون مرتاضی است که به دنیا و راه‌های زندگی آن پشت کرده باشد و آنرا فقط بصورت رنج و زشتی ببیند. برای يك مرتاض این طرز فکر ، طبیعی است اما بیجا و بیمورد خواهد بود که این روش را بازندگی سایر مردان و زنان جهان که زندگی رامی‌پذیرند و میکوشند از آن حداکثر بهره‌رابر گیرند، نیز منطبق سازیم. گاندی جی برای اجتناب از يك بدی ، بدیهای فراوان و شدیدتری بوجود می‌آورد .

بدون تردید جایز نیست که نهضت مردمی که برای آزادی خویش
به پا خاسته و با شور و شوقی فراوان ، بخاطر آن هدف نهائی از همه چیز
گذشته اند ، یکباره درهم شکسته شود فقط بدین بهانه که ریزه کاریهای آن
روش کاهن مآب و صوفیانه‌ی عجیب را بکار بسته‌اند .. ولی چه کنیم که
گانندی اینچنین عمل میکرد !!



در جنگ جهانی دوم نیز روشی که گانندی پیش گرفت ، عجیب و
غیر معقول بود ..

باملاحظه‌ی روش وی در آن هنگام ، صحت این ادعا که گانندی
برای نظریات و افکار مذهبی و صوفی‌منشانه‌ی خود بیش از مصالح هندارزش
قائل بوده ، به وضوح می‌پیوندد و به هر کسی اجازه میدهد که بجزئیات ادعا
کند : افکار و نظریات مذهبی گانندی که گاه موافق و گاه مخالف مصالح
عمومی هند بود ، هرگز صلاحیت نداشت که رهبری ملتی را که در راه
آزادی و استقلال می‌جنگید ، در اختیار گیرد.

شاید این سخن با اطلاعاتی که خواننده از گانندی دارد سازگار نباشد
ولی امیدواریم با مطالعه‌ی شواهد تردید ناپذیر تاریخی - که نماینده‌ی
وضعیت وی در دوران جوشش مبارزات آزادیخواهانه و نزدیک به پیروزی
ملت است - دلیل وافی بر این ادعا بیابد:

در جنگ دوم جهانی ، رهبران حزب کنگره - و از جمله گانندی -
راجع بشرکت یا عدم شرکت هندوستان در جنگ تبادل نظر کردند .
نایب‌السلطنه از پیش خود و بدون آنکه با هیچ یک از احزاب ملی هند
کوچکترین مشاوره‌ئی کرده باشد ، اعلام کرده بود که هندوستان در صفوف

متفقین در جنگ شرکت خواهد داشت .. سران قوم برای گرفتن تصمیم نهائی در این مسئله ، اجتماع کردند .

مولانا ابوالکلام آزاد که در آن هنگام رئیس کنگره بود و همچنین بیشتر رهبران معتقد بودند که هندوستان باید آزادی خود را گروگان شرکت در جنگ قرار دهد ، یعنی فقط در صورتیکه دولت انگلیس متعهد شود که پس از پایان جنگ به هندوستان آزادی و استقلال بخشد ملت هند در جنگ شرکت جوید .. لذا کمیتهی اجرائی اعلام کرد : « هندوستان نمی تواند در جنگی که بنام دفاع از آزادی و دموکراسی برپا شده خود را سهیم بداند در حالیکه خود از آزادی و دموکراسی بکلی بی نصیب است .. نمیتوان انتظار داشت که ملت هند ، در همان حال که ضربات تازیانهی استبداد و استعمار دولت انگلیس را بروی بدن خود احساس می کند ، با وی در سرکوبی دشمنانش همکاری نماید .. بنابراین دخالت و شرکت هندوستان در جنگ ، در گرو آنستکه دولت بریتانیا ، اعطای حق آزادی را از هم اکنون متقبل و متعهد گردد . »

پرواضح است ، هر رهبر علاقمند و دلسوز که ملت او دهها سال در راه آزادی مجاهدت کرده و اینک فرصت رسیدن به آرزوی دیرین را به دست آورده باشد ، بجز این راه طبیعی ، راهی را انتخاب نخواهد کرد .

ولی گاندی از آنجا که روی معتقدات مذهبی و اصول اخلاقی خود - بهر صورت و بهر حال و برای هر کس - با شرکت در جنگ مخالف بود ، این طرز فکر سیاسی و معقول را نپذیرفت و همچون کاهنی ضومعه نشین که جز در چهارچوب افکار صوفیانهی خود نمی اندیشد و اگر جهان زیر و رو شود قدمی از آن فراتر نمی گذارد ، بهیچ صورت حاضر به تفاهم با سران کنگره

نشد و شرکت در جنگ را گرچه به بهای تحصیل آزادی ، تأیید نمود .
مولانا ابوالکلام آزاد می نویسد :

« گاندی جی در این باره اندیشید و بالاخره به کمیته‌ی اجرائی
کنگره پیشنهاد کرد تا هندوستان زویه‌ی سیاسی خود را در این بحران
بین‌المللی بجهان اعلام دارد ، نظر او این بود که در صورت بروز جنگ
که اینک احتراز ناپذیر به نظر می‌رسید ، هندوستان نباید بهیچ قیمتی
حتی اگر به بهای استقلال و آزادیش باشد، در جنگ شرکت کند »^۱

... « من رئیس کنگره بودم و میکوشیدم تا هندوستان را به گروه‌های
دموکراسی بکشانم مشروط به آنکه آزادی را به دست آوریم . مسئله‌ی
دموکراسی چیزی بود که هندیها برای آن بسیار ابراز احساسات میکردند .
فقط مانعی که در راه داشتیم قید و بندها استعماری بود . برای گاندی جی
مطلب بدینگونه نبود ، برای او مسئله ، عبارت از صلح پرستی و عدم
خشونت بود ، نه آزادی هندوستان . »

« من عیناً اعلام داشته بودم که کنگره‌ی ملی هندوستان ، سازمان
صلح جو یا نه‌ئی نیست و بلکه برای آنست که آزادی مردم هند را به دست
آورد ، بعقیده‌ی من مطالبی که گاندی اظهار میداشت دارای چندان اهمیتی
نبوده و با وضع موجود هند سازگار نبود . »

.. « در این باره بسیار اندیشیدم ولی نمی‌توانستم با آن موافقت
کنم . برای من فلسفه‌ی «عدم خشونت» یک ایده‌ی سیاسی بود نه یک عقیده‌ی
مذهبی . در نظر من اگر هندیها راهی دیگر نمی‌داشتند بایستی دست به
شمشیر ببرند »^۲

۱- «هند آزادی گرفت» ترجمه‌ی امیر فریدون گرکانی . ص ۴۱-۴۲ .

۲- «هند آزادی گرفت» ترجمه‌ی امیر فریدون گرکانی ص ۵۳-۵۴

این رأی باهمه‌ی روشنی و استحکام و با اینکه متضمن مصالح عمومی کشور بود، مورد توجه و اعتقاد گاندی واقع نشد و وی با چند تن از رهبران کنگره که همواره طرفدار سرسخت و بدون مطالعه‌ی افکار و نظرات او بودند از قبیل دکتر راجندر پراساد رئیس جمهوری اسبق هند، تا آخر بر سر رأی و نظریه‌ی خود ایستادند.

از اینجا می‌توان مسئولیت بزرگ گاندی و نظریات و آراء صوفیانه‌ی او را در برابر مسائل سیاسی و بویژه مسئله‌ی آزادی هند، تشخیص داد و به این حقیقت پی برد که وی در حله‌ی اول پیروان خود را به اخلاص و فداکاری نسبت به افکار خویش سوق می‌داده و قضایای جاری کشور در نظر او و پیروانش در مرحله‌ی دوم قرار داشته است.

مولانا آزاد می‌گوید:

ایمان گاندی جی بنظریه‌ی عدم خشونت تا به آن مرتبه بود که ملاقاتی با نایب السلطنه بعمل آورد و نظریه‌ی خود را بدو اظهار داشت و حتی نامه‌ی سرگشاده‌ای نیز به مردم انگلستان نوشته و از آنها خواسته بود که با هیتلر نجنگند و فقط بوسیله‌ی نیروهای روحانی خود با او مخالفت کنند!

سپس دنباله‌ی جریان را بدینگونه تعریف میکند:

« لرد لینلیتگو»^۱ از این پیشنهاد که در نظریه‌ی خارق‌العاده بود به حیرت افتاد، معمولاً عادتش این بود که زنگ میزد و آجودانی را می‌خواست تا گاندی جی را به اتومبیل برساند ولی در این مرتبه بخصوص نه زنگ زد و نه آجودان را خواست، نتیجه آن شد که گاندی جی از نایب السلطنه

۱- Lord Lin lithgow نایب السلطنه هندوستان .

که کاملاً متحیر نشسته بود به تنهایی جدا شد و خود را به اتومبیل رساند .
وقتی گاندی جی را ملاقات کردم وی شرح این واقعه را داد و از اینکه
نایب السلطنه آداب و رفتار معمولی را مراعات نکرده بسیار متعجب بود .
جواب دادم که نایب السلطنه می بایستی از پیشنهاد شما آنقدر متعجب شده
باشد که حتی رفتار و آداب عادی را نیز فراموش کرده باشد . گاندی جی
چون این توضیح را شنید از صمیم دل خندید^۱ .

گاندی با چنین روح بیگانه از جهان واقع، می خواست عدم خشونت
را به ملت خود تحمیل کند .

او همان چیزی را که به ملت انگلیس و حکمران هند پیشنهاد کرد
- چون فرسنگها از واقع بینی به دور بود با حیرت و دهشت و استهزاء مواجه
شد - همان را از ملت هند می خواست و متأسفانه جمعی از رهبران که فریفته‌ی
او بودند ، نیز آنرا تأیید میکردند و سیاست هند را بر اساس آن رهبری
می نمودند !! بدون تردید اگرما نیز این را اعوجاج و انحراف فکری
بنامیم راه گزاف و مبالغه نپیموده ایم .

در کنگره‌ی فرهنگی که به منظور « مطالعه در روشهای گاندی »
تشکیل شده بود، ابوالکلام آزاد وضع آنروز گاندی و مسئله‌ی «عدم خشونت»
را بدینگونه تجزیه و تحلیل کرد :

« گاندی معتقد بود که اگر دولت بریتانیا حاضر باشد آزادی هند را
مشروط به شرکت در جنگ بدو تفویض کند، می بایست به آن تن در نداد .
وی «عدم خشونت» را هدف نهائی می پنداشت و در نظر خود برای این معامله -
که به قیمت آزادی هند تمام می شد - مجوزی نمیدید . من که در آن هنگام

۱ - هند آزادی گرفت ص ۵۸ - ۵۷

رئیس کنگره‌ی ملی بودم، نمی‌توانستم باین پندار موافق باشم، چه معتقد بودم که متفقین بخاطر هدفی صحیح می‌جنگند و تنها چیزی که ما را از شرکت در جنگ باز میدارد، قید و بند استعمار بریتانیا در هندوستان است و اگر این مانع برداشته شود هیچ مجوزی وجود ندارد که ما نیروهای خود را از همکاری و کمک با جبهه‌ی دموکراسی که در برابر قوای نازیسم ایستادگی کرده‌اند، دریغ بداریم^۱.

از این سخن نیز کاملاً برمی‌آید که گاندی خود که فانی در نظریه‌ی «عدم خشونت» بود سهل‌است، حاضر بود هندوستان را نیز قربانی این نظریه سازد و راضی نمیشد که از این طرز فکر - هر چند به بهای تحصیل آزادی هند - دست بکشد.

از مطالعه‌ی وضع گاندی می‌توان یقین کرد که وی پایبای جهانی که در آن می‌زیست، بیش نرفته و آن اندازه که نسبت به طرز تفکر خود وفادار بود، به مصالح کشورش اهتمام نمی‌ورزید... و در نتیجه می‌توان به آسانی پذیرفت که صلاحیت سیاسی کافی برای رهبری ملتی همچون ملت هند - که بادشمنی عیار و حریفی سرسخت روبرو بود - در او وجود نداشت. در این مورد سخن محققانه‌ی استاد قدری قلعجی^۲ مرا به اعجاب و تحسین وامیدارد. وی می‌گوید:

«جهان، دستخوش تغییر و تحول شده بود و ناگزیر می‌بایست گاندی رهبر هند نیز تغییر پذیرد. او هند را بیدار کرد و نگران هدفهای بزرگ ملی و اجتماعی و انسانی ساخت.»

۱- مجله‌ی فرهنگ هندوستان شماره‌ی مورخه‌ی مارس ۱۹۵۳.

۲- در کتاب «غاندی ابوالهند» ص ۹۳-۹۲. (مؤلف)

این بود. نقش گاندی؛ و این نقشی است. پس بزرگ و نوین... ولی برای ملتی که رهسپر استقلال و آزادی و عظمت است، این نقش جز در یک مرحله‌ی معین کافی نیست، هند از این مرحله گذشته و از رهبر خود سبقت گرفته بود؛ موج خروشان انقلاب در سرتاسر کشور پناخاسته بود و پدید آورنده‌ی این موج، بیپوده میکوشید که آنرا مهار کند.

«هندوستان به فکری منظم و آشنا با تشکیلات اجتماعی و مشکلات زمان و بهره‌بری واقع بین نیازمند بود، ارزشهای غیر محدودی که جز بر اساس خیالات و رؤیایها قرار ندارد و از جهان واقعیت مایه نمی‌گیرد، آنرا به کار نمی‌آمد. نهضت و جنبش ملی هند، در حالیکه رهبر و راهنمای آن پیش از آنکه یک مرد سیاسی و طراح باشد و بتواند بر طبق شرائط گوناگون تغییر وضع دهد و روشهایی متناسب با نیازمندیها و موافق با روح زمان پدید آورد، مردی از قدیسن و فرشتگان است، هرگز عملی و ممکن نبود.»

نهر و ، تز گاندی را رد میکند

بنا بر این عجیب نیست اگر می‌بینیم جواهر لعل نهرو در روش گاندی به دیده‌ی رضایت نمی‌نگرد و به شکلی بدان اعتراض میکند، وی میگوید: «گاندی با نظریه‌ی «عدم خشونت» شعور خفته‌ی هند را برانگیخت. بسیاری از مردم بدون تفکر و تحقیق گفته‌های او را تکرار کردند و آنرا بر نامه‌ی عمل خویش قرآن دادند، بعضی‌ها نخست در برابر آن مقاومت بخرج دادند ولی بالاخره با احتیاط آنرا پذیرفتند، بعضی‌ها هم بکلی آنرا فکری

مسخره پنداشته و هرگز بدیده‌ی قبول بآن نظر نکردند .

« این نظریه در زندگی سیاسی و اجتماعی ما نقش مهمی انجام داد و در همه‌جای جهان، دیده‌ی مردم را به سوی خود جلب نمود.. راست است که این نظریه تقریباً با اندازه‌ی تاریخ تفکر انسانی، قدیمی است اما شاید گانندی نخستین کسی باشد که آنرا بمیزان بسیار وسیع با نهضت‌های سیاسی و اجتماعی انطباق داده است یعنی يك ایده آل فردی را به يك ایده آل اجتماعی که مورد پذیرش و عمل توده‌های وسیع است، مبدل ساخته است. .. « بیشک این نظریه تا حدودی با طرز فکر بومی هند سازگار بود^۱ و لذا مردم با شور و حماسه‌ای فراوان - ولو به صورت ظاهر - از آن استقبال کردند .

« باید از آغاز اعتراف کنیم که نهضت عدم خشونت، هرگز نمی‌توانست در میدان مبارزات سیاسی و اجتماعی پیروز گردد ، لیکن این موضوع را هم نمی‌توان از نظر دور داشت که این نهضت ، تحولی شگرف در توده‌های هندی پدید آورد و اخلاق آنانرا به وضعی شگفت‌انگیز تغییر داد ، قدرت روحی و اعتماد به نفس را - که اساسی‌ترین شرط پیشرفت سیاسی و اجتماعی ملت‌هاست - در آنها دمید و چیزی را که گانندی « مایه‌ی تحول در درون جامعه » می‌نامد پرورش داد و آن تحول و توانائی روحی را که مقدمه‌ی قطعی همه‌ی انقلابات و جهش‌هاست ، در قشر عظیم ملت هند تسریع کرد.

« این خصیصه‌ی انکارناپذیر جنبش گانندی است ، ولی با اینهمه ،

۱- این سخن با آئین‌های: برهمنائی، بودائی و جینی بیشتر منطبق است زیرا این آئین‌ها تجاوز به هر جاننداری را ولو موزی باشد حرام دانسته و بکار بردن زور و تخریب و ویرانگری را ممنوع ساخته‌اند. ولی اسلام در این موارد دارای اصول و احکامی مستقل و خاص است . (مؤلف)

این خصوصیت نمی‌تواند ما را به هدف نهائی مان برساند و در اینجاستئوالاتی پیش می‌آید که پیش از ارزیابی و قضاوت درباره‌ی تز عدم‌خشونت، باید به آنها پاسخ گفت ..

«آیا گروه‌های ملی و اجتماعی را میتوان با این نظریه‌ی «فردی» که مردم را به سطح عالی محبت و درستکاری و از بین بردن همه‌گونه آثار دشمنی و خشونت دعوت میکند، اقناع کرد و این روش دشوار را به آنان تحمیل نمود؟ و اساساً آیا میان «خشونت» با «عدم‌خشونت» و میان «مجبور ساختن» با «راهنمایی کردن» مرز معین و تفاوت آشکاری وجود دارد؟

«آیا عدم‌خشونت و زور، مرادف است با حقیقت؟ و آیا توسل به «زور» با همه ناپسندی، ممکن نیست گاه با اخلاق پسندیده و خیرخواهی همراه باشد؟

«آیا زور و خشونت، بهتر از جبن و زبونی و خضوع در برابر دشمن و دست روی دست گذاردن و به وضع موجود راضی بودن نیست؟

«آیا دولت می‌تواند بدون توسل به زور، در برابر دشمنان خارجی از خود دفاع کند و یا مقررات دولتی را در داخله‌ی کشور مجری ساخته و امنیت را برقرار نماید؟

«آیا اجرای بسیاری از اصلاحات اجتماعی - که بامناف گروهی از مردم اصطکاک می‌یابد و آنانرا که از راه‌های غیر مشروع یا خلاف اخلاق، به مزایائی رسیده‌اند از این مزایا محروم می‌سازد - بدون توسل به زور، امکان‌پذیر و عملی است؟

«آیا زندگی، نباشته از نزاع‌ها و خشونت‌ها نیست؟ و آیا خودداری

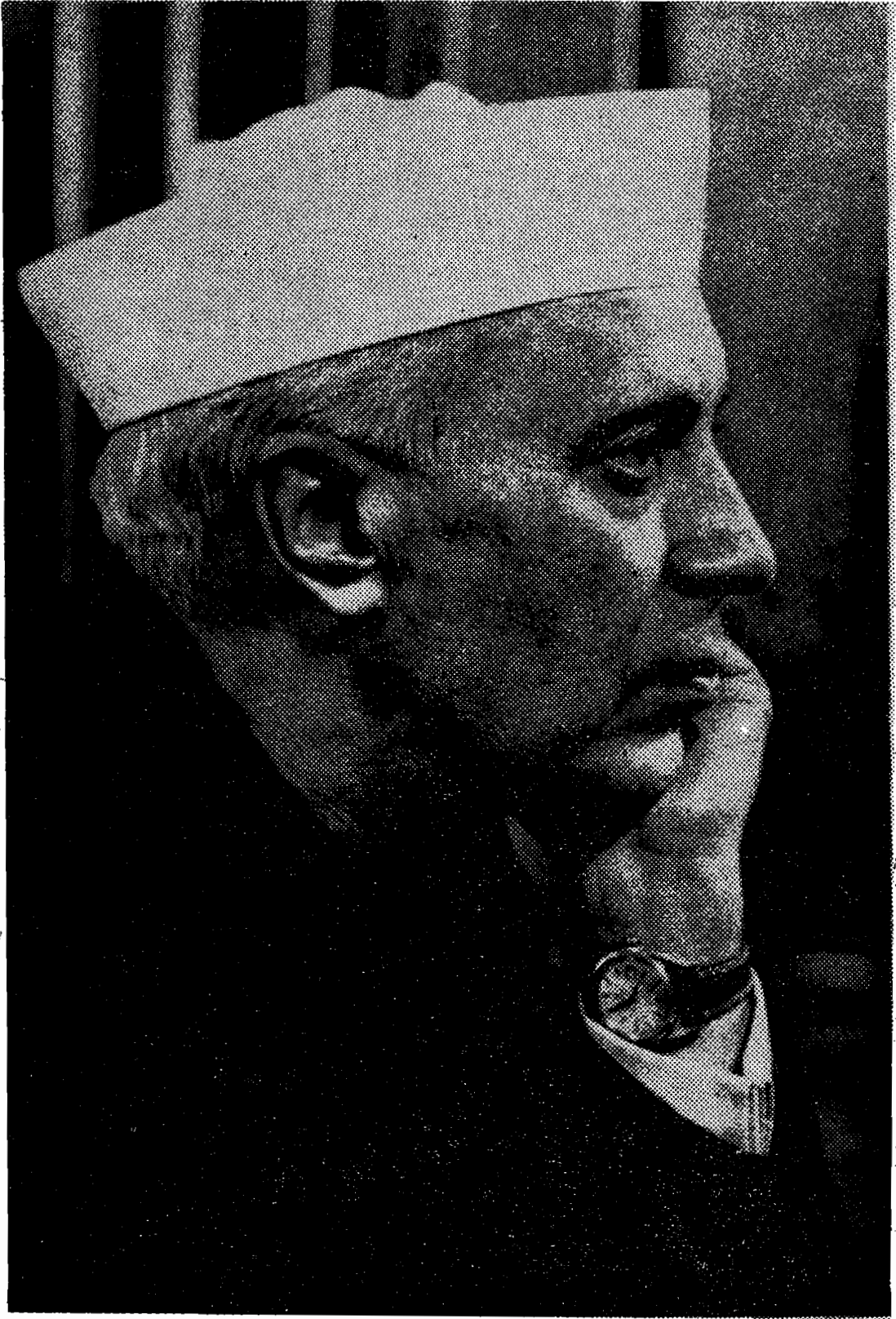
يك جانبه از خشونت ، وضعیتی ضد در صد منفی و بی ارتباط با زندگی ، ایجاد نخواهد کرد ؟

« و بالاخره ، آیا «خشونت» و «زور» امروزه همچون خونی در شریانهای دول جدید جاری نیست ؟..»

« راست است که عدم خشونتی که گاندی بدان دعوت میکند ، يك وضع ضد در صد منفی نیست . در اینجا عدم خشونت به معنای « مقاومت بدون خشونت» است نه اساساً « عدم مقاومت» . لیکن فکر میکنم خود گاندی جی هم انکار نمیکند که در این دنیای ناکامل هر دولت مستقلاً بالاخره ناگزیر است گاه متوسل به زور و خشونت شود و بدینوسیله در برابر دشمنان مهاجم ، از خود دفاع کند . همچنانکه هیچ دولت استعمارگر را نمیتوان فقط با ملایمت و اخلاق به عقب نشینی و صرف نظر از مستعمره‌ی خود و ادار ساخت ، بلکه در اینکار نیز توسل به زور امری اجتناب ناپذیر و ضروری است .

« پاسخ به این سئوالات ، موجب میشود که در اندازه‌ی ارزش « عدم خشونت» راه میانه نپیمائیم و معتقد شویم که «عدم خشونت» هر چند بخودی خود وسیله‌ای مترقی و مورد پسند است ، ولی در جهان کنونی ما نمی‌توان آنرا تنها نقطه‌ی اتکاء و اعتماد دانست .

« حقیقاً نمی‌توان آثار تاریخی و بزرگی را که بر تعرض و زور مترتب شده است نادیده گرفت ولی باید بدون لحظه‌ای تردید اعتراف کرد که توسل به زور عملی نیکو هییده و زشت و دارای عواقبی خطرناک است . و گاه زشت تر و ناپسند تر از آن ، عواملی است که آنرا ایجاب میکند مانند جسد و قساوت و انتقام .



جواهر لعل نهرو

« لہذا لازم است کہ تا سرحد امکان از خشونت و زور پرهیزیم، ولی درعین حال بدانیم کہ پرهیز از زور بمعنای آن نیست کہ بہ وضعیتی کاملاً منفی۔ کہ ممکن است مارا بہ پستی‌های ناگوارتر و تحمل‌ناپذیرتری سوق دہد۔ تن در دہیم و در برابر حکومتی کہ بر پایہی زور و خشونت استوار است، تسلیم شویم.. چہ، این وضع متضمن و مستلزم آن است کہ روح و مبنای واقعی نظریہی «عدم خشونت» یعنی محبت را نادیدہ بگیریم. بنا برین، عدم خشونت فقط در صورتی یک‌تہ پذیرفتہ و مورد پسند خواهد بود کہ دینامیک و فعال بودہ و بتواند سیستم اجتماع یا حکومتی را کہ بر پایہی خشونت استوار است، دگرگون سازد .

« حال آیا عدم خشونت خواهد توانست ما را بہ این هدف نہائی برساند یا نہ؟ موضوعی است کاملاً مجهول.. بنظر من، این روش ازراہی دور و دراز مارا بہ سوی این هدف سوق میدہد ولی امکان رسانیدن بہ این هدف، بہ نظر من بسیار مشکوک و ضعیف جلوه می‌کند..

« بہ عقیدہی من برای رسیدن بہ هدف‌های بزرگ، یک اندازه توسل بہ زور و خشونت امری اجتناب‌ناپذیر و ضروری است، زیرا قدرتمندان و کسانی کہ از امتیازات بزرگ بہرہ‌مندند، فقط در صورتی حاضرند از وضع موجود خود دست بردارند کہ شرائط خشونت آمیز، آنہارا محاصرہ کردہ و ادامہی قدرت و حکومت را برای آنان غیر مقدور سازد، و گرنہ ہرگز باملاہمت و بہمیل خود بہ این کار تن در نخواہند داد. در کلیہی مبارزات ملی و مذہبی، تا زور و خشونت در میان نباشد کار بہ سامان نخواہد رسید، البتہ جای تردید نیست کہ انتخاب روش معتدل، در ہمہ جا امری مقبول و پسندیدہ است ولی ہرگز نمی‌توان خود را از توسل بہ زور و خشونت در

مورد برخی افراد بی نیاز دانست .^۱

نهر و در این ارزیابی - که باهمه‌ی تفصیل بازگوشد - آشکارا نظریه‌ی متکلفانه و غیرطبیعی گاندی را به باد انتقاد می‌گیرد و ناسازگاری آنرا با سرشت انسانها که دارای تمایلات گوناگون است و می‌باید در برابر هر يك از حالات متناقض آن به گونه‌ای رفتار کرد ، بخوبی می‌نمایاند .
و باز در هنگامی که خبر تعطیل نهضت « عدم همکاری » و بیانیه‌ی گاندی در این مورد ، منتشر شد و نهر و - که در زندان بسر می‌برد - بوسیله‌ی روزنامه‌ها از این جریان اطلاع یافت ، این قسمت را در یادداشت‌های خود نوشت :

« اکنون احساس می‌کنم که آدمی باید در جهان بر هیچ کس اعتماد نکند . چه ، می‌بینم گاندی یعنی رهبر و فرمانده ملت هند ، جنبش عدم همکاری را تعطیل کرده و بجای آن مردم را به تطهیر روح و دوری از گناه و بازگشت به زندگی ساده‌ی روستائی فرا می‌خواند ، از مردم می‌خواهد که به اختیار و اراده‌ی خود ، فقر و تهیدستی را برگزینند و از سرمایه‌های تمدن جدید دست شویند ، زهد را پیشه‌ی خود سازند و حتی به تمایلات جنسی - جز به منظور تولید نسل - اعتنائی نکنند ، خلاصه آنرا بسوی عقاید روحانیان و قدیسن قرون وسطی سوق میدهد ، بلکه می‌توان گفت بنظر وی اساساً آزادی ، جز آزادی از قید و بند گناه ، مفهومی ندارد !! »
بطوریکه ملاحظه می‌کنید در این گفتار هم بر آشفتگی و عدم رضایت نهر و از روش گاندی که رهبر هند و رهبر خود اوست ، کاملاً آشکار است و

۱ - این قسمت و همچنین قسمتی که در چند سطر بعد از نهر و نقل می‌شود ، در ترجمه‌ی فارسی شرح زندگی نهر و با تفصیل بیشتر و با اندکی اختلاف با متن عربی ، آمده است و ما فقط همان ترجمه‌ی عربی را بفارسی برگردانیدیم .

چنانکه خود اظهار میکند این روش آنچنان او را دلمزده و نومید ساخته که معتقد شده در جهان به هیچ کس نمی توان و نمی باید اعتماد کرد ..

رهبران به گاندی اعتراض میکنند

مولانا ابوالکلام آزاد نیز در مورد این جریان ، از رفتار گاندی انتقاد میکند ، می نویسد :

« گاندی جی بعلت حادثه‌ی چوری چورا (Chouri Choura) تعقیب برنامه‌ی مقاومت منفی را معلق نگاه داشته بود، این کار ایجاد عکس العمل شدیدی در دوائر سیاسی کرده، همه‌ی کشور را دلسرد ساخته بود. دولت از این پیش آمد ، بهترین استفاده را نموده گاندی جی را توقیف کرد. وی به شش حبس محکوم شد و نهضت مقاومت منفی نیز به آهستگی رو به زوال نهاد .

« آقای سی. آر. داس تقریباً هر روز در خصوص این حوادث با من گفتگو میکرد. وی معتقد بود که گاندی جی با پایان دادن بدین نهضت اشتباه بزرگی را مرتکب شده است. این مسئله کارکنان سیاسی را آنقدر دلسرد کرده بود که اقلاً چندین سال طول میکشید تا شور اولیه را در آنها ایجاد کرد .»

همچنین دکتر راجندر پراساد^۲ رئیس جمهوری اسبق هند در کتاب خود^۳ می نویسد :

۱- صفحه‌ی ۳۳ «هند آزادی گرفت» ترجمه‌ی امیر فریدون گرگانی.

۲- Dr. Rajendra prasad

۳- این کتاب بنام «عند قدمی گاندی» به عربی ترجمه شده است.

« همین که ملت از قطعنامه‌ی تعطیل نهضت مطلع شدند، از همه سو فریاد اعتراض برخاست ، در آن هنگام همه‌ی رهبران ملی در زندان بسر می‌بردند ، «دیشبندوداس» که پیشتر بواسطه‌ی آنکه گاندی با ایجاد تفاهم با «لرد ریڈینگ» مخالفت ورزیده بود از وی گله‌مند می‌بود ، از صدور این قطعنامه ، سخت برآشفته و ناراحت شد و احساس کرد که گاندی با وجود آنکه حاضر به تفاهم با دولت نیست از اعلان مبارزه با وی نیز استنکاف میکند، کار او در حقیقت به منزله‌ی آنست که ملت را تا آخرین درجه‌ی شور و حرارت برسانند و سپس یکباره آنها را به سردی و خاموشی بکشند .

« پاندیت نهرو نیز عیناً همین نظریه‌را داشت وی عقیده‌ی خود را در نامه‌ئی گنجانیده به اجلاس‌یه‌ی دهلی فرستاد تا در آنجا قرائت گردد ، لالالچیت‌رای^۱ نیز در این مسئله همچون «داس» و «نهرو» فکر میکرد . اگر حافظه به‌خطا نرفته‌باشد ، برادران علی (محمد علی و شوکت علی) نیز در این نظریه با گاندی موافق نبودند و گویا نظریه‌ی خود را در یکی از ایستگاه‌های قطار در حالیکه از زندانی به زندان دیگری انتقال می‌یافته‌اند ، به کسی ابراز داشته بودند . همه‌ی این نظریات مخالف در کمیته‌ی اجراییه‌ی کنگره - که اندکی پیش از تشکیل کنگره‌ی ملی سراسر کشور منعقد شده بود - قرائت گردید ولی با اینهمه ، گاندی همچنان بر سر رأی خویش ایستاد و از نظریه‌ی تعطیل نهضت ، عدول نکرد .»

آری گاندی بر سر رأی خویش ایستاد و هیچیک از انتقادهای را با

۱- Lala Lâjpât Ray از رجال نهضت ملی هندواز رهبران با سابقه‌ی

کنگره (۱۹۲۸-۱۸۶۵) .

دیده‌ی قبول ننگریست و بالاخره توانست کنگره را باخود همراه کند ، زیرا در کنگره بسیار بودند کسانی که همچون «دکتر راجندرا پراساد» می‌گفتند «در خصوصیات جنبش عدم‌همکاری باید بدون کوچکترین اعتراض، به تصمیم و نظریه‌ی گاندی تسلیم شد» و بهمین جهت بود که گاندی می‌توانست همیشه در آخر کار اکثریت آراء را به نفع خویش تصرف کند .

و این خود یکی از چیزهائی بود که فیلسوف و شاعر بزرگ هندو را ایندرا نات تاسور را سخت برآشفته می‌ساخت. تاگور این خضوع و تسلیم بی‌قید و شرط را - هر چند در برابر کسی همچون گاندی - برای زندگی و آزادی و روحیات ملت خطری بینهایت بزرگ میدانست. معتقد بود که این یکنوع دیکتاتوری نامرئی است که برای آزادی ملت همچون سمی مهلك ، خطرناك است و باید بشدت با آن مبارزه کرد .

در آن مورد ، مظهر این دیکتاتوری نامرئی همین بود که ملت شرائط و مقتضیات گوناگون و موج سیاست‌های مختلف را در نظر نگرفته بدون ملاحظه‌ی عواقب خطرناك و جبران‌ناپذیری که ممکن است پیش آید ، خود را تسلیم نظریه‌ی «عدم‌خشونت» سازد .

نهر و در جای دیگر با آشفتگی و عصبانیت ، کارگاندی را بیادانتقاد می‌گیرد و می‌نویسد :

« آیا می‌بایست حادثه‌ی تأسف‌انگیزی که به دست یک‌عده مردم تحریك شده در يك ده‌کده‌ی دور دست اتفاق افتاده است ، به جنبش عظیم

۱- رجوع کنید به فصل «بین گاندی و تاجور» ص ۲۲۲ از کتاب «المهاتما گاندی» تألیف فتحی رضوان (مؤلف) و نیز به صفحات ۱۴۷ بعد از کتاب مهاتما گاندی نوشته «رومن رولان» ترجمه‌ی محمد قاضی .

ملتی پایان دهد؟ و آیا میتوان تضمین کرد که در جهان، نهضتی از اینگونه حوادث ناگوار مصون بماند؟^۱»

« اساساً چگونه می توانستیم نظریه‌ی عدم خشونت را از جنبه‌ی نظری و عملی، به یک جمعیت سیصد میلیونی بقبولانیم؟ و بر فرض امکان چه کسی می توانست تعهد کند که این جمعیت انبوه بتواند حتی در مقابل تحریکات پلیس بر احساسات خویش غالب آیند و موج خشم کوبنده‌ی خود را مهار کنند؟ علاوه، با آنهایی که اساساً بمنظور اخلاص گری و تحریک جمعیت خود را در صفوف ما جا زده اند چه می توانستیم بکنیم؟ آیا می توانستیم از عملیات تخریبی یا تحریکات آنان جلوگیری بعمل آوریم؟ در چنین صورتی آیا تاکتیک مقاومت منفی و عدم خشونت طبعاً محکوم به شکست همیشگی و دائمی نمی شد؟ »^۱

این منطق عاقلانه‌ایست که می باید در حین شروع نهضت، مورد توجه گاندی قرار می‌گرفت تا ندانسته، مردمی را که خود به اوج شور و تحریک برده بود، یکباره به حسی سردی و خاموشی نکشاند، چه همچنانکه نهر و درگفتار سنجیده و واقع بینانه‌ی خود اشاره کرده است - هرگز ممکن نیست نهضتی با این گسترش و عظمت، بکلی از خشونت و اعمال زور، برکنار بماند.

گاندی میبایست این حقیقت را از آغاز درک می کرد و نقشه‌ی خود را بر اساس آن بنیان می نهاد و نیروی لازم را برای مقابله با هر پیش آمد احتمالی ذخیره می ساخت و آنگاه اگر در برابر وقایع اجتناب ناپذیر حاضر

۱- ص ۱۳۸ «زندگی من» (چون ترجمه‌ی عربی این قسمت با ترجمه‌ی

فارسی آن اندکی اختلاف داشت، عیناً ترجمه‌ی عربی برگردانیده شد).

به گذشت می بود ، با آمادگی کامل ، نهضت خود را آغاز میکرد و در غیر این صورت از شروع نهضت چشم می پوشید. ولی او هیچیک از این دو کار را نکرد و چنانکه میدانیم سرانجامی تلخ و ناگوار برای خود و پیروانش بیار آورد. برای بهتر دریافتن اشتباه گاندی در تعطیل نهضت و ارزیابی خسارتی که از این رهگذر به ملت هند وارد آمد ، بهتر است سخنی از زبان یکی از فرماندهان صف مخالف بشنویم. استاد عقاد در شرح زندگی گاندی ،^۱ پس از گزارش جریان تعطیل نهضت می نویسد :

« لرد لوید^۲ که در آن هنگام حاکم بمبئی بود ، شهادت داد که گاندی در سال ۱۹۲۲ بیش از یک گام کوتاه با آزادی هند فاصله نداشت ، ولی چون جمعی از دهقانان دست به اقدام حاد زدند ناگهان دستور عقب نشینی داد و « جنگ مسالمت آمیز » خود را متوقف ساخت .

از این سخن بدست می آید که در فوریه ی ۱۹۲۲ یعنی در اواییکه گاندی نهضت را تعطیل کرد ، نهال مجاهدتهای ملت هند کاملاً بارور شده و زمان بهره برداری از آن فرارسیده بوده است و در چنین موقعیت حساسی ، پای بندی شدید گاندی به روحانیت و صوفی منشی و کهناتش نگذاشته که ملت هند ثمره ی آنهمه رنج و مرارت را بیچشد و از کشته ی خویش بهره - برداری کند و با بی اعتنائی به مصالح عمومی ، نهضت را تعطیل کرده است. به قول یکی از رهبران هند ، افکار مذهبی و نظریات گاندی ، برای او از آزادی هند عزیز تر بود^۳ و به گفته ی « رادهاکریشنان » رئیس جمهوری

۱- صفحه ی ۵۳ کتاب مز بور.

۲- Lord Lloyb

۳- خود وی در چند مورد به این حقیقت اشاره کرده است. بنگرید به

کتاب « مهاتما گاندی » نوشته ی رومن رولان و ترجمه محمد قاضی.

کنونی هند،^۱ «او در آغاز وانجام يك رجل مذهبی بود» و همین است که ما و کسان بیشماری را معتقد می‌سازد که: افکار گاندی و نهضت او بیش از آنکه ملتی بزرگ و تشنه‌ی آزادی را بکار آید، شایسته و درخور معبدها و متناسب با گروهی مخصوص و معین بود و بزرگترین گواه این ادعا آنکه نهضت ملی را در دمام رسیدن به هدف، متوقف ساخت و زیانی بزرگ بر ملت و رهبران هند وارد آورد و زبان اعتراض زعمای قوم- از جمله نهرو- را بروی خود گشود.

شاید بر اثر پی بردن به همین اشتباه بود که در سال ۱۹۳۰، آنگاه که گاندی می‌خواست ملت هند را پس از ۸ سال تحمل خسارت‌های ناشی از تعطیل نهضت، دوباره به حرکت درآورد، درصدد برآمد از تکرار آن اشتباه جلوگیری کند و بطوریکه نهرو می‌گوید، اظهار کرد که نهضت نباید بخاطر حوادث غیر مترقی که احتمالاً در گوشه و کنار اتفاق خواهد افتاد، متوقف گردد^۲، گوئی خود وی تشخیص داده بود که افکار راهبانه‌ی او همیشه با مصالح ملتی که در راه بدست آوردن آزادی به مبارزه‌ای پیگیر دست زده است، سازگار نخواهد بود.

نکته‌ی مهمی که با بررسی کامل جریانات هندوستان در دوران مبارزات و پیش از بدست آوردن استقلال آشکار می‌گردد آنست که دولت بریتانیا فقط آنگاه به آزادی هند تن در داد که در سراسر آن کشور پهناور، شدت عمل و عملیات تخریبی و تظاهرات خونین علیه انگلستان به راه افتاده بود، و در حقیقت وقتی حاضر شد از چشم و چراغ مستعمرات خود چشم

۱- این کتاب در سال ۱۹۶۴ میلادی نوشته شده است.

۲- «زندگی من» ص ۱۹۸ چاپ دوم.

پوشد که در برابر خشم و خروش خانمان برانداز ملت هند قرار گرفته و چاره‌ای جز تسلیم به خواسته‌های آنان نداشت .

دکتر راجندر پراساد پس از آنکه در پیرامون عملیات خشونت آمیز هندیان به تفصیل سخن می‌گوید و می‌کوشد که کنگره را از مسئولیت این کارها برکنار نماید، اضافه می‌کند که :

« کاملاً مشهود بود که دولت بریتانیا با وجود نهایت کوششی که برای سرکوب کردن نهضت بکار می‌برد، نمی‌تواند بیش از این به حکومت استعماری خود در هندوستان ادامه دهد و ناگزیر باید به گونه‌ای با رهبران هند کنار بیاید ، بدینجهت مستر چرچیل که از سرسخت ترین مخالفان آزادی و استقلال هند بود و اتفاقاً در آن اوان بواسطه‌ی خدمات درخشانی که در جنگ کرده بود شخصیت بارزی بدست آورده بود، چاره‌ای جز این ندید که پیش از پایان جنگ به «لردویول»^۱ تعلیمات لازم داده و او را به‌عنوان نائب‌السلطنه به هندوستان بفرستد ، مأموریت وی این بود که تا حدود امکان با حزب کنگره کنار بیاید .»

در این مورد هم بهترین و آخرین سخن ، سخن خودگاندی است ، در سال ۱۹۳۱ که از کنفرانس میزگرد لندن بدون اخذ نتیجه مراجعت کرده بود، در پاسخ کسانی که از نتیجه‌ی کنفرانس سؤال می‌کردند، گفت :
« در روی زمین هیچ کار بدون فعالیت مثبت ، عملی نیست . من تر «مقاومت منفی» را به‌دور می‌افکنم چون می‌بینم که کاری از آن ساخته نیست . تنها عمل مثبت بود که «ژنرال اسمیت» را در آفریقای جنوبی مجبور ساخت که رویه‌ی خود را با کارگران آسیائی تعدیل کند .»^۲

۱ - Lord wavll

۲ -- ص ۹۰ کتاب «غاندی ابوالهند» تألیف «قدری قلعجی» (مؤلف)

متأسفانه گاندى این حقیقت را پس از روزگار درازى درك كرد ،
روزگارى كه مى توانست برای هند ، سرچشمه‌ی بهره‌های فراوان باشد ،
آزادى هند را تسريع كند و از عدد قربانیان این راه بکاهد ..
با این همه ، نمیتوانیم بگوئیم كه گاندى مدت مدیدی به این حقیقت
وفادار ماند .

هدف نهضت

آیا هدف گاندى از نهضتى كه ملت را بدان دعوت میكرد چه بود؟
در كشورهای استعمارزده ، هدف جنبش‌های ملی را باید خلاصی
كامل از چنگ استعمار قرارداد و آنرا بعنوان یگانه هدف نهائی به ملت
معرفی كرد . این موضوع از لحاظ نتیجه‌ئى كه بر مبارزات مترتب خواهد
شد شایان اهمیت فراوان است ، حتى در مواردی كه دست یافتن باین هدف ، از
نظر عقل و تجربه ، دشوار و بعید می نماید باز نباید به كمتر از آن قناعت ورزید
زیرا منطق استعمار همیشه مبتنى بر چانه زدن است ، اگر ملت هدفی بزرگ
را وجهی همت قرارداد می توان اطمینان داشت كه عاقبت پس از همه‌ی
چانه زدن‌ها ، لااقل به نیمه راه هدف خود خواهد رسید ، ولی در صورتیكه
از آغاز ، راه حل میانه‌ای را انتخاب كرد و هدف را موضوعی كوچك و بی
اهمیت قرار داد ، بیشك كمتر از آنچه مورد نظر او بوده است عایدش
خواهد گشت .

گاندى از این اصل مسلم تخلف ورزیده و بجای آنكه هدف مبارزه
را استقلال كامل بداند ، از آغاز به پاره‌ئى اصلاحات داخلی قانع بود و این

جنبش عظیم ملی را فقط بخاطر همین اصلاحات براه انداخته بود، بطوریکه خواهیم دید^۱ تا سال ۱۹۳۰ نه او و نه کنگره فکر استقلال را انگیزه‌ی مبارزات قرار نداده بودند و در این سال هم که گروه جوانان کنگره، استقلال را هدف مبارزه اعلام کردند، گاندی از روی اجبار و با تأمل و تردید، این هدف را پذیرفت.

هندوستان ده سال تمام مبارزه کرد فقط بخاطر پاره‌ای اصلاحات داخلی و بس !! .

البته این حقیقت، غیر قابل انکار است که گاندی شعور خفته‌ی هند را بیدار ساخت و تراژدی استعمار را در پیش چشم او مجسم ساخت؛ اکثریت قاطع ملت را در پیرامون خویش و هم در پیرامون حزب کنگره گرد آورد و بدین ترتیب موجب شد که سرانجام، آنگاه که جوانان، رهبری حزب را بدست گرفتند، کنگره و بدنبال آن همه‌ی ملت بتوانند ندای استقلال کامل در دهند و به هدف نهائی راه یابند .. و بیشک این بزرگترین بهره‌ای بود که از نهضت آزادی هند بدست آمد .

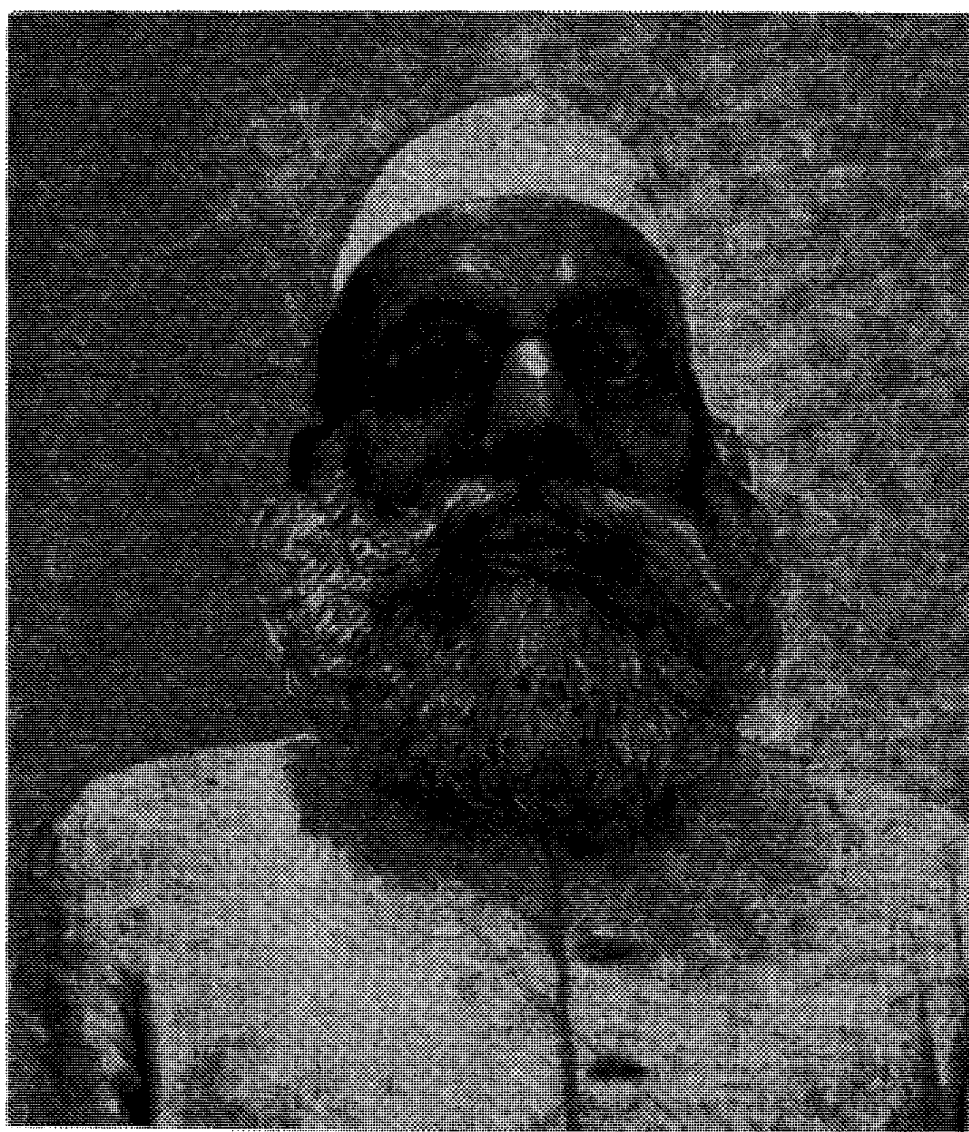
بنابراین، گاندی روحیه‌ی مذهبی و روشهای برجسته‌ی اخلاقی خود را برای جلب انظار جهانیان و گرد آوردن جمعیتی انبوه در پیرامون خویش بکار می‌برد، ولی با اینهمه حقیقتاً شرائط یک رهبر سیاسی کار آزموده و مجرب که بتواند از واقعیت الهام گیرد و آموخته‌ی خود را در راه هدف-های ملت ستمکش خود بکار اندازد، در او جمع نبود. نقش او در اوان جنگ دوم جهانی و پافشاری او نسبت به «عدم شرکت هندوستان در جنگ» را قبلاً سنجدیم^۲ و اینک شاهدی دیگر:

۱- در فصل آینده.

۲- در ص ۱۳۱ همین کتاب .

«راجندر ابراساد» که از فریفتگان و دلباختگان گاندی است ، پس از آنکه راجع به جلسه سالیانه کنگره که در احمدآباد بسال ۱۹۲۲ تشکیل شده بود بحث میکند ، می نویسد :

« از جمله لوایحی که در این دوره تقدیم کنگره شد ، لایحه‌ی «مولانا حسرت مهانی» بود، وی در این لایحه صریحاً پیشنهاد کرده بود که هدف کنگره باید استقلال و جدائی کامل از امپراطوری بریتانیا باشد ، این لایحه غوغائی در کنگره به راه انداخت و مباحثات حادی پیرامون آن در



مولانا حسرت مهانی

Hsrat Mohani - ۱

گرفت و عاقبت به موجب مخالفت شدید گاندی رد شد. »

پیشنهاد دهنده یکی از رهبران مسلمان هند و از جمله کسانی است که در جنبش آزادیخواهان؛ نقشی حساس و مهم داشته‌اند ، خود گاندی، روح مبارز و شخصیت او را بدینگونه می‌ستاید : «.. قبلا او را می‌شناختم اما اینجا بود که دریافتم چه مرد مبارزی است، مادونفر تقریباً از همان اوان با یکدیگر اختلاف نظر داشتیم و در چندین مورد اختلافاتمان هنوز ادامه دارد. »^۱

حال ، روی چه اصل ، گاندی با این شدت بالایحی او به مخالفت برخاسته، چندان درخور بحث و فحص نیست. موضوع مسلم و انکارناپذیر آن است که گاندی در آن روزگار با نظریه‌ی «استقلال کامل» بهیچ وجه موافقت نداشته و دیگر رهبران نیز با وی هم‌صدا و یکدل و یکجهت بوده‌اند . و فعلا منظور ما اثبات همین مطلب است.



باردیگر تکرار می‌کنیم که غرض از اینهمه تفصیل آن نیست که کوششهای ارزشمند گاندی را نادیده گیریم ، بلکه فقط درصدد آنیم که با این اسناد و مدارک محکم ، حقیقتی فراموش شده و حقی پایمال گشته را منصفانه در معرض کاوش و تحقیق درآوریم و کوشش‌ها و مجاهدتهای آزادیخواهان‌های مسلمانان هند را بر صفحه‌ی تاریخ منقش سازیم.

۱- «تجربیات من باراستی» ص ۴۱۴ .



نافرمانی مدنی
از نظر مسلمانان

در صفحات گذشته، زمان و کیفیت پیدایش نظریه‌ی نافرمانی به وسیله‌ی گاندی را مورد گفتگو قرار دادیم و اینک این نظریه را از دیدگاه مسلمانان بررسی میکنیم.

اگر کسی در تاریخ مسلمین هند تتبع کند، درمی‌یابد که این نظریه از دیرباز میان آنان ریشه داشته‌است، بطور دقیق می‌توان مبدأ این فکر را از سال ۱۸۰۳ میلادی دانست، در آنسال «مولانا شاه‌عبدالعزیز دهلوی»

رئیس محدثان هند و فرزند « شاه ولی الله دهلوی » معروف، فتوای تاریخی خود را بدین مضمون صادر کرد :

« کشور اسلامی هندوستان ، با تسلط و سیطره ی انگلیس ها به « دارال حرب » تبدیل یافته لهذا بر همه ی مردان و زنان مسلمان واجب است که آنقدر با آنها بجنگند و آنچه چنان روابط دوستانه ی خود را با آنها قطع کنند که ناگزیر از هندوستان خارج شوند، زیرا انگلیس ها دشمن محارب مسلمانند »^۱

الهام بخش این فتوای شکوهمند ، آیاتی از قرآن بود، مانند:
« **یا ایها الذین آمنوا لاتتخذوا عدوی وعدوکم اولیاء** »^۲
« ای کسانی که ایمان آورده اید ! دشمن من و دشمن خودتان را دوست مگیرید » .

و « **ومن یتولهم منکم فانه منهم** »^۳
« هر کس از شما با آنها (یهود و نصاری) دوستی کند او هم از آنهاست. »
... و آیات دیگری از این ردیف ، که بر مسلمین جبهه بندی در برابر کفار را واجب و همکاری با آنانرا تحریم میکند .

این طرز فکر ، پایه و اساس مکتبی بود که پیش از انقلاب ۱۸۵۷ ، مردم را به قطع رابطه و عدم همکاری با انگلیس فرا می خواند و ورود به مدارس جدید انگلیسی را تحریم میکرد، و پس از آن دوره باز همین طرز

۱- رجوع کنید به صفحات ۳۵۲ بعد و صفحات ۴۲۵-۴۱۲ از کتاب « تاریخ الاسلام فی الهند » فصل: « موقف العلماء من الانجلیز » تألیف نویسنده ی کتاب حاضر .
(مؤلف).

۲- سوره ممتحنه : ۱

۳- سوره فائده : ۵۱

فکر، ریشه‌ی تمامی مبارزات مسلمانان و فعالیت‌های آنان برای اخراج انگلیس‌ها از هند بود، وهم این طرز فکر بود که جنگ‌های خونین مرزهای غربی هند را پدید آورد.

از همان آغاز استیلای انگلیسی‌ها بر هندوستان تا آنگاه که بکلی زمام امور این کشور را بدست گرفتند، این طرز فکر در مسلمانان آثاری عملی از خود بروز میداد، مثلاً انگیزه‌ی «حیدرعلی» و فرزند دلیرش «تیپوسلطان» در پیکار پرشور و نزدیک به پیروزی آنان با انگلیسی‌ها، این طرز فکر بود.

وباز همین طرز فکر بود که در دوران انقلاب، علما را بر فراهم آوردن سپاهی منظم تحت فرماندهی خودشان برای مبارزه با انگلیسی‌ها برانگیخت، وهم پس از سرکوب شدن انقلاب، آنانرا وادار ساخت که با مدارس جدید انگلیسی قطع رابطه کنند و برای پر کردن جای خالی آن مدارس، مدارس اسلامی و عربی بشیوهی مدارس دوران حکومت اسلامی، از محل اوقاف و کمک‌های مالی امرای مسلمان، تأسیس نمایند و شرائطی فراهم آورند که حکومت انگلیسی و امرای وابسته بدولت، بهیچ صورت مجال دخالت در آنرا نداشته باشند.

وهم بر اثر این طرز فکر بود که ورود به مدارس انگلیسی را دلیل تمایل به انگلیس و بی‌زاری از اسلام میدانستند و حتی مدرسه‌ی عالی‌گروه را نیز - علیرغم عنوان اسلامی آن - همچون مدرسه‌ای انگلیسی مطرود میدانستند، فقط باین دلیل که فرهنگ انگلیسی در آن تدریس می‌شود. . . قطع رابطه‌ی علما با دولت انگلستان بدانپایه رسید که هر پدیده‌ای را که در آن نشانی از انگلیس‌ها بود دشمن میدانستند و حتی در کیفیت

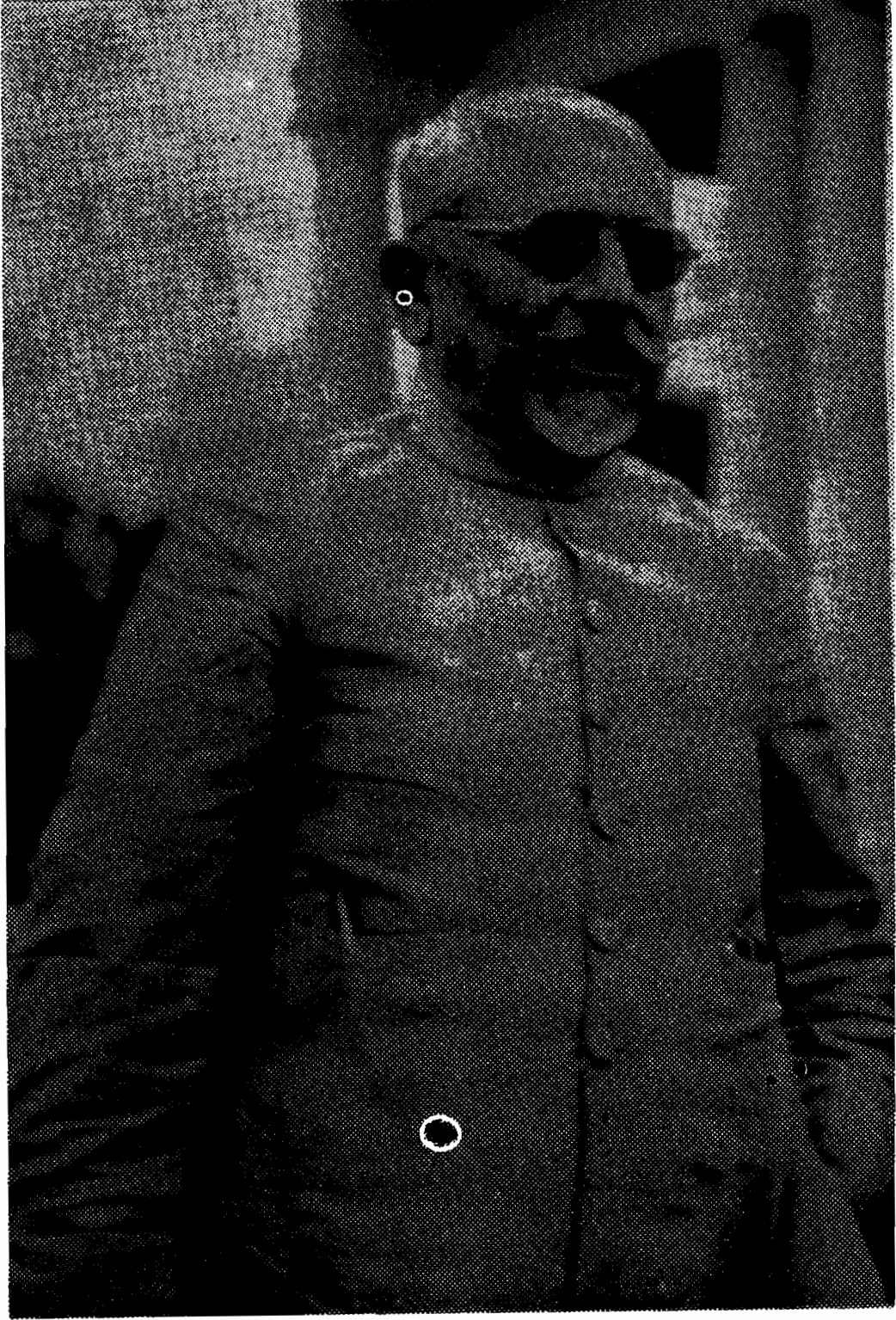
لباس و خوراک نیز از رسم و عادت آنان بشدت پرهیز میکردند. در این خلال، جنبش‌های مخفی نیز برهبری گروهی از علما و افراد فداکار و با اخلاص، رو بتوسعه و گسترش بود علاوه بر آن، دوحود مرز-های غربی هند، یک‌کده فدائیان از جان‌گذشته به جهاد و پیکار با قوای انگلیس مشغول بودند و از داخل کشور، کمک‌های مالی و انسانی دریافت میکردند، و ما در گذشته باختصار از این مجاهدان یاد کردیم^۱.

در میان مبارزات اسلامی داخل کشور، از همه معروفتر نهضت «مولانا محمود حسن» است، از اقدامات وی یکی انعقاد پیمان همکاری با «انور پاشا» و «جمال پاشا» فرماندهان ترك بود، مبنی بر طرح نقشه‌ای برای اخراج انگلیس‌ها از هند. وی پس از انعقاد این پیمان، در سال ۱۹۱۷ در حجاز دستگیر شد.

این نهضت توجه کمیته‌ی انگلیسی «رولات Rowlatt»^۲ را بخویش جلب کرده بود، یکی از گزارش‌های این کمیته بدینگونه از آن نام میبرد: «دولت در اوت ۱۹۱۶ این توطئه را کشف کرد، هدف توطئه‌چیان آن بوده است که از خارج بمرزهای شمال غربی حمله کنند و هم در این وقت

۱- در صفحه‌ی ۳۷ همین کتاب

۲- «رولات» نام مقررات ظالمانه و شدیدی بود که در سال ۱۹۱۸ از طرف انگلیسیها وضع شده بود و مدت سه سال در هند قدرت قانونی داشت ولی بخاطر مخالفت یکپارچه‌ی ملت و نارضائی شدید عمومی هرگز مورد عمل قرار نگرفت. کمیته‌ئی که در متن بآن اشاره شده، طرح ظالمانه‌ئی پیشنهاد کرده بود که بموجب آن، دولت انگلیسی هند میتواندست هر نوع انتقاد و مخالفتی را با خشونت محو کند و کسانی را که بر ضد سیاست وی اقدام میکنند یا دست به عملیات خصمانه میزنند، بدون حضور یک نفر قاضی توقیف و محکوم کند.



مولانا ابوالکلام آزاد

بوسیله‌ی کودتاهای داخلی، دولت را غافلگیر سازند و بدین ترتیب یکباره به حکومت انگلیس‌ها درهند خاتمه دهند . »

اعلان جنگ انگلستان به دولت عثمانی در جنگ جهانی اول ،
آتش دشمنی انگلیس‌را بیش از پیش دردل مسلمانان برافروخت و آنانرا
در عقیده‌ی عدم‌همکاری و قطع رابطه با انگلیس‌ها مصمم‌تر و راسخ‌تر
ساخت ، مولانا محمدعلی و شوکت علی که از رهبران معروف مسلمان بودند
دست با اقدامات حادی علیه دولت انگلستان زدند و بازداشت وزندانی شدند ،
و باز پس از رهائی از زندان و پایان یافتن جنگ که بدعهدی دولت انگلیس
کاملاً ثابت شد و بوعده‌هائیکه بمسلمین - درمورد حفظ مرکزیت و خلافت
اسلامی درکشور عثمانی- داده بود عمل نکرد ، نهضت خلافت^۱ را بوجود
آوردند و فرمان قطع رابطه‌ی عمومی را صادرکردند .

همچنین در اثنای جنگ جهانی اول - یعنی در همان هنگامیکه
گاندی مردمرا به شرکت در جنگ به نفع دولت انگلستان ، دعوت میکرد
و برای این منظور به سرتاسر هند مسافرت می نمود- «مولانا ابوالکلام آزاد»
رهبر معروف مسلمان ، همکیشان خودرا به قطع رابطه با انگلیسیها تشویق
میکرد و برای ترویج این نظریه و آماده ساختن افکار عمومی ، دو روزنامه
بنامهای «الهلال» و «البلاغ» تأسیس کرد ، و بهمین جرم دستگیر شد .
خود او ، وقتی که بجرم تحریک ملت به عدم همکاری ، محاکمه
می شد (۱۰ دسامبر ۱۹۲۱) این موضوعرا در دادگاه اظهار کرد . وی در
مدافعات خود گفت :

« تا کار بر این منوال است ، در حضور دادگاه و دولت آشکارا میگویم

۱- برای توضیح رجوع کنید به حاشیه ص ۱۱۹

که من این جنایت را مرتکب شده‌ام . اگر دولت نمیدانسته است اینک بداند : من بذر این گناه را در دل ملت پاشیده و عمر خود را وقف آبیاری و بارور ساختن آن کرده‌ام .. آری من این گناه را مرتکب شده‌ام و افتخار میکنم ، افتخار میکنم که نخستین مسلمانی هستم که از دوازده سال پیش ، ملت خود را بطور عموم باین گناه فراخوانده است .



شوکت علی

وهم در این دادگاه گفت :
« من در نطق خود توضیح دادم که آئین اسلام ، همکاری با دولت

انگلیس را در وضع کنونی ما ، تحریم کرده و قطع رابطه‌ی کامل با آنرا واجب شمرده است ، این همان ندای «عدم همکاری» بود که بعدها از حلقوم «مهاتما گاندی» خارج شد و « Noncooperation » نام گرفت .

.. « دولت میدانده من تازه با اصول و قواعد انقلاب آشنا نشده‌ام .. هنوز کودکی خردسال بودم که در این وادی قدم نهادم و در هجده سالگی در پیرامون آن مقاله نوشتم و سخنرانی کردم ، جوانی من در این راه بسر آمد ، همه جا و همه وقت ، ملت خود را آشکارا به انقلاب دعوت کردم و مطالبه‌ی حقوق مشروع را با آنان آموختم . مرا بدین جرم ، چهار سال زندانی ساختند ولی زندان نمی توانست از ادای وظیفه منصرف سازد ؛ با آنکه تحت مراقبتی شدید بسر می بردم ، فریاد بر آوردم و درملاء غم ، مردم را به شورش فراخواندم . من نمی توانم آرام باشم ، زندگی من برای انقلاب و مرگ من در راه انقلاب است :

« ان صلاتی و نسکی و محیای و مماتی لله رب العالمین »

.. « آشکارا میگویم ، روزنامه‌ی «الهیال» چیزی جز دعوت به آزادی یا مرگ نبود و نقشه‌ای که «مهاتما گاندی» بمنظور انگیزش روح مذهبی در جامعه‌ی هندو ، تعقیب میکند ، کاری است که «الهیال» در سال ۱۹۱۴ از آن فارغ گشته بود .

.. « من در اینجا نمی خواهم جنایتها و ستمگریهای شما را در مورد خلافت اسلامی یادآوری کنم ، این تبہکاریها بقدری معروف است که نیازمند یادآوری نیست ، ولی می خواهم بگویم که در این دو سال گذشته (پیش از آغاز نهضت گاندی) روز و شبی بر من نگذشته که این جنایتها را درملاء عام بر زبان نیاورده و پرده‌ی ریا و تزویر شما را ندریده باشم ، من با صدای

بلند غریو بر آورده و گفته‌ام: دولتی که خلافت اسلامی را لگدمال میکند و از جنایتها و بیدادگریهائی که در هند کرده ، پشیمان نمی‌شود ، هرگز لایق دوستی و همکاری فرزندان این آب و خاک نیست ، زیرا او با این عملیات، در شمار بزرگترین دشمنان اسلام و مسلمانان و همه‌ی مردم هند قرار دارد.

« دولت ، وضع بحرانی و غیر قابل نجات خود را ، باید از ناحیه‌ی خود بداند، این فقط گناه خود اوست و کسی جز او سزاوار ملامت نیست، زیرا من در سال ۱۹۱۸ از توقیف‌گاه خود، همه‌چیز را برای «لرد چمسفورد»^۱ نوشتم و احکام اسلامی را بدو گوشزد کردم .. » .

وی همچنین در یادداشت‌های خود این حقیقت را تکرار می‌کند و از سابقه‌ی خود در پیشنهاد «عدم همکاری» سخن می‌گوید.

می‌گوید : «بخاطر دارم که من نیز برنامه‌ای همانند این برنامه (پیشنهاد عدم همکاری) در مقالات روزنامه‌ی «الهلل» پیشنهاد کردم». چنانکه میدانیم روزنامه‌ی «الهلل» در ژوئن ۱۹۱۲ تأسیس شد و در سال ۱۹۱۵ - یعنی سالها پیش از آنکه گاندی تز «عدم همکاری» را پیشنهاد کند - توقیف گشت .

«مولانا محمود حسن» معروف به پدر هند (شیخ‌الهند) نیز در خطابه‌ای که در اکتوبر سال ۱۹۲۰ خطاب به مسلمانان ایراد کرد ، پس از تشویق آنان به عدم همکاری با انگلیس‌ها، چنین گفت :

« از خوشبختی ما است که هندوان نیز در این نهضت با ما شریک و همقدم شده‌اند، آنها دیگر پس از حوادث دلخراش و کشتارهای پنجاب ،

از حکومت انگلیسی دلسرد و نومید گشته‌اند و اینک برماست که این فرصت را مغتنم شماریم و از خدای بزرگ استعانت جوئیم ..» .

این شواهد و نمونه‌ها که ذکر شد کاملاً اثبات میکنند که مسلمانان، نخستین کسانی بودند که با نظریه‌ی عدم‌همکاری آشنا شده و پیش از آنکه این نظریه بوسیله‌ی گاندی مطرح شود و حتی در آن دورانیکه وی با دولت انگلیس همکاری میکرد، کم و بیش آنرا بمرحله‌ی عمل نهاده‌اند. نهایت آنکه گاندی آنگاه که این نظریه را مطرح کرد، بواسطه‌ی اکثریت قاطعی که بدنبال خود داشت و هم بواسطه‌ی شهرتی که بر اثر خدمات خود در جنوب افریقا، بدست آورده بود و علاوه، بواسطه‌ی روحیات عالی و برجسته‌ای که در او وجود داشت، به برکت این همه، توانست اکثریت جامعه‌ی هندو را نیز تحت تأثیر این فکر قرار دهد و بدینوسیله زعامت روحی ملت هند را احراز کند .. و در نتیجه نهضت عدم‌همکاری بنام او تمام شد و شهرتش در جهان پیچید .

بهمین دلیل بود که وقتی گاندی نظریه‌ی عدم‌همکاری را پیشنهاد کرد، مردم مسلمان زودتر از هر کس با وی همصدا شدند و با شور و حرارت بیشتری آنرا بمرحله‌ی عمل نهاده و بیش از دیگران در راه آن قربانی دادند.

همچنانکه قبلاً هم اشاره شد^۱ نهضت «نافرمانی مدنی» و هم اعلان جمهوریت هند نیز بوسیله‌ی مسلمانان - که بگفته‌ی «رومن رولان» بیباک‌ترین عامل ملت هند بودند و همه‌جا ابتکار عملیات جسارت‌آمیز را در

دست داشتند^۱ - پیشنهاد و شروع شد و در هر دو مورد، رهبران هندو ابتدا با تردید و تأمل به پیشنهاد مسلمین نگریسته و عاقبت پس از مدتی - کوتاه یا دراز - آنرا پذیرفتند .

استاد فتحی میگوید : « مسلمانان که عناصری پر جرأت و متهور بودند ، به نهضت ملی هند نیرو و نشاط می بخشیدند ، در هشتم ژوئیهی ۱۹۲۱ «کنفرانس خلافت» سر تاسر هندوستان ، اعلام داشت که « خدمت مسلمانان در ارتش دولتی حرام است» مسلمانان باین اندازه قناعت نکرده ، فکر «جمهوریت هند» و «نافرمانی قوانین دولتی» را نیز ایجاد کردند . « وهم او میگوید : «حزب کنگره ملی از لحاظ جرأت و شهامت بیای مجمع خلافت نمی رسید ، بدینجهت با برنامهی نافرمانی که توسط مجمع پیشنهاد شده بود موافقت نکرد و خود بر نامه‌ی دیگری که تاز «عدم مقاومت» را بنحو شدیدتری تبلیغ میکرد ، تنظیم و پیشنهاد نمود.»

نهر و میگوید^۲ : «جنبش ملی هند روز بروز نیرومندتر می شد و پی در پی دولت بریتانیا را بمبارزه میطلبید ، مسلمانان شیفتهی این جنبش بودند و بسیاری از آنان در صحنه‌ی مبارزات ضد استعماری نقش های حساس و مهمی بر عهده داشتند ، ولی عاقبت هندوها در نهضت ملی هند بر دیگران برتری یافتند . «

بنظر ما ، علت این برتری ، جز اکثریت قاطع هندوان چیز دیگری نبوده است ، با اینحال مسلمانان با وجود آنکه در اقلیت بوده اند - بقول نهر و - نقشهای حساس و اصلی را در اختیار داشته اند .

۱-- رجوع کنید به صفحات ۹۰ و ۱۸۷ کتاب «مها تماغاندی» نوشته‌ی :
رومن رولان ترجمه‌ی : محمد قاضی .

۲-- درص ۲۴۷ کتاب «از زندان تارياست» ترجمه عربی . (مؤلف)

وی اضافه میکند که « بسیاری از آنها میکوشیدند نهضت را در مسیری که موردپسند و مطلوب آنان است برآه بیندازند » .



موضوعی که باید مورد توجه باشد آنست که میان نهضت عدم همکاری - بدان صورتی که گاندی می خواست - و نهضتی که مسلمانان داعیه داشتند، تفاوت محسوسی موجود است ، بدینقرار که :

گاندی ، این نهضت را بصورت منفی محض می پسندید و مایل بود که بهیچ وجه اثری از زور و تعرض در آن دیده نشود ، بعقیده‌ی او هندیان می باید ضربات و حشیا نهی استعمارگر را با سکوت و تسلیم محض ، تحمل کنند و کوچکترین مقاومتی از خود نشان ندهند . چه آنکه مقاومت ، انحراف از اصول نهضت و نشان عدم درك کامل آنست . ولذا دیدیم که نهضت را در حالیکه به اوج شدت و هیجان رسیده بود متوقف ساخت . فقط باین دلیل که اهالی یکی از دهکده‌های کوچک هند، در برابر حملات بیرحمانه‌ی پلیس ، تاب تحمل نیاورده و به حملات وی پاسخ داده بودند . (شرح این جریان و اشکالاتی که بر آن وارد بود در یکی از فصول گذشته بتفصیل یاد شد) ^۱ .

ولی مسلمانان اینگونه نمی اندیشیدند ..

طرز فکر مذهبی مسلمین ، مستلزم آن بود که اولاً از هر گونه کمک و همکاری با استعمارگر بیگانه بپرهیزند یعنی : فرزندان خود را به مدارس انگلیسی نفرستند ، بدادگاههای انگلیسی مراجعه نکنند ، در ارتش آنان داخل نشوند - و اگر کسی قبلاً داخل شده است فوراً کناره گیری کند - و

خلاصه با اوامری که از طرف آنان صادر می‌شود مخالفت ورزند . و این همان « نافرمانی مدنی » است که وقتی مسلمانان خواستند آنرا بطور عمومی اعلام کنند ، حزب کنگره موافقت نکرد و در نتیجه ، تا چندی انجام آن بتأخیر افتاد .

وثانیاً هر گاه در نتیجه‌ی این نافرمانی - یا بهر علت دیگر - مورد تعدی و تجاوز قرار گرفتند ، باید متقابلاً از خود دفاع کنند و به حملات دشمن پاسخ گویند . زیرا اسلام - همچنانکه پیشتر گفته شد - با آنکه اخلاقیات نمونه و برجسته را در سر لوحه‌ی آموزشهای خود گنجانیده است و در عین حال از درمان مناسب برای مواردی که در خور اینگونه اخلاقیات و صفات نیست ، نیز غافل نمانده و بر مسلمان ، دفاع از جان و گوشمائی ظالم را لازم شمرده است . و این روش ، تنها روشی است که با توجه به طبایع گوناگون انسانها ، متناسب و منطقی و قابل کلیت می‌نماید .

گاندی از آنجا که در مسلمانان ، چنین طرز فکری را سراغ داشت ، هنگامیکه میخواست بر نامه‌ی « عدم تعرض » را اعلام کند ، از ناحیه‌ی مسلمانان نگران بود ، زیرا میدانست که آنان بر اثر تربیتها و آموزشهای مذهبی‌شان نمی‌توانند در برابر ظلم و تجاوز آرام بگیرند و وضعی منفی داشته باشند و بطور حتم ، گردن نهادن به بر نامه‌ی او - یعنی سکوت در برابر متجاوز و دفاع نکردن از خود بر آنان دشوار و غیر قابل تحمل خواهد بود و چه بسا ناگزیر با آن بمخالفت برخیزند و از مواد آن تخلف ورزند .

بر اثر همین طرز فکر بود که مسلمانان همیشه در پیشاپیش صفوف مبارزین قرار میگرفتند و عدد نسبی زندانیان و کشتگان آنها همواره بیشتر از هندوها بود .

مجله‌ی «رسالة الباكستان»^۱ عدد زندانیان مسلمان را در سال ۱۹۲۲ فقط از بمبئی ۲۸ هزار نفر نوشته‌است، بفرض آنکه این آمار صد در صد دقیق نباشد باز میتواند میزان شور و حرارت مسلمانان و عدد تقریبی زندانیهای آنان را نشان دهد.

بیگمان، تنها چیزی که موجب این فداکاریها می‌شد آن بود که مسلمانان به انگیزه‌ی روح مذهبی خود، که قربانی‌دادن در این راه را انجام وظیفه‌ای لذتبخش می‌شناسند، در صحنه‌ی مبارزه قدم نهاده بودند. ما، در آینده گفتار چندتن از رهبران مسلمان را بازگو خواهیم کرد، تا خواننده به میزان ایمان آنها به مبارزه‌ای که بالهام از آموزشهای مذهبی شروع کرده بودند، بیشتر آشنا گردد، فعلا در اینجا به يك نمونه بس میکنیم:

«مولانا ابوالکلام آزاد» در مدافعات خود - که پیشتر از آن یاد کردیم - گفت:

«آئین اسلام برای مسلمانانیکه مورد تعدی و ظلم قرار میگیرند، دو راه معین کرده است: یکی برای مقابله با دیکتاتوری زمامداران مسلمان، و راه دیگر برای مقابله با حکومتهای خارجی. اما در برابر زمامداران دیکتاتور مسلمان، وظیفه عبارتست از امر بمعروف و نهی از منکر و بازگو کردن حقایق و تقبیح عملیات جائرانه و جابرانه.. ولی در برابر دشمن خارجی، مسلمان باید اسلحه بدست گیرد و تا آخرین نفس بجنگد و بکشد یا کشته شود.. و در هر دو صورت، جامعه‌ی اسلامی

۱- شماره مخصوص «مجاهدات آزادیخواهانه‌ی مسلمانان شبه قاره‌ی

هند» مورخه مارس ۱۹۵۷. (مؤلف)

موظف است که برای فداکاری آماده باشد و مرگ را با آغوش باز استقبال کند...».



با این شواهد و قرائن انکار ناپذیر ، کاملاً آشکار میگردد که تز نافرمانی مدنی نه تنها تزی اسلامی و با قوانین و مقررات این آئین منطبق است، بلکه مسلمانان پیش از آنکه نهضت «نافرمانی» معروف درهند آغاز شود ، در اجتماعات خاص خود بدان عمل میکرده اند و اساساً نافرمانی از دولت انگلیس، روش معمولی زندگی آنها بوده است، بعدها یعنی درسال ۱۹۲۱ نیز که اعلان عمومی آن صادر شد ، آنها نخستین کسانی بودند که باشهامت و شوری فوق العاده ، آنرا پذیرفته و بدان عمل نمودند. و این یکی از مهمترین نقاط امتیاز مسلمانان از دیگر فرقه های هندی است.

هدف نهضت از نظر گاندی و مسلمانان .

یکی دیگر از نقاط امتیاز مسلمانان ، که باز از افکار دینی آنان الهام میگرفت، آن بود که از دیگر عناصر مبارز هند ، هدفی بزرگتر و عالیتر داشتند، این هدف عبارت بود از: خارج ساختن انگلیسیها از هند و بدست آوردن آزادی کامل و این امتیازی بود که دیگران حتی شخص گاندی از آن بی نصیب بودند .

بهترین نمودار این طرز تفکر و این هدف، نهضت «مولانا محمود حسن» و ارتباط او با ترکها بمنظور اخراج انگلیسیها است ، و چنانکه در گذشته ذکر شد کمیتهی «رولات» نیز جرم انقلابیون پیرو اورا، پایان دادن به حکومت بریتانیا در هند ، شناخته بود.

حتی مسلمانانیکه در حزب کنگره عضویت داشتند نیز غالباً نماینده ی

جبهه‌ی افراطی بودند و اصرار می‌ورزیدند که هدف‌کنگره باید استقلال کامل و جدائی از انگلستان، باشد.^۱

قبلاً گفتیم که مسلمانان اندیشه‌ی اعلام جمهوریّت هند را در سر داشتند و این نیز در حقیقت جز مطالبه‌ی «استقلال کامل» چیز دیگری نبود. عاملی که آنان را بر تعقیب از این هدف عالی و انحصاری بر می‌انگیخت دو چیز بود:

نخست آنکه مسلمین هند بیش از سایر فرقه‌ها و جمعیت‌ها، زیر فشار استعمار انگلیس واقع شده و طعم تلخ تسلط بیگانان را چشیده بودند، بطوریکه در فصول گذشته دیدیم از اوان تسلط کامل انگلیسی‌ها یعنی پس از انقلاب ۱۸۵۷ مسلمانان، تنها جمعیتی بودند که از همه‌ی امتیازات محروم مانده و در حقیقت میراث مادی و معنوی خود را از دست داده بودند و با اینوصف، طبیعی است که بیش از دیگران جرئت و جسارت ورزیده، در صدد باشند که یکبارہ مرز و بوم خود را از لوٹ وجود دشمن خونخوار و غاصب، پاک سازند.

دیگر آنکه دولت انگلیس بخاطر تثبیت موقعیت خود در هندوستان، در چند کشور اسلامی دیگر از جمله مصر و ایران و افغانستان بذر استعمار افشانده و یک سلسله عملیات جنایت‌بار استعماری را آغاز کرده بود:

در سال ۱۸۱۴ سرگور اوزلی^۲ سفیر انگلیس در ایران (و قهرمان عهدنامه‌ی گلستان!) که از ایران به «پترزبورغ» رفته بود، بدولت خود

۱- گواهی این مطلب درص ۱۵۱ این کتاب از گفتار «راجندر پراساد» رئیس جمهور سابق هند، آورده شد برای آگاهی بیشتر به ترجمه‌ی عربی کتاب وی ص ۱۶۱ مراجعه کنید.
(مؤلف)

۲- Sis Gore ouseley

چنین گزارش داد: من معتقدم که جهت امنیت سرحدات هندوستان، بهترین طرق سیاست این خواهد بود که ایران را در حال ضعف و وحشیگری و بربریت فعلی خود باقی گذاریم، تا اینکه سیاست و طرح دیگری اتخاذ کنیم»^۱

رالسون^۲ مأمور سیاسی انگلیس در افغانستان، در کتاب «انگلیس و روس در شرق»^۳ بصراحت میگوید که مقصود کلی ما از این اقدامات (یعنی عملیات استعماری انگلیسیها در افغانستان) آن بوده است که مملکت افغانستان در تحت امارت يك امیر مقتدر باشد که دوست صمیمی دولت انگلیس بشمار رود و باین وسیله دولت انگلیس می تواند از سرحدات شمال غربی هند ایمن باشد.^۴

همچنانکه کشور مصر نیز بخاطر اینکه ترعه‌ی سوئز، کلید راه هندوستان می شد و مورد توجه انگلیسیها بود، نتوانست استقلال خود را حفظ کند و از سال ۱۸۸۳ رسماً تحت الحمایه‌ی دولت انگلستان شد. و خلاصه بقول مؤلف کتاب «تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس» ممالک مجاور هندوستان یکی پس از دیگری قربانی هندوستان شدند و هرگاه این سیاست دنباله میداشت، دنیا باید قربانی هندوستان می شد.

مسلمانان هند که کم و بیش از این اوضاع باخبر بودند، می اندیشیدند که در صورتیکه هندوستان از یوغ اسارت آزاد شود و دولت انگلیس خود

۱- متن انگلیسی این گزارش را در کتاب «امیر کبیر و ایران» تألیف فریدون آدمیت. چاپ اول ج ۳ ص ۷۱۲-۷۱۳ به بینید.

۲- Rawlinson

۳- England and Russia in the East. P. 93

۴- تاریخ سیاسی ایران و انگلیس. جلد ۲ ص ۵۶۵.

را مجبور به ترك آن به بیند ، اشغال و استعمار این کشورها و ملت‌های ستمدیده و مظلوم ، برای او چندان سودی نداشت و با سانی نفوذ خود را از آن ممالک قطع خواهد کرد. لذا به انگیزه‌ی روح برادری اسلامی می-خواستند با مجاهدت‌های خود در راه آزادی هند ، آن ممالک استعمارزده را نیز نجات دهند .

بنابراین ، محرك آنان بر تعقیب از این هدف عالی و انحصاری ، گذشته از عشق به میهن ، يك احساس مذهبی عمیق و قوی بود ؛ آنها در حقیقت نه تنها برای خود ، بلکه برای همه‌ی مسلمانان جهان فعالیت و مجاهدت میکردند.

در همان اوقاتی که مسلمین ، بر آزادی کامل هندوستان همت گماشته و این هدف عالی بزرگ را تعقیب میکردند ، افراطی‌ترین اعضای هندوی کنگره به «خودمختاری» و استقلال داخلی هند قانع بوده و آرزوی بیش از آن را در سر نمی‌پروراندند :

جواهر لعل نهرو میگوید : «هنگامی که لوکامانیا تیلک^۱ از زندان خارج شد ، بکمک خانم بسانت^۲ گروه‌هایی بمنظور مطالبه‌ی استقلال داخلی ، تشکیل داد. وی از سرسخت‌ترین و افراطی‌ترین دشمنان انگلیس

۱- Lukamanya Tilak

۲- Aunie Besant وی یک نفر زن انگلیسی بود که بر اثر فریفتگی

شدیدی که نسبت به فلسفه‌ی هندی داشت ، پشت پا به معتقدات مسیحی زده و حتی به نجات هندوستان شتافته بود. مجاهدات این زن بزرگ در تاریخ معاصر هند کاملاً برجسته است و بر اثر همین مجاهدات هم بود که در سال ۱۹۱۷ به ریاست کنگره ملی هند برگزیده شد .

بود» و سپس میگوید: «وقتی «بسانت» برای دومین بار بزندان افتاد، از آثار زندانی شدنش یکی آن بود که پدرم و بسیاری از اعدایها، به گروه خواستاران استقلال داخلی پیوستند» یعنی جزو افراطیون شدند!! و این جریان مربوط به اواسط جنگ جهانی اول است.

بطوریکه ملاحظه میکنید، رهبر هندوی افراطیون: «تیلک» که بگفته‌ی «رومن رولان» در آن روز عوامل پیشرو نهضت هند، او را پیشوای خود میدانستند، در سال ۱۹۱۶ جز استقلال داخلی هندوستان، هدفی نداشته است، و از اینجا میتوان هدف میان‌هروها و اعضای معتدل‌کنگره را حدس زد.

خودگاندی، آن روز که نهضت خویش را آغاز میکرد، جز بر انداختن ستمگریها و پاره‌ای اصلاحات داخلی (که انگلیسیها در آغاز وعده‌ی انجام آنرا داده و سپس خلف وعده کرده بودند) هدفی نداشت.

نهر و، وضعیت گاندی را در سال ۱۹۲۴ که از زندان خارج شده بود، چنین توضیح میدهد^۱: «پدرم خواسته‌های طرفداران سواراج (آزادی و استقلال داخلی) را برای گاندی شرح میداد و میکوشید در صورتیکه نتواند کمک و همکاری او را نسبت بداینده‌ی جلب کند، لااقل او را وادار سازد که بر ضد آنها نظری ابراز ندارد، در آن روزها جمعی از جوانان پر شور و با حرارت‌کنگره، به درخواست «استقلال داخلی» همت گماشته بودند» سپس میگوید: «من بی اندازه مایل بودم مشکلی را که بر روحم سایه افکنده است حل کنم، میخواستم برنامه‌ی کار آینده‌ی گاندی را بدانم،

۱-- ترجمه‌ی فارسی کتاب «زندگی من» ص ۱۹۰ (چاپ اول) با اندکی

مذاکرات مادر جو هو برای قانع ساختن گاندی در مورد لزوم کمک به «سواراج» بجائی نرسید و در نتیجه ، اختلاف گاندی و پدرم همچنان باقی ماند و هر يك از آنها بیانیهای در روزنامهها منتشر کردند. من از نتیجهی این مذاکرات رنج میبردم زیرا میدیدم که گاندی هیچیک از تردیدهای روحی مرا زائل نساخته و بعادت همیشگی خود نخواسته است که بآیندهئی دور بنگرد و برنامه‌ای طویل‌المدت طرح کند .»

.. «بدین ترتیب، گاندی به ندای اعضای کنگره - که از او میخواستند هدف نهائی را معین کند - پاسخ نداد و بالاخره معلوم نشد که آیا باید برای استقلال کامل کوشید و اصلاحات داخلی را به بعدها موکول کرد ، یا آنکه باید راه حل متوسطی را در نظر گرفت که کمتر و بیمقدارتر و آسانتر از استقلال کامل باشد ؟ جمعی از اعضاء معتقد بودند که هدف نهائی باید استقلال باشد و بس و باید این هدف را بعنوان هدف کلی کنگره اعلام کرد، ولی دوستان اعتدالی‌ها - که خود را «احرار» می نامیدند، راضی بودند که همچنان بردگان بریتانیا باشند !!»

از مجموع این سخنان نهر و بخوبی برمی آید که اولاً گاندی در سال ۲۱ - ۱۹۲۰ که نهضت عدم همکاری را آغاز کرد بهیچ وجه در پی استقلال کامل و حتی استقلال داخلی (خودمختاری) نبوده و منظوری جز توجه دادن دولت انگلیس به سوء رفتاری که در هند بامردم می شد و یادآوری وعده‌هایی که در اثنای جنگ داده و بدان عمل نکرده بود، نداشته است. و ثانیاً حزب کنگره اساساً هدف روشنی که همه‌ی اعضاء بر آن متفق القول باشند نداشته است، بلکه فقط یکدسته از اعضای آن که جبهه‌ی افراطی را تشکیل میدادند ، سروصدای استقلال (و آنهم استقلال داخلی) را براه

انداخته بوده‌اند و بقیه‌ی اعضاء - یعنی اعتدالیها - حتی استقلال داخلی را هم مطالبه نمی‌کرده و بقول نهرو، به بردگی بریتانیا رضایت میداشته‌اند.

جبهه‌ی افراطی که اغلب افراد آنرا جوانان حزب تشکیل میدادند و «جواهر لعل نهرو» رهبری آنرا بعهدہ داشت، بخاطر هدف نسبتاً عالی خود، در میان توده، وجهه‌ی خوبی کسب کرد، بطوریکه توانست اخیراً پارا فراتر نهاده بفکر استقلال کامل بیفتد.

وضع کنگره تا سال ۱۹۲۸ بر همین منوال جریان داشت، در این سال کمیسیون تحت سرپرستی «موتی لعل نهرو» (پدر جواهر لعل)، قطعنامه‌ای تقدیم کنفرانس کلیه‌ی احزاب هند کرد. این قطعنامه در پیرامون مطالبه‌ی استقلال داخلی دور می‌زد و مشتمل بر قانون مفصلی برای هند بود. در کنگره‌ی ملی نیز، «موتی لعل نهرو» نطقی انقلابی ایراد کرد و در طی آن گفت: «وقت آن رسیده است که کنگره میان این دو خط‌مشی، یکی را بطور قاطع انتخاب کند: یا دنبال کردن روش انقلابی، بمنظور ایجاد تحولی اساسی در زندگی اجتماعی و سیاسی هند، و یا اکتفاء به اصلاحات سطحی با وسائل معمولی.»

نهرو پس از آنکه در کتاب خود از این قطعنامه نام می‌برد، اضافه میکند که: «کنگره، قطعنامه‌ی فوق را تصویب کرد و افزود که اگر دولت بریتانیا، قانون مندرج در این قطعنامه را در ظرف یکسال نپذیرد، کنگره از آن پس جز به استقلال کامل رضایت نخواهد داد» و سپس می‌گوید: «این مهلتی بدولت بریتانیا و اتمام حجتی مؤدبانه بود، ولی نسبت به ادعای استقلال کامل، عقب‌نشینی شمرده می‌شد.»

این سخن نیز بطور وضوح می‌نمایاند که کنگره تا سال ۱۹۲۸ بر مطالبه‌ی استقلال کامل مصمم نبوده بلکه حتی با آن مخالفت هم می‌ورزیده است.

در دسامبر ۱۹۲۹ دوره‌ی اجلاس‌یه‌ی کنگره در لاهور تشکیل شد و چون دولت بریتانیا بخواسته‌های حزب کنگره پاسخ صریحی نداده بود، اکثریت قاطع اعضاء، قطعنامه‌ی مربوط با استقلال و اقدام برای تحصیل آنرا تصویب کردند، این جلسه در آخرین شب‌ماه دسامبر ۱۹۲۹ تشکیل شده بود و قرار شد که روز ۲۶ ژانویه‌ی ۱۹۳۰ را بعنوان روز استقلال تعیین کنند و در آن روز خواسته‌ی کنگره را که استقلال کامل است، به همه‌ی ملت ابلاغ نمایند.

روز ۲۶ ژانویه فرا رسید، تظاهرات و جشنها از طرف ملت و عکس‌العمل‌های حاد و شدت‌ها و خشونت‌ها از طرف دولت شروع شد، توده‌ی ملت با شور و حرارت فوق‌العاده‌ی خود، بالاخره توانست گاندی را از عزلتگاه خارج سازد و روحیه‌ی منفی او را به فعالیت در راه آزادی و استقلال کامل، مبدل نماید.. و بدین ترتیب نهضت نافرمانی مدنی برای دومین بار آغاز شد...

استاد عقاد میگوید: « عناصر جوان، عاقبت پیروز شدند و گاندی بجز اینکه به خواسته‌ی اکثریت تن در دهد، چاره‌ای ندید. و از آن هنگام استقلال کامل بصورت هدف نهائی و مورد اتفاق مبارزین هند درآمد.» و این در سال ۱۹۳۰ بود.

گویا با این مقدمات کاملاً با ثبات رسیده باشد که تا پایان سال ۱۹۲۹ گاندی و هم حزب کنگره در صدد نبودند که از مبارزات خود برای بدست

آوردن آزادی کامل هند، استفاده کنند و فقط گروهی از جوانان حزب ،
اخیراً برای این منظور میکوشیدند .

موضوع قابل دقت و بررسی آن است که به بینیم گاندی و پیروانش
از این مبارزات ، چه هدفی داشتند؟ آیا این سخن درست است که هدف
نهایی گاندی استقلال هند بود، نهایت چون هنوز هند را آماده نمیدید ،
با طرفداران استقلال مخالفت میورزید و یا حداقل با آنان همکاری نمیکرد؟
ولی عاقبت اوضاع عمومی او را به اکراه و ادار ساخت که بخواسته‌ی آن
تن در دهد؟ آیا راستی اینچنین بوده است؟! .

این سخن بمناسبت ، انسان را بیاد موقعیت گاندی در هنگامیکه
نهضت «عدم همکاری» را ناگهان متوقف ساخت می اندازد و گفتار استاد عقد
را بخاطر می آورد که گفته است:

« لرد لوید^۱ که آن روز حاکم بمبئی بود، اعتراف کرد که گاندی در
سال ۱۹۲۲ بیش از یک گام کوتاه با آزادی هند فاصله نداشت» .

آیا متوقف ساختن نهضتی که در مرز پیروزی کامل قرار دارد به آن
وضع عجیب و ناگهانی ، چگونه و به چه چیز تفسیر می شود؟ آیا این عمل،
با مخالفت گاندی و یا بی تفاوتی او نسبت به مطالبه‌ی استقلال، مرتبط نیست
و این دو موضوع از یکجا سرچشمه نمیگیرد؟! .

چه بسا که این گمان ، فقط ناشی از کج فهمی و بدبینی باشد، ولی
بالاخره کسی که جریانات هند را بررسی میکند و معتقد است که باید از
مجموع این جریانات ، نتیجه‌ای کلی و قطعی بدست آورد ، حق دارد که

Lord Lloyb - ۱

این احتمال را نیز در شمار احتمالات دیگر، به حساب آورد .
بار دیگر تکرار میکنیم .. منظور ما آن نیست که از ارج و شأن
گاندی بکاهیم و یا موقعیت و اهمیت حزب کنگره را نادیده بگیریم ، چه ،
شاید واقعاً شرائط و مقتضیات خاص آنروز ، این روش را ایجاب میکرده
است . همه‌ی منظور ما آنست که خواننده ، از این بحث و از مجموع بحث
های پیشین ، به حقیقتی ناگفته و مکتوم ، دست یابد . . آن حقیقت
اینست که :

در میان مسلمانان هند، عناصری وجود داشتند که بحقیقت باید در
شمار پیشروان و طلایه‌داران نهضت تاریخی هندوستان بحساب آیند، اینها
همان کسانی بودند که سالها پیش از آنکه گاندی و یا حزب کنگره ،
اندیشه‌ی استقلال را همچون مرام و هدف نهائی مبارزات خود انتخاب
کنند، و حتی پیش از آنکه گاندی سند دوستی و اخلاص و فداکاری خود نسبت
به بریتانیا را باطل سازد.. در شرائط دشوار، همت به تحصیل استقلال گماشته
و در راه آن مبارزه‌ها کرده و قربانیها داده بودند. بالاتر آنکه مسلمانان
عموماً پیش از دیگران با نظریه‌ی «عدم همکاری» و «نافرمانی» آشنا شده
و بدان گردن نهاده و پیش از دیگران در راه آزادی ، سرمایه‌ی جان و
مال فدا کرده‌اند. و بالاخره با آنکه در اقلیت قرار داشتند، توانستند نهضت
را برنگ خود در آورند و حتی نام آنرا کلمه‌ئی مخلوط از عربی و اردو
انتخاب کنند و این نام آنچنان معروف شد که گاندی در نظرها و بیانیه‌های
خود آنرا بکار میبرد . این کلمه عبارتست از **با امان** که مرکب است از **با**
(حرف نفی در زبان اردو) و **امان** (که کلمه‌ئی عربی است)، یعنی عدم دوستی
و عدم همکاری .

یکی از جریان‌هایی که می‌تواند بر خونسردی و بی‌تفاوتی گاندی نسبت به ادعیه‌ی استقلال هند شاهدهی گویا باشد آن است که: پس از آنکه کنگره مسئله‌ی استقلال را پیش کشید و در ژانویه‌ی سال ۱۹۳۰ رسماً آنرا هدف مبارزه‌ی قرارداد ورهبری مبارزه‌را به گاندی که تزه از عزت‌گناه خود مراجعت کرده بود سپرد و گاندی اعلام کرد که بزودی «نافرمانی مدنی» را از نو آغاز خواهد کرد. پس از همه‌ی این مقدمات، گاندی نامه‌ای برای نایب‌السلطنه فرستاده و در آن نامه یادآور شد که حاضر است از نهضت نافرمانی صرف‌نظر کند، بشرط آنکه دولت خواسته‌های زیر را برآورده سازد:

- خرید و فروش و مصرف مشروبات الکلی را مطلقاً ممنوع سازد.
- حقوق کارمندان دولت را تقلیل دهد.
- مالیات زمینهای مزروعی را به نصف تقلیل دهد با این شرط که جمع‌آوری و بستن مالیات، با نظارت و کنترل قانونی انجام گیرد.
- هزینه‌های جنگی را به نصف تقلیل دهد.
- برای حمایت از کالا و منسوجات دستباف وطنی، تعرفه‌ی گمرکی وضع کند.

- جمیع زندانیان سیاسی را رها سازد.
- اداره‌ی «اطلاعات و تحقیقات» را بکلی تعطیل کند و یا لااقل از تسلط رعب‌آمیز آن بکاهد بطوریکه کنترل و مراقبت کارهای مردم، تا مرحله‌ی آزار و تعقیب نرسد.

- به مردم پروانه‌ی حمل اسلحه داده شود، البته اینکار با کنترل حزبی انجام خواهد یافت.
- مالیات نمک را الغاء کند.

این مواد هر چند شامل ضروری ترین نیازمندیهای ملت هند بود، ولی هر چه بود نمی توانست در برابر تعطیل و صرف نظر از نهضت نافرمانی، بهای ارزنده ای باشد. متأسفانه مهاجرت گاندی باین معامله رضایت داشت و حاضر بود که درازاء انجام مواد فوق، دیگر حتی يك کلمه در باره نافرمانی مدنی بر زبان نیاورد.

ولی دولت به خواسته های گاندی پاسخ مثبت نداد و در نتیجه کمیته ای اجرائی کنگره، در ۱۵ فوریه ۱۹۳۰ شروع نهضت نافرمانی را تصویب و مقرر ساخت^۱.

بطوریکه ملاحظه می کنید، در مواد فوق، چیزی که کوچکترین اشاره ای به درخواست استقلال داشته باشد، دیده نمی شود، با اینکه انتظار میرفت اکنون که استقلال کامل در بر نامه ی حزب کنگره قرار گرفته، گاندی نیز بجای همه ی این مواد، استقلال و رهائی از استعمار را - که برآستی تنها نیازمندی ملت هند و مایه ی رفع همه ی ناکامیهای آن مردم ستمکش و محروم بود - درخواست کند، و یا لاقلاً آنرا پیشاپیش همه ی مواد ذکر کند.. آیا این نادیده گیری و سهل انگاری را به چه چیزی میتوان حمل کرد !!؟

ادعا نمی کنیم که گاندی استقلال هند را دوست نمیداشت و یا بدان امیدوار نبود، همه ی سخن ما آن است که وی در آن تاریخ فقط بر اصلاحات داخلی همت گماشته و هنوز مبارزات خود را در راه تحصیل آزادی و استقلال بکار نینداخته بود.

۱ کتاب «گاندی» تألیف استاد فتحی رضوان ص ۲۹۲-۲۹۳.

(مؤلف)

این طرز فکر و روحیه‌ی گاندی، آنچنان مایه‌ی دهشت و شگفتی است که نهرو را نیز وادار به اعتراف میکند، وی در کتاب شرح زندگیش می‌نویسد:

« اعلامیه‌ی ۱۱ ماده‌ای گاندی، که برنامه‌ی او را به مطالبه‌ی پاره‌ای از اصلاحات سیاسی و اجتماعی منحصر می‌کرد، وضعیت ما را بشکلی دهشتناک دگرگون ساخت. با تعجب از یکدیگر می‌پرسیدیم معنی وفایده‌ی اینکار چیست که در همان هنگامیکه ما همگی داعیه استقلال داریم، ناگهان چند ماده‌ی اصلاحی از دولت درخواست کنیم؟ آیا کلمه‌ی «استقلال» برای گاندی دارای مفهومی دیگر است؟ در غیر این صورت پس معنای این عمل چیست؟ ..»

گمان می‌کنم جواب این پرسشها را در جای دیگر از کتاب نهرو میتوان یافت.. وی در آنجا که از نهضت «عدم تعرض» و «هدف گاندی از آن نهضت» بحث میکنند، می‌گوید:

« در آن روزها (سال ۱۹۲۰) مهمترین مسائل مورد بحث عبارت بود از: نابسامانی امور «پنجاب» و واقعه‌ی دایخراش کشتار صدها نفر هندی بدست سربازان انگلیسی در شهر امریتسر^۱، انقراض خلافت اسلامی بدست متفقین و بالاخره شروع جنبش «عدم همکاری» بمنظور پایان دادن به نابسامانیهای ملت هند. در این میان، مسئله‌ی «استقلال کامل» و یا «خود مختاری» برای عامه‌ی مردم چندان مطرح و مورد علاقه نبود زیرا گاندی همیشه از هدفها و ایده‌های بزرگ و مبهم، اجتناب می‌ورزید. .. شاید گاندی در سال ۱۹۳۰ نیز، همچنان استقلال را از هدفهای بزرگ و مبهم

میدانسته و از تعقیب آن اجتناب میورزیده است!! والبته فراموش نکرده ایم که جمع بسیاری از رهبران مسلمان، از دیرباز هدف مبارزات خود را «استقلال کامل» قرار داده و در راه آن با جدیت تمام، فعالیت میکردند.



در اینجا ذکر این نکته بی مناسبت نیست که گاندی آنگاه که بالاخره در سال ۱۹۳۰ نهضت نافرمانی را آغاز کرد و بعنوان اعتراض و ابراز مخالفت با «قانون نمک» با جمعی از پیروان خود، پای پیاده از احمدآباد بسوی دریا راه افتاد. «عباس طیب» رهبر مسلمان و پس از او «ساروجینی نیدو» شاعری هندو را، جانشین خود قرار داده و سفارش کرد در صورتیکه در این سفر بازداشت شود، به ترتیب ایندو نفر را بر رهبری مبارزه انتخاب کنند و پیروان خود را به متابعت کامل از آندو توصیه نمود.^۱

گاندی سرحد

در همان هنگام که دولت کاملاً بر اوضاع مسلط گشته و بوسیله ی زور و سر نیزه توانسته بود ملت را وادار به اطاعت سازد، در نواحی مرزی هند و مخصوصاً در میان قبائل سلحشور و مسلمان «پتانها» آشوب و انقلابی عظیم بر ضد دولت برپا بود، مسلمانان ایالت مرزی به رهبری «خان عبدالغفار خان» جبهه ای نیرومند تشکیل داده و در برابر حکومت مستبدانه و رعب-آمیز انگلیس، ایستادگی و مقاومت میکردند. نهر و در توصیف این رهبر جنگجوی مسلمان میگوید:

۱- کتاب «گاندی» نوشته ی فتحی رضوان. (مؤلف)

«.. از دهکده‌ای به دهکده‌ای می‌رفت و برای افراد آه‌نمین جمعیت سرخ پیراهنان پایگاه بوجود می‌آورد. این شخص و پیروانش، خاری در چشم دولت بودند. موقعیت و نفوذ او در ایالات مرزی، کمتر از موقعیت و نفوذ گاندی در سراسر هندوستان نبود، و اتفاقاً خیلی زود میان او و گاندی ارتباط برقرار شد و جمعیت سرخ پیراهنان به حزب کنگره پیوست.»

چنانکه از سخن نهر و برمی‌آید، قیام «عبدالغفار خان» در آغاز ارتباطی با گاندی و حزب کنگره نداشته و خود او با انگیزه گسیختن زنجیر استعمار بریتانیا و بدست آوردن استقلال، نهضتی بزرگ و خونین شروع کرده است و بعدها وقتی کارگردانان حزب کنگره استقلال را در برنامه‌ی خود قرار داده و نیروهای خود را در این راه بکار انداخته‌اند، با آنها همگام شده و عضویت کنگره درآمده است.

باز نهر و، در جای دیگر از کتاب خود می‌گوید: جمعیت «سرخ پیراهنان» و رهبرشان «عبدالغفار خان» حقی عظیم بر جنبش ملی هند دارند.»



از مجموع آنچه در این فصل نگاشته شد، نقش مسلمانان در نهضت «نافرمانی مدنی» و پیشروی آنان در گرایش به فکر تحصیل استقلال هند - که بیشک محرکی جز آموزشهای مذهبی و عواطف ملی آنان نداشته است - بخوبی آشکار میگردد.

۴

دوران طلائی مبارزات هند

سالهای پیش از ۱۹۲۲ را که نهضت نافرمانی برای نخستین بار
بوسیله‌ی گماندی اعلام و شروع شده بود، براستی میتوان دوران طلائی
مبارزات هند نامید.

در این دوران، هندوستان شاهد همبستگی و اتحادی بی نظیر میان
تمامی ملیت‌ها و نژادهای آن سرزمین - بویژه میان هندوان و مسلمانان
(که بزرگترین اقلیت‌ها را تشکیل میدادند) - بود و به برکت همین اتحاد

و تفاهم ، ملت توانست تا مرز پیروزی نهائی پیشروی کند .
چنانکه قبلاً یاد کردیم ، مسلمانان با الهام از عقاید مذهبی خود از
دیر باز ، با نظریه‌ی عدم همکاری آشنا بودند و بدینجهت زودتر از هر کس
به ندای گاندی پاسخ گفته و با شور و حرارتی بیشتر در راه عملی ساختن این
طرز فکر قدم نهاده و بیش از دیگران در این راه قربانی دادند .

البته در میان رهبران مسلمان ، کسانی همچون محمد علی جناح هم
یافت می شدند که به نظریه‌ی عدم همکاری نگریده و بر آن فائده‌ئی مترتب
نمی دانستند و معتقد بودند که قطع رابطه‌ی دانش آموزان با مدارس و
دانشگاههای دولتی و یا قطع رابطه‌ی مردم با آلات و ابزار جدید و مثلاً
اکتفا به چرخ ریسندگی دستی ، چه اثر مطلوبی می تواند داشته باشد ؟؟
اتفاقاً تاگور فیلسوف و شاعر بزرگ هندو نیز در این مورد با جناح هم عقیده
بود و بر نظریه‌ی عدم همکاری اعتراض میکرد و آنرا کاری لغو و بیهوده
میدانست ، وی در یکی از نامه‌های خود می نویسد :

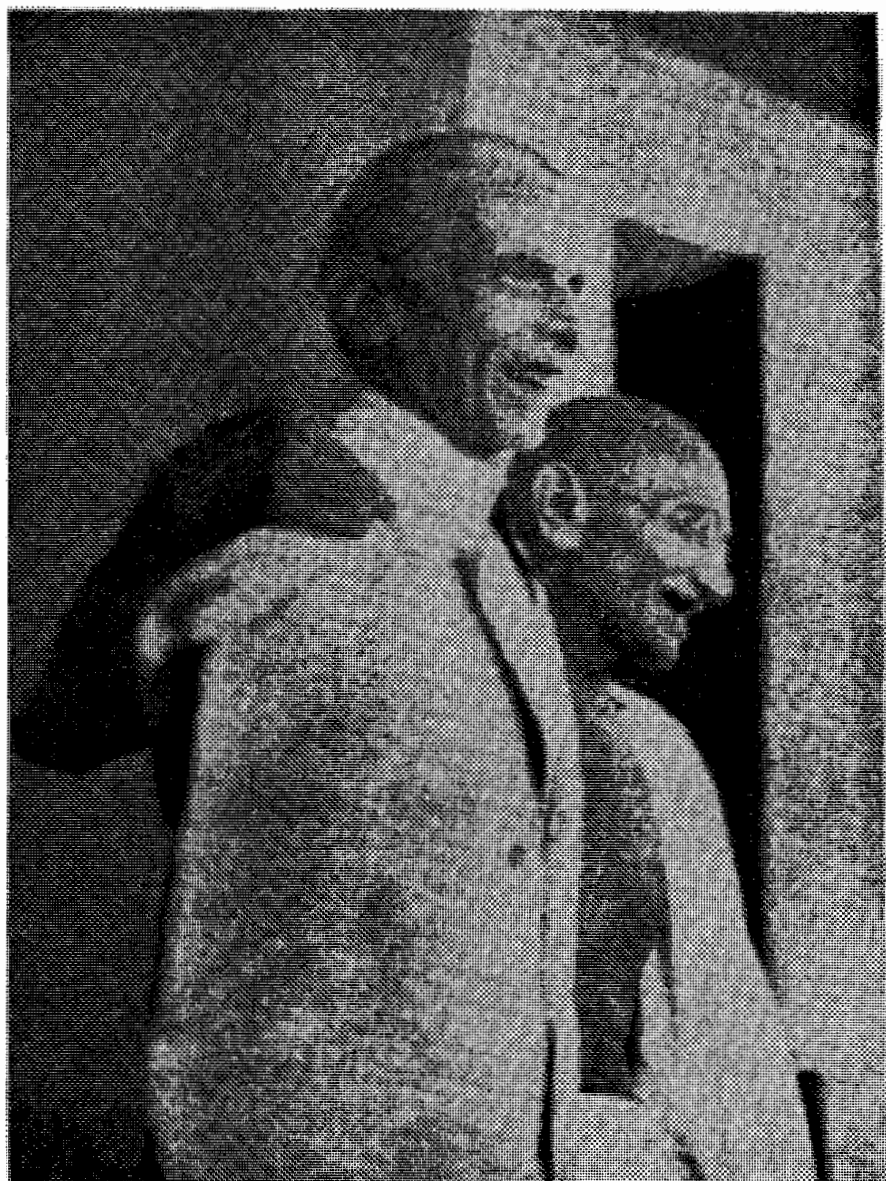
« بازی مضحك تقدیر را نگر که من به اینسوی دریاها آمده‌ام تا
برای همکاری فرهنگی شرق و غرب تبلیغ کنم و حال آنکه درست در همین
ساعت در آنسوی دنیا تبلیغ عدم همکاری میشود »^۱

عده‌ی دیگری نیز از رهبران با ایندو طرز فکر مشابهی داشتند.^۲
ولی این مخالفت‌ها نمی توانست در پایه‌ی استوار این جنبش ملی ،

۱- رجوع کنید به کتاب « مهاتما گاندی » نوشته‌ی « رومن رولان »
ترجمه‌ی محمد قاضی ص ۱۵۷ ببعد .

۲- دو تن از رهبران معروف هندو یعنی « لچیت رای » و « داس » نیز در
شماره مخالفان روش عدم همکاری بودند . نگاه کنید به شرح زندگی نهرو ص ۱۱۶
(چاپ اول) .

خللی وارد آورد ، مردم همگی در زیر يك پرچم گردآمده و اختلافات مذهبی و نژادی را بکلی کنارگذاشته بودند ، پیش از این تاریخ هیچگاه هند چنین روح همکاری و الفت و ودادی بنخود ندیده بود و پس از آن نیز هرگز ندید .



گانندی و جناح

اظهار همدردی و یگانگی گانندی با مسلمانان در نهضت خلافت ، معجزه‌ئی بود که توانست همه‌ی مسلمین را به دنبال او بکشد و در نتیجه ملت هند را یکپارچه و متحد سازد ، مردم از مشاهده‌ی این وحدت پرشکوه

که بر نیرومندی آنان افزوده و به هدف نهائی نزدیکشان میکرد ، غرق شعف بودند .

یکی از کسانی که نهضت ملی هندوستان را از نزدیک دیده و خود در آن شرکت داشته است ، شرح پاره‌ای از جریانات این دوره را برای من (مؤلف) بازگو می‌کرد ، وی در حالیکه تحت تأثیر یادآوری آن خاطرات شیرین قرار گرفته و به هیجان آمده بود چنین می‌گفت :

مسلمانان برای هندوئی که - برای اولین بار در تاریخ اسلام - در مسجد جامع دهلی بر فراز منبر رفته و برای حضار - از مسلم و هندو - سخن میگفت ، ابراز احساسات میکردند^۱ . هندوان نیز متقابلاً مسلمانان را در معابد خود به گرمی می‌پذیرفتند . با آنکه پیش از آن تاریخ هر فرقه‌ئی فرقه‌ی دیگر را نجس دانسته و بمراکز خود راه نمیدادند . الفت و یگانگی این دو دسته تا آنجا رسید که هندوها در روز عید قربان ، گاوی را به زینتها آراسته و به آئین مذهبی مسلمانان قربانی کردند . این عمل با توجه به اینکه گاو از بزرگترین مقدسات همه‌ی فرقه‌های هندو است ، نشانه‌ی کمال از خودگذشتگی در برابر خواسته‌های مشترك ملی و بزرگترین نمونه‌ی الفت و یگانگی و همبستگی پیروان دو مذهب در راه میهن بود . هندوها بر راستی کارنمایانی کرده بودند ، ولی مسلمانان نیز از آنان دست‌کمی نداشتند ، بویژه این فداکاری بزرگ ، بشدت آنرا تحت تأثیر قرارداد و موجی از عواطف و احساسات در آنان برانگیخت و لذا اعلام

۱- گاندی نیز در خاطرات خود از این واقعه‌ی جالب یاد می‌کند . رجوع کنید به فصل : « آن هفته‌ی فراموش نشدنی » از کتاب « تجربیات من باراستی » یا شرح زندگی گاندی بقلم خودش ص ۳۹۹ .

داشتند که از این پس در سرتاسر هند دست به کشتار «گاو» نخواهند زد و این سنت مذهبی را فراموش خواهند کرد. افراد معدودی هم که حاضر نبودند به آسانی از این عمل دست بردارند، از طرف قاطبه‌ی مسلمانان مورد حمله قرار گرفتند و حتی یکی از بزرگان مسلمان که قصد داشت دوباره این سنت را احیاء کند، بوسیله‌ی همکیشان خود تهدید به قتل شد.

راوی این داستان که خود شاهد همه‌ی جریانات بوده است می‌گفت: اگر نهضت به همین حال پیش می‌رفت بیشک دولت بریتانیا بزانو درمی‌آمد و به همه‌ی خواسته‌های ما تسلیم می‌شد.

من این اظهار نظر را مبالغه‌آمیز پنداشته به آسانی حاضر نبودم آنرا بپذیرم تا اینکه در کتاب «غاندی حیات و جهاد و تعالیم» نوشته‌ی محققانه‌ی استاد عباس عقاد به جمله‌ئی برخورد کردم که شاهد قطعی وزنده‌ی این اظهار نظر است. وی می‌گوید: «لرد لویید که در آن هنگام حاکم بمبئی بود، شهادت داد که گاندی در سال ۱۹۲۲ بیش از یک گام کوتاه با آزادی هند فاصله نداشت.»

نهر و در شرح جریانات آن دوره می‌نویسد:

«بسیاری از اشخاصی که تا آن زمان از فعالیت سیاسی یا از نهضت کنگره دور و جدا مانده بودند تحت تأثیر شوق انگیز و هیجانی که همه را در بر گرفته بود قرار گرفتند و به زندانها کشیده شدند. از جمله دیده می‌شد که کارمندان دولت هند، هنگام مراجعت از ادارات خود بر اثر کشش جریان به زندان کشیده می‌شدند و خانواده‌های خود را از یاد می‌بردند.. بقراریکه معلوم گردید در طی دو ماه دسامبر ۱۹۲۱ و ژانویه‌ی ۱۹۲۲ در حدود سی هزار رأی محکومیت به زندان برای شرکت کنندگان در نهضت

«عدم همکاری» صادر گردید . اما هر چند که اغلب سران و مبارزان فعال در زندانها بودند رهبر عالی ما ، مهاتما گاندی بیرون بود..^۱
در جای دیگر میگوید :

« هر چه هیجان ملت بیشتر زبانه می کشید ، روحیهی دولتیها ضعیفتر می شد ، فرماندهان دولتی بکلی گیج شده بودند و نمی توانستند بفهمند که چه پیش آمده است. احساس میکردند وضعیتی که از هند بخاطر دارند بکلی دگرگون شده و جای خود را به وضعی کاملاً تازه داده است.

« در سر تا سر کشور، روح دشمنی جدیدی نسبت به انگلیسیها موج می زد ، ترس از دلها رفته و بزرگترین پشتوانه و پشتیبان دولت یعنی هیبت امپراطوری بریتانیا ، بکلی درهم فرو ریخته بود، بکار بردن اسلحه، مردم را جری تر می ساخت و بر شدت و قدرت مبارزه می افزود . دولت پیش از آنکه تصمیم حادی دربارهی رهبران بگیرد، مدتها در حال تردید و نگرانی بسر میبرد زیرا از عاقبت کار هیچ اطمینان نداشت، نمیدانست که آیا می توان به ارتش اعتماد کرد یا نه؟ و آیا افراد پلیس، اوامر مافوقها را اطاعت خواهند کرد یا خیر؟ « لرد ریدینگ » نایب السلطنه ی هند ، در دسامبر ۱۹۲۱ رسماً اعتراف کرد که دولت در کار خود متحیر است و نمیداند چگونه باید رفتار نماید . بسیاری از مسئولین انگلیسی هند ، از کثرت ضربات کوبنده ای که بر اعصابشان وارد آمده بود دیگر اعصاب سالم نداشتند و نمی توانستند درست فکر کنند ، جنبشی بزرگ سراسر کشور را فرا گرفته بود و مهم آنکه ، روح آرامش و سکون و عدم خشونت که در این جنبش

۱ - کتاب « زندگی من » ترجمه ی محمود تفضلی ص ۱۳۶ و ۱۳۷ (چاپ اول) .

وجود داشت، امکان هر گونه معارضه و شدت عمل از طرف دولت را، از بین می برد. افراد معمولی انگلیسی می اندیشیدند که «عدم همکاری» پوششی است که در زیر آن عملیات سری کو بنده تر و دامنه دارتری پنهان است و طولی نخواهد کشید که آتش آن شعله ور شده و سرتاسر هند را منقلب خواهد ساخت..»^۱

بدین ترتیب هیبت و عظمت بریتانیا در نظر هندیان بکلی از بین رفته و ملت زمام سر نوشت را بدست گرفته بود، فقط يك ضربت قاطع و مدبرانه لازم بود تا حکومت انگلیسی را که پناهگاه و پشتیبانی بجز ۲۰ هزار سپاهی اشغالگر نداشت، سرنگون سازد و پس از آن دیگر پیروزی نهائی مسلم بود؛ هند بکلی آزاد می شد و لااقل به مرز آزادی کامل می رسید.. ولی متأسفانه این ضربت قاطع فرود نیامد و در نتیجه سر نوشت هند در مجرای دیگری قرار گرفت. اینك باز شرح جریان را از نهر و بشنوید:

« در اول فوریه سال ۱۹۲۲ ناگهان اتفاق غیرمنتظره ئی روی داد. ما، درزندان با شگفتی و تعجب زدگی اطلاع یافتیم که گاندی جی مقاومت عمومی را لغو کرده است و بدین ترتیب مبارزه را از سلاح برنده و در عین حال مسالمت آمیزش محروم ساخته است..»

« دستور توقف مبارزه، در لحظه ئی که به نظر میرسید ما مواضع خود را تحکیم کرده ایم و در تمام جبهه ها پیشرفتهائی بدست آورده ایم، ما را خشمگین می ساخت، اما در وضعی که ما بودیم یأس و خشم اثر زیاد نداشت. مقاومت عمومی مردم قطع گردید. نهضت «عدم همکاری» کم کم

۱- ص ۱۲۴ «زندگی من» چاپ اول (چون ترجمه ی عربی با ترجمه ی

فارسی اختلاف داشت عیناً ترجمه ی عربی برگردانیده شد).

جهش و قدرت خود را از دست داد. دولت پس از ماهها نگرانی واضطراب، دوباره براحتی نفسی کشید و برای اولین بار توانست ابتکار عملیات را در دست گیرد. چند هفته بعد دولت، گاندی جی را نیز بازداشت کرد و به حبس طویل‌المدتی محکوم ساخت»^۱

نهر و در فصل دیگری از کتابش، تحت عنوان «عدم خشونت و نظریه‌ی شمشیر» می‌نویسد:

« متوقف شدن ناگهانی نهضت ما، طبعاً در تمام سران اصلی و عمده‌ی کنگره، غیر از خود گاندی جی تأثیر فراوانی گذاشت، پدرم که در زندان بود سخت منقلب شد. بدیهی است که ناراحتی روحی در میان جوانان خیلی شدیدتر و بیشتر بود. چیزی که ما را ناراحت میکرد فقط درهم شکستن امیدها، در گرما گرم مبارزه‌ی امیدبخش نبود بلکه مخصوصاً دلیل این توقف و نتایجی که ممکن بود از آن حاصل شود بیشتر اسباب تأثر می‌شد.^۲ بدین ترتیب، نهر و انتقادی تلخ و زننده و ضمناً منطقی و معقول بر روش گاندی وارد می‌آورد. برآستی کشته شدن چند نفر انگلیسی تجاوزگر، در راه آزادی هند تا چه حد شایسته‌ی تأسف و تأثر است؟ آیا این پذیرفته است که کشته شدن عده‌ی معدودی افراد متجاوز، تا این پایه موجب آشفتگی و ناراحتی گردد، ولی صدها هزار تن فرزندان مظلوم هند که از آغاز ورود انگلیسیها به این سرزمین، قربانی مطامع آنها شده‌اند، بدست فراموشی سپرد شوند؟ چگونه می‌توان عذابها و شکنجه‌هایی را که يك ملت بزرگ تحمل کرده نادیده گرفت و آزادی و انسانیت از دست رفته‌ی او را بچیزی

۱- «زندگی من» ترجمه‌ی محمود تفضلی ص ۱۳۷ (چاپ اول).

۲- ص ۱۳۶ همان کتاب.

نشمرد ولی کشته شدن چند سرباز انگلیسی را ، آنهم در قریه‌ئی دوردست و بدست مردمی که از جان خود دفاع میکرده‌اند ، اینهمه دارای اهمیت و بزرگ دانست؟؟ چگونه می‌توان به آسانی این حقایق را فراموش کرد و نهضتی را که به اعتراف دشمن ، در سایه‌ی اتحاد و برادری هندو و مسلمان به ثمر رسیده و در آستانه‌ی پیروزی است ، متوقف ساخت؟! ..

مسلمانان ، در حقیقت نخستین بانیان نهضت هند بودند . بطوریکه اساساً میتوان نهضت هند را نهضت آنان دانست . خسارتی که آنان از طرف دشمن تحمل کرده و قربانی گرانقیمتی که آنان داده بودند - یعنی حکومت از دست رفته‌ی هند - به آنها حق میداد که بیش از دیگران در انتظار لحظه‌ی پیروزی بوده و این آرزو و رؤیای شیرین را در جان خود پیوراندند و موقعیت خود را نزدیکتر به بینند . و به همین قیاس ، از تعطیل مبارزه که در حقیقت طلایه‌ی شکست بوده ، بیش از دیگران دلسرد و نومید گشته و همچون دیگر سران نهضت ، عمل‌گاندی را نمی‌توانستند تحمل کنند .. خلاصه همه از این اقدام عجیب در حیرت فرو رفته و انگیزه‌ی این کار را از خود می‌پرسیدند و هر کسی بگونه‌ای آنرا تأویل میکرد .

شکفت آنکه ، آن انگیزه‌ی روحی و معنوی که گاندی را از پیش آمد قریه‌ی چوری‌چورا و کشته شدن چند نفر انگلیسی ، این اندازه عصبانی و وادار به تعطیل نهضت می‌سازد ، چند سال پس از آن بطوری ضعیف و بی‌اثر می‌شود که از حمله‌ی وحشیانه‌ی سپاهیان هندی به کشمیر و حیدرآباد و جونا گده و کشتار دسته‌جمعی مسلمانان در حین تقسیم هند ، چندان متأثر و متألم نمیگردد . البته انکار نمی‌کنیم که قیافه‌ی روحانی گاندی و جلوه‌ی معنویتش در چند مورد دیگر نمایان شد و از خونریزیها و کشتارهای دیگری

جلوگیری کرد .



یکی از هندیانی که خود در جریان نهضت هندوستان ، همکاری و دخالت داشته است ، قطعنامه‌ی گاندی (درمورد تعطیل نهضت) را برای من (مؤلف) تفسیر میکرد ، میگفت : « گاندی می‌اندیشید که نهضت ملی هند بزودی به ثمر خواهد رسید ، و چون مسلمانان در این نهضت عمومی ، تبری داشته‌اند ، برای سابقه‌ی بیشتری در فعالیت و مجاهدت و ترویج آن می‌باشند ، بالطبع پس از پیروزی نیز تقدم و برتری خود را حفظ خواهند کرد و در نتیجه ، همان شوکت و عزت پیشین را بدست خواهند آورد .. و این چیزی نیست که یک فرد هندو - اگر چه این فرد ، گاندی باشد - باسانی بدان رضایت دهد . »

این سخن - باهمه‌ی غرابت و بیسابقگی - چندان از حقیقت دور نمی‌نماید زیرا بگفته‌ی خانم « امینة السعید » - گاندی علیرغم صفات و ملکات پسندیده‌اش ، هندوئی متدین و متعصب بود و این تعصب مذهبی او ، در مواردی مانع از تفاهم دوفرقه‌ی متخاصم هندو و مسلمان می‌شد.

برای نمونه میتوان رفتار او را در سال ۱۹۱۸ هنگامیکه در چند ناحیه‌ی هندوستان ، بر سر مسئله‌ی قدیمی گاوکشی ، شورشها و عملیات ظالمانه‌ی علیه مسلمانها برافزوده بود ، بیاد آورد ، وی در آن موقع صریحاً اعلام کرد که : « هندوها ولو با زور شمشیر باشد ، مسلمان و مسیحیان را وادار خواهند کرد که از کشتن گاو ، احتراز جویند »^۱

۱- کتاب « قائد اعظم » نوشته‌ی « هکتور بولیتو » ترجمه‌ی سید غلامرضا

سعیدی . ص ۱۲۹ .

گانندی ترجیح میداد که هند همچنان تبعه و مستعمره‌ی انگلستان باشد ولی مسلمانان حکومت آنرا بدست نگیرند. این عقیده با توجه به دوستی عمیق او نسبت به دولت بریتانیا کاملاً آشکار می‌گردد.

زیرا بطوریکه در فصول گذشته دیدیم، وی تا سال ۱۹۲۰ با دولت انگلستان همکاری میکرد و پس از آن تاریخ یعنی پس از آنکه نهضت «عدم همکاری» را طرح کرد باز منظورش جدائی کامل از دولت انگلیس نبود و تا سال ۱۹۳۰ هدف وی از مبارزات، فقط ایجاد يك سلسله اصلاحات سطحی و جزئی بود و در این مدت حتی يك کلمه که با صراحت یا بطور اشاره بفهماند که وی در پی استقلال کامل و جدائی از امپراطوری بریتانیاست بر زبان نرانده بلکه همیشه در داخل کنگره با این فکر مبارزه میکرد، تا اینکه بالاخره پس از دلسردی و نومیدی از انجام وعده‌های دولت انگلیس و هم بر اثر اصرار و پافشاری گروه جوانان کنگره، ناگزیر پذیرفت که بجای «خود مختاری» استقلال کامل را هدف مبارزه قرار دهد.

خود او، در نامه‌ئی که در سال ۱۹۲۰ به نایب السلطنه نوشت، دوستی و وفاداری خود را نسبت بانگلیس تأکید کرد، وی نوشت: «دوراه بیشتر برای من باقی نمانده است: یا از انگلستان ببرم و ی‌نا اگر هنوز به مزیت مشروطیت بریتانیا بر سایر حکومت‌های مشروطه اعتقاد داشته باشم دولت را مجبور سازم که حق ما را بدهد. باری من هنوز به مزیت مشروطیت بریتانیا معتقدم و به همین جهت است که عدم اطاعت را توصیه می‌کنم»^۱

۱- «مهاتما گانندی»، نوشته‌ی رومن رولان. ترجمه‌ی محمد قاضی. ص ۹۴.

رومن رولان^۱ نویسنده‌ی فرانسوی، باهمه‌ی علاقه‌ی ارادت‌آمیزی که به مهاتما دارد، در تفسیر این سخن می‌گوید: گاندی حتی در این لحظه‌ی بحرانی مایل نیست از انگلستان قطع علاقه کند و امیدوار است با طغیان قانونی بتواند دولت انگلستان را از کرده‌ها نادم سازد. و سپس چنین اظهار نظر می‌کند: « این غرور کورکورانه‌ی امپراطوری بود که نگذاشت يك تبعه‌ی بزرگ برای دولت انگلستان باقی بماند و گرنه گاندی منظورش جدائی از انگلیس نبود»^۲.

این سخن ممکن است بر آن‌ها که به عظمت گاندی ایمان دارند، گران بیاید، ولی در خلال حوادث هندوستان، گواهی‌های دیگری نیز بر این مطلب می‌توان یافت. تردیدی نیست که گاندی به دولت بریتانیا مؤمن بوده و در راه مصالح آن کوشش و مجاهدت می‌کرده است. و شاید بر اثر همین طرز فکر است که هندوستان پس از استقلال نیز، همواره میکوشیده است خود را در شمار دول مشترک‌المنافع (کامنولث)^۳ نگاه دارد.

باید توجه داشت که هواخواهی و دوستی گاندی نسبت به دولت انگلیس، نمی‌تواند گاندی را لکه‌دار کند و برای او نقطه‌ضعفی اساسی بشمار آید. در مصر عده‌ئی از رهبران ملی، به نفع دولت عثمانی با انگلستان می‌جنگیدند و می‌خواستند که نفوذ انگلیس را در مصر قطع کنند تا دستگاه خلافت عثمانی بتواند بحکومت خود ادامه دهد، با اینکه ترک‌ها نیز همچون انگلیسی‌ها در مصر مردمی بیگانه بودند. امروزه

۱ - Romain Roland

۲ کتاب «مهاتما گاندی» رومن رولان. ص ۹۴.

۳ - Common Wealth

با اینکه طرز فکر آنان - که لزوم کوشش برای ابقای يك حکومت بیگانه است- در نظر ما طرز فکری پسندیده نیست با اینحال به عظمت آنان اعتراف کرده و مجاهدتهای آنان را می ستائیم ، زیرا معتقدیم که شرائط خاص آن زمان چنین طرز فکر و روشی را ایجاب می کرده است . از کجا که گاندی نیز وضعی مشابه رهبران انقلاب مصر نداشته و ترجیح حکومت انگلیس را بر حکومت مسلمانان ، بصره و صلاح هند نمیدانسته است؟ بنا بر این ، دوستی و همکاری صوری و معنوی گاندی با انگلیس نمی تواند لکه‌ی ننگی بر دامان وی باشد . با این بیان ، اظهار نظر آن رهبر هندی در باره‌ی گاندی ، چندان غریب و بعید نمی نماید .

موضوع دیگری که باید از نظر دور نداشت آنست که اخلاقیات بر جسته و نمونه‌ی گاندی چیزی است و آراء و عقاید سیاسی وی چیز دیگری... جلوه‌های انسانی و درخشندوی روح بزرگ گاندی ، مستلزم آن نیست که افکار سیاسی او نیز همه جا موجه و صحیح و معقول باشد . از باب مثال همین پیشنهاد او به ملت و دولت انگلیس در جنگ دوم جهانی- که در فصول گذشته از آن یاد شد^۱ - بهمان نسبت که از لحاظ اخلاقی ، کاری جالب و در خور ستایش مینمود، از جنبه‌ی سیاسی و عملی ، کاری بیهوده و بقدری دور از واقع بینی بود که نه تنها نایب السلطنه و اعضای دولت ، بلکه رهبران و ملت هند را نیز که همه فریفتگان گاندی بودند ، به استهزاء و انکار وادار کرد .

بنا بر این جای تعجب نیست اگر می بینیم گاندی نهضتی بزرگ را

۱ - ص ۱۳۲ همین کتاب .

بخاطر پیشامدی کوچک متوقف می‌سازد و از این رهگذر کوشش و مجاهدت ملتی را بر باد میدهد و برای دولت زمینه‌ی انتقام فراهم می‌آورد. یکی از نتایج این اشتباه آن بود که خود او با فاصله‌ئی کوتاه بازداشت و به ۶ سال زندان محکوم شد و آنگاه که در سال ۱۹۲۴ (پس از گذشتن دو سال از دوران محکومیت) آزادگشت دیگر از آن وحدت‌والفت شکوهمند، اثری بر جای نمانده بود.

۵

اختلاف هندو و مسلمان

چنانکه در فصل پیش دیدیم ، نهضت عدم همکاری ، با نیروی شگرف اتحاد مسلم و هندو ، ضربتی شکننده بر پیکره‌ی حکومت انگلیس در هند ، وارد آورد و اگر عمل غیر مترقب گاندی یعنی تعطیل جنبش نافرمانی ، اتفاق نمی‌افتاد ، این نهضت با شکست کامل بریتانیا خاتمه می‌یافت . ولی با تعطیل نهضت « نافرمانی » برای انگلیسیها که ناگهان بخود آمده بودند فرصتی دست داد که خسارت‌های گذشته را جبران

کرده و فعالیت‌های مزورانه‌ای را در راه ایجاد اختلاف و تعقیب نقشه‌ی معروف «تفرقه بینداز، حکومت کن» شروع کنند و بوسیله‌ی این سلاح کوبنده و مهیب، زمینه‌ئی فراهم آورند که دیگر هرگز هندوستان روی چنین وضعیت درخشانی را بخود نبیند و دولت بریتانیا را به قطع ید از گل سرسبد مستعمرات، تهدید ننماید.

اتفاقاً فرصت مغتنمی بود؛ همه‌ی رهبران در زندانها بسر می‌بردند و ملت همچون رمه‌ی بی‌شبان، بدون هدف به هر سو می‌رفت؛ میدان برای انگلیسیها و مزدوران و همکارانشان خالی بود، لذا به آسانی و بدون دغدغه، زهر تفرقه را تا اعماق جان ملت فرو ریختند و آن گروه یکپارچه و متحد را متلاشی ساختند.

هنگامیکه رهبران از زندان خارج شدند، وضع تأسفانگیزی در برابر خود دیدند: کاخ با عظمتی که بکوشش فراوان پرداخته و همچون کوهی استوار در برابر هجوم دشمن نهاده بودند، به خرابه‌ئی تبدیل یافته بود که نشانی از آبادی در آن برجای نمانده و طوفان و آتش، بنیاد آنرا برانداخته بود، توده‌ی هندی آنچنان در دریای نفاق و اختلاف دست و پا می‌زد که از نهنگ مهیب بریتانیا بکلی غافل مانده و دشمنی دیرین و خونین را فراموش کرده بود.

قهرمان این بازی جنایت‌آمیز «لرد ریدینگ» نایب‌السلطنه‌ی هند بود، و آنچنان جالب و ماهرانه نقش خود را بیابان رسانید که هنگام مراجعت به انگلستان رسماً مورد تقدیر دولت و پارلمان و مطبوعات قرار گرفت.

یکی از هندیانی که معاصر این جریان بوده است، نقل میکرد

که نایب السلطنه برای انجام نقشه‌ی خود «سوامی شرادانند»^۱ را که از رهبران متعصب هندو و زعیم حزب «آریا ساماج» بود، با خود همراه کرد. چنانکه پیشتر هم اشاره کردیم این حزب از آغاز بمنظور احیاء هندوئیزم بوجود آمده بود و مؤسس آن که یک روحانی هندو بنام «دایاندا ساراسراتی» بود روحیه‌ی ناسیونالیسم مذهبی و ضد اسلامی داشت، طبق مرامنامه‌ی این حزب، مسلمانان مردمی بیگانه و اشغالگر بودند که می‌بایست از هند اخراج شوند و هند به رنگ باستانی هندو درآید. نایب السلطنه «سوامی شرادانند» را که رهبر این حزب بود، پیش از سرآمدن مدت محکومیتش از زندان آزاد ساخت و پول زیادی در اختیار او گذارد که بدانوسیله آتش اختلاف را میان هندوان و مسلمانان شعله‌ور گرداند. طبیعی است که نه دولت و نه این شخص و نه حزب متعصب «آریا ساماج» از وحدت و الفت این دو فرقه رضایت خاطر نداشتند.

زمینه برای ایجاد اختلاف کاملاً آماده بود: در پاره‌ئی از مناطق هندوستان، برخی گروه‌های مسلمان می‌زیستند که علیرغم ادعا و نام

۱- بنظر می‌رسد که ماجرای ترور این شخص در سال ۱۹۲۶ که نهر و بالحنی تلخ از آن یاد می‌کند، با اقدام جنایت آمیزی که در متن کتاب به‌وی نسبت داده شده بی‌ارتباط نبوده است، باین معنی که یکفرد وطنپرست هندی که به مصالح میهن خویش و اتحاد فرقه‌های مذهبی عشق می‌ورزیده و از طرفی جریان بالارا در مورد شرادانند می‌دانسته است، به‌انگیزه‌ی انتقام از وی به این کار دست زده است. گوا اینکه نهر و بر طبق روش خاص خود در این مورد نیز می‌کوشد همه‌ی گناه‌ها را به گردن تمایلات مذهبی بیندازد ولی با توجه به اینکه «شرادانند» خود یکفرد کاملاً مذهبی و دارای تمایلات تند هندوئی بوده است، این اظهار نظر چندان صحیح بنظر نمی‌رسد.

اسلامیت، تحت تأثیر بعضی از عادات باستانی هندوها بوده و هنوز نشانی از هندوئیسم داشتند. این شخص به سراغ آنان رفت و بساط تبلیغ و ترویج را در میان آنان گسترده کرد.

فتنه از این نقطه آغاز شد .. مسلمانان از جریان اطلاع یافتند و مبلغین مسلمان برای جلوگیری از ارتداد برادران دینی خود به آن منطقه شتافتند .. و دنباله‌ی داستان کاملاً طبیعی است: دو جبهه‌ی هندو و مسلمان در برابر یکدیگر صف آرایی کردند؛ کم‌کم آتش فتنه به سایر شهرها و ایالات سرایت کرد؛ هر فرقه‌ئی برای دفاع از مقدسات خود، به جان فرقه‌ی دیگر افتاد و هر چیزی را که معارض با خود تشخیص داد، بیرحمانه در هم کوبید، و بدین ترتیب نزاعی خانمان برانداز، سراسر هندوستان را فراگرفت.

یکی دیگر از رهبران متعصب هندو بنام «پاندیت مالویا»^۱ نیز در جبهه‌ئی دیگر با «شرادانند» همکاری میکرد، این شخص در پی ایجاد اتحاد میان هندوان بود و جوانان هندو را با جدیتی تمام، به تمرینات نظامی برای مبارزه با مسلمانان، فرا می‌خواند.

رهبران دلسوز و با اخلاص هندو و مسلمان، از زندانها آزاد شدند

۱- بگفته‌ی جواهر لعل نهرو در خاطرات زندگی، این شخص از معروفترین رهبران حزب «مهاسبهای هندو» یعنی همان حزبی که باز نهرو از آن بعنوان سازمانی متعصب و ارتجاعی نام میبرد و عملیات تعصب‌آمیز آن را موجب عکس‌العمل‌های فرقه‌ئی مسلمانان میدانند، بوده است. شگفت آنکه با این وصف نامبرده در کتاب خود کوشش فراوانی بکار میبرد که چهره‌ئی حق-بجان بود و در خور ستایش برای این شخص ترسیم کند. رجوع کنید به اتوبیوگرافی نهرو چاپ اول ص ۲۳۱ پی‌بعد.

وناگهان با این وضع دهشتنا و تأسفبار مواجه گشتند ؛ بدیهی است که این وضع برای آنان قابل تحمل نبود، احساس مشترك و یکنواخت همگی این بود که با کوششی تمام، اختلافات و برادر کشی ها را از بین برد و یا لا اقل محدود ساخت و بار دیگر پرچم برادری و یگانگی را برافراشت.. ولی متأسفانه کار از این مرحله گذشته بود و طوفان فتنه هر لحظه مهیب تر و خانمان بر انداز تر ، به پیکر هند می پیچید ..

طبیعی است که این حوادث ناگوار ، جمعی از مسلمانان را که تا آن زمان به لزوم و امکان اتحاد مسلم و هندو ، ایمان داشتند ، در این عقیده متزلزل ساخت ، هر چند جمعی دیگر از مسلمانان، نسبت به این فکر همچنان وفادار ماندند، لیکن به هر حال حوادث جاری ، به رهبران حزب «مسلم لیگ» که برای حفظ حقوق مسلمین فعالیت می کردند، مجال فعالیت بیشتری داد و بدین مناسبت توجه توده‌ی مردم مسلمان به مساعی و افکار این حزب جلب شد و در نتیجه موقعیت شایانی کسب کرد .

پیش از این تاریخ، یعنی در دوران اتحاد و همبستگی مسلم و هندو، این حزب که صبغهی اسلامی و جنبه‌ی انفرادی و اختصاصی داشت، چندان مورد توجه و خوشبینی عامه‌ی مسلمین نبود، ولی این حوادث روح تازه‌ئی در وی دمید و موجب شد که مجدداً حیثیت و موقعیتی بدست آورد و توده‌ی مسلمان ، به دیده‌ی فرشته‌ی نجات ، بدان بنگرد .

بسیاری از رهبران مسلمان که تا آن هنگام، هم در کنگره عضویت داشتند و هم از سران «مسلم لیگ» یا «نهیضت خلافت» بشمار می آمدند ، بر

اثر این حوادث کم‌کم از «کنگره» کناره‌گرفتند زیرا احساس کردند که این حزب با اینکه دارای اعضای مسلمان نیز هست، بالاخره مؤسسه‌ئی هندوئی است و مسلمانی که در آن عضویت دارند نمی‌توانند از انگیزه‌های عدوانی آن نسبت به جامعه‌ی مسلمان، جلوگیری کنند.

بی‌مناسبت نیست که در اینجا سخن دانشمند بزرگ سید ابوالحسن ندوی را که گواه صادقی است بر همکاری آن هندوی متعصب با نایب‌السلطنه، بر گفتار خود بیفزائیم. وی در کتاب «المسلمون فی الہند» پس از اینکه از نهضت «عدم همکاری» و همبستگی کامل هندو و مسلمان یاد میکند، میگوید:

«این جریانات همگی، دولت انگلیس را به فنا و نابودی تهدید میکرد و در شهرهای دوردست‌اعضاء و مأمورین آنرا در تنگنا قرار میداد. عاقبت انگلیسیها چاره‌ئی جز این ندیدند که آخرین و مؤثرترین تیر خود را - که معمولاً در کشورهای مشرق‌زمین به‌خطا نمی‌رود - از ترکش خارج کنند و آن، تیر اختلاف و تفرقه بود..»

«نایب‌السلطنه و رجال دولت، به یکی از رهبران ملی هندو، قبولانیدند که لازم است دعوتی همگانی به آئین هندوئی‌زم آغاز شود و هندوانی که به اسلام گرویده‌اند به آئین باستانی هندو بازگردانیده شوند و جامعه‌ی هندو به تشکیلاتی مذهبی و ملی و نظامی، مجهز گردد. با اینکار، انگلیسیها می‌توانستند در برابر مسلمانان که هم در نهضت خلافت و هم در مبارزات ملی، تفوق نظامی و آمادگی بیشتر خود را نشان داده بودند، رقیبی هم‌اورد بوجود آورند و در نتیجه، نهضت ملی هند را که در حقیقت از شور

و احساس آنان مایه میگرفت خاموش سازند.

«بدین ترتیب دعاة و مبلغان برهمنی و آریائی (ودائی) در اطراف هند ، براه افتاده و دست به ایجاد تشکیلات نظامی برای هندوان زدند. از طرفی مسلمانان نیز حرکات مشابهی در جبهه‌ی اسلامی ، از خود بروز داده ، به همان شیوه دست به تجهیز قوا زدند ، مناظرات و مباحثات مذهبی و نطقهای احساساتی و حماسی از هر سو آغاز شد و کشمکش‌ها و شورشهای فرقه‌ئی ، شبه‌قاره‌ی هند را به لرزه درآورد .

« این کشمکش‌ها تا مدتی دراز ادامه یافته و روز بروز شدیدتر می‌شد ، تا آنجا که در سال ۱۹۲۷ فقط در طول چند ماه ۲۵ نوبت زد و خورد و اغتشاش در اقطار مختلف هندوستان اتفاق افتاد که هر یک ، خبر مهم روز نامه‌ها و محافل شمرده می‌شد. رهبران کنگره و «نهیضت خلافت» علی‌رغم کوشش فراوان ، نتوانستند آتش‌فتنه را فرو نشانند و صفا و یکرنگی گذشته را میان هندوها و مسلمانان برقرار سازند؛ شکاف و اختلاف روز بروز عمیق‌تر و ریشه‌دارتر شد، کم‌کم در بین رهبران نیز اندیشه‌ی دوری و جدائی قوت گرفت تا عاقبت بصورت يك واقعیت عملی پدیدار گشت .

مردم تدریجاً احساس کردند که شور و حرارت ملی رهبران ، به سردی گزائیده و یا ضعیف شده و جای آنرا احساسات فرقه‌ئی و مذهبی گرفته است. رهبران مسلمان نیز احساس کردند که رهبران هندو - و در رأس همه گاندی - تمامی نفوذ و قدرت خود را برای فرو نشاندن آتش‌فتنه و از بین بردن اختلافات فرقه‌ئی ، بکار نمی‌برند و آنچه‌آنکه از يك رهبر ملی انتظار می‌رود ، با بیطرفی کامل به نزاع این دو حریف نمی‌نگرند.

« حال ، چه ما این استنباط را صحیح بدانیم و چه خطا و ناشی از

بدبینی و کج فهمی ، در هر صورت آبی بود که بر آتش احساسات و عواطف ملی عده‌ئی از رهبران بزرگ مسلمان فرو ریخت و بزرگمردانی همچون مولانا محمدعلی را که مشعل شور و حماسه و میهن پرستی بودند و فداکاریهای آنان ، سطور جاویدان تاریخ مبارزات هند را تشکیل میداد ، نسبت به هندوها بدبین ساخت . جامعه‌ی مسلمان در نظر آنان حالت ملت مظلوم و ستمکشی را بخود گرفت که به رهبران خود پناه آورده و از بد رفتاری و سوء نیت رهبران کنگره نسبت به خود ، شکایت می کند و دادخواهی میطلبد .

«رجال مسلمانی که از کنگره جدا شده بودند به اتحادیه‌ی مسلمانان (مسلم لیگ) پیوستند و در نتیجه مسلم لیگ قدرت و حیثیت تازه‌ئی بدست آورد و مورد توجه و اهتمام اکثریت مسلمان قرار گرفت . . . و عاقبت در اثر کوتاه بینی اکثریت هندو و بد رفتاری آنان با مسلمانها ، توانست مسئله‌ی تقسیم هند را پیش کشیده و آنرا عملی سازد .»

بدین ترتیب ، حوادث جاری هند نظر اکثریت مسلمین را به کوششها و ایده‌های «مسلم لیگ» جلب کرد و در نتیجه «مسلم لیگ» حزبی در برابر کنگره و مؤثر در سیاست ملی و عمومی هند شناخته شد . بسیاری از رجال مسلمان که هم در کنگره و هم در مسلم لیگ یا نهضت خلافت ، عضویت داشتند کم کم از کنگره فاصله گرفتند ، چه ، احساس میکردند که کنگره با اینکه عده‌ی زیادی از مسلمانان در آن عضویت دارند ، مؤسسه‌ئی هندوئی است و اعضای مسلمان آن نمی توانند از حملات عدوانی هندوها نسبت به مسلمین ، جلوگیری کنند .

نهر و در فصلی از کتاب شرح زندگی خود ، زیر عنوان « آتش تعصبات فرقه‌ئی » میگوید :

«.. از آنجا که کنگره مظهري از تمام احساسات ملی بود ، این اختلافات گوناگون مذهبی هم بصورت حساس و مؤثری در آن منعکس می شد ، کم کم سیک ها و دیگر اقلیت های کوچک نیز برای خود درخواست های خاصی داشتند ، هر فرقه‌ئی فرقه‌ی دیگر را به کار شکنی علیه خود متهم میکرد و برای جلوگیری از آن به دولت متوسل می شد ، در نتیجه گروه های مختلف میکوشیدند خود را در آغوش انگلیسیها بیندازند .

« عده‌ی زیادی از مسلمانان در کنگره شرکت داشتند که بسیاری از شخصیت های صالح و محبوبترین و با کفایت ترین رهبران سیاسی مسلمین هند ، در میان آنها بودند ، این عده به مبارزه‌ئی پیگیر علیه احساسات فرقه‌ئی که بتدریج سراسر هند را فرا میگرفت ، دست زده و فعالیت های را برای از بین بردن موجبات اختلاف ، آغاز کردند . برای این منظور حزب جدیدی بنام « حزب ملی مسلمانان » بوجود آوردند که با تعصبات فرقه‌ئی به مبارزه پرداخت . این حزب برای حل مسئله‌ی فرقه‌های مذهبی مجامعی تشکیل میداد که بنام « کنفرانس وحدت » نامیده می شدند و مهمترین آنها کنفرانسی بود که به دعوت مولانا محمد علی در دهلی تشکیل شد .

« ولی این کنفرانس ها نتوانست موجبات نفاق و اختلاف را از میان بردارد ، و هنوز کنفرانس وحدت سال ۱۹۲۴ منعقد در دهلی پایان نیافته بود که کشمکش و آشوبی بزرگ میان مسلمانان و هندوها در شهر الله آباد برپا شد .

« بدیهی است که نه مسلمین و نه هندوان از این اختلافات سودی

نمی بردند و فقط انگلیسیها بودند که درمیانه بهره برداری میکردند».

نکته‌ئی که باید مورد توجه قرار گیرد آنستکه هندوها، به اکثریت قاطع خود مباحثات کرده و خود را صاحبان اصلی هندوستان، و مسلمین را بیگانگانی اشغالگر می دانستند، بر اثر این طرز فکر، آئینده در نظر آنان جلوه و نمایش خاصی داشت؛ می اندیشیدند که بالاخره پس از زمانی، دوران جهاد و مبارزه با انگلیس سر آمده و هند به آزادی و استقلال، نائل خواهد شد و در آن روز سر تاسر کشور ملك طلق و تحت اختیار و تصرف تام آنان خواهد بود و شوکت و مجد باستانی هندوئیزم اعاده خواهد گشت.. این، طرز فکر عمومی هندوان بود، نهایت افراد متعصب آنان- که جمع بیشماری بودند- این طرز فکر را بدون اندک ملاحظه‌ئی اظهار میکردند ولی سیاستمداران معتدل هندو، به مقتضای عقل و بنا بر مصلحت روزگار، آنرا پنهان داشته و در انتظار فرصت و موقعیت مناسبی بسر میبردند. دسته‌ی اخیر، به همین مناسبت اصرار می ورزیدند که وحدت ملی محفوظ بماند و هندوستانی یکپارچه مشتمل بر اکثریت هندو و همه‌ی اقلیت‌ها بنیان گردد. و بدینجهت از فریادهای تعصب آمیز گروه متعصبین- که همچون نهیبی هشیارکننده‌ی صید غافل و بی خیال بود- به شدت رنج می بردند.. این صید غافل و بی خیال، مسلمانان بودند که بر حسب جریان عادی اوضاع، در آئینده اقلیتی بشمار می آمدند که ناگزیر می باید محکوم و منکوب رأی و خواسته‌ی اکثریت هندو باشد.

بر آنان گران می آمد که این صید خفته، بیدار شود و در پرتو آن فریادهای تعصب آمیز، آئینده‌ی مرارت بار خود را مشاهده کند، زیرا در

آن صورت ممکن بود که برای تأمین آزادی و امنیت خود ، از هم اکنون وسائلی برانگیزد و احیاناً موجبات تأسیس دولتی اسلامی و مخصوص به خود را فراهم آورد .

به همین دلیل بود که حزب کنگره ، با وجود جنبه ملی و عمومی ثنی که بخود گرفته بود و با وجود آنکه ریاست یا رهبری واقعی آن را گمانندی صلح جو به عهده داشت ، با اینهمه ، تحت تأثیر گروه افراطی و متعصب هندو همواره می کوشید که مسلمانان را از تفکر درباره ی آینده ی خود باز داشته و نگذارد که برای تأمین آتی های اجتماعی خود نقشه ثنی طرح کنند .

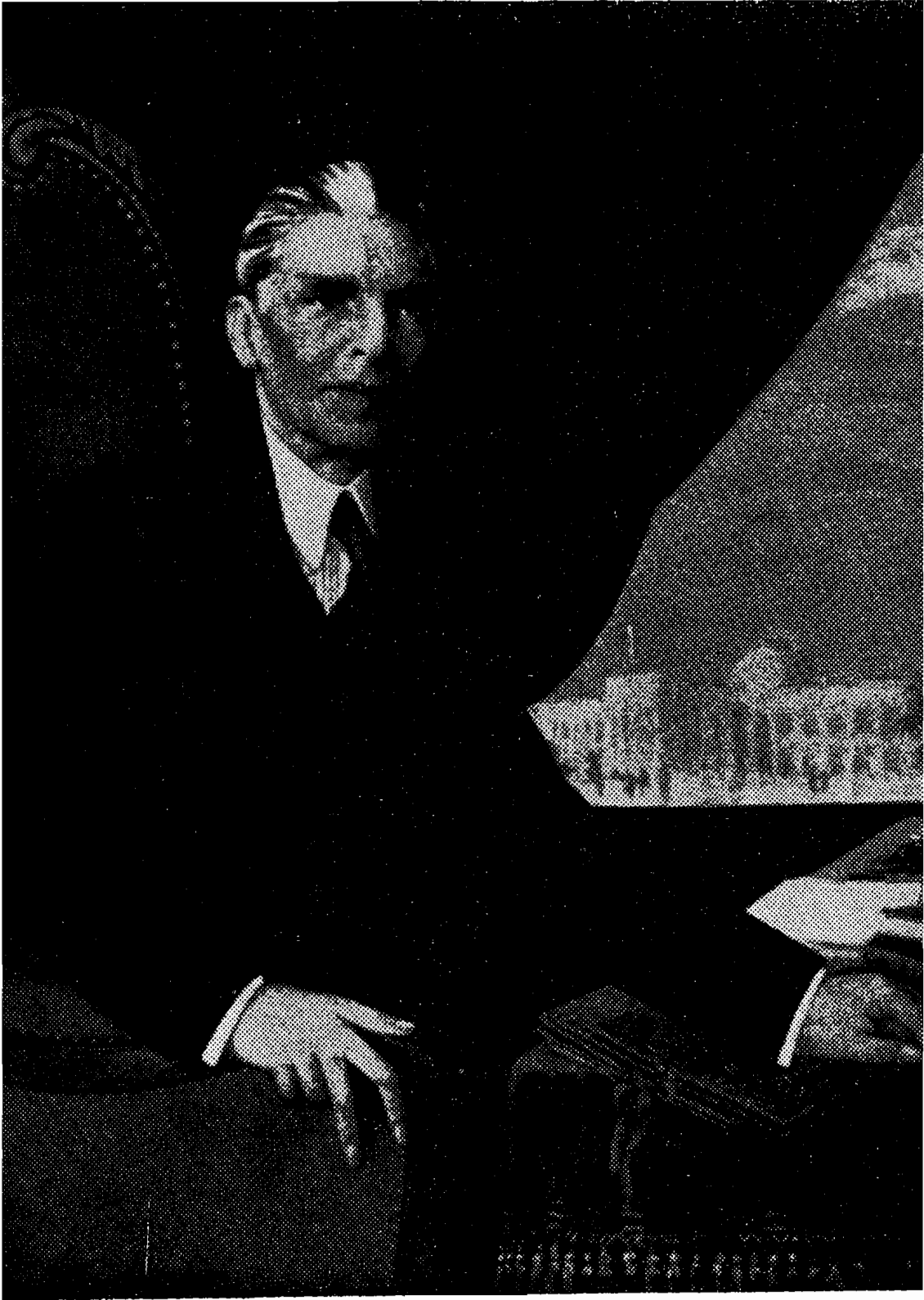
در میان رهبران مسلمان نیز عده ی بیشماری تحت تأثیر دور نمای فریبنده ی هند متحد قرار گرفته و بر اثر همین انگیزه ، در صفوف کنگره بیدریغ فعالیت میکردند ، لیکن قضایای جاری آنرا ناگزیر می ساخت که در عین حال از موجودیت و کیان جامعه ی اسلامی نیز فراموش نکنند ، بدین سبب با جدیتی تمام میکوشیدند که در عین ایجاد زمینه ی وحدت ، ضمانت های عادلانه ثنی مقرر نمایند که در سایه ی آن ، تمامی فرقه های گوناگون مذهبی به آینده ی خود با اطمینان و آسایش خاطر بنگرند . این کار در حقیقت شیرازه ی وحدت بود و می توانست جبهه های مختلف مذهبی را در زیر پرچم یگانگی گرد آورد . این رهبران برای تأمین این منظور نهایت کوشش را در جهت سازش دادن میان خواسته های هندوان و مسلمانان مبذول داشتند .

متأسفانه این مجاهدات دلسوزانه و خیرخواهانه به نتیجه نرسید و بالای تعصب جمعی کوتاه بین ، اندوخته های معنوی آنرا برباد داد .

بیشک این موضوع برای خواننده مایه‌ی شگفتی است که محمدعلی جناح مؤسس پاکستان در دوران ممتدی از عمر سیاسی خود، جزو جدی‌ترین طرفداران و شیفتگان اتحاد مسلم و هندو بوده و تا آنجا در این فکر پافشاری می‌کرده است که وقتی دولت انگلستان در سال ۱۹۰۵ استان بنگال را به دو قسمت هندو نشین و مسلمان نشین تقسیم کرد و عموم مسلمانان - به این اعتبار که پس از محرومیتی طولانی در اینکار نشانی از آزادی و رفاه میدیدند - از این پیش‌آمد مشعوف و شادمان بودند و شاید به گفته‌ی هکتور بولیتو: «این تجزیه برای مسلمین نوید نجات اجتماعی و اقتصادی بود» با اینهمه وی در شمار سرسخت‌ترین مخالفان تقسیم درآمده و با شدتی کم‌نظیر بدان حمله می‌کرد.

و باز وقتی مولانا محمدعلی و سیدوزیر حسن از جناح تقاضا کردند که پس از جدائی از مسلم لیگ، دوباره به آن حزب ملحق شود و وی بنا به دعوت و پیشنهاد آن دو، عضویت مسلم لیگ را پذیرفت، از آنان خواست که در کارت عضویت او قید کنند که «همکاری او با این حزب به هیچ‌عنوان موجب نخواهد شد که وی از هدف بزرگی که زندگی او وقف آن است، دست بردارد».

بدین جهت در همان حال که به «مسلم لیگ» انتساب داشت، جزو بااخلاص‌ترین اعضای کنگره نیز بشمار می‌آمد و تا آنجا که قدرت داشت در ایجاد توافق میان دو حزب و ریشه‌کن ساختن اختلافات می‌کوشید، از جمله بر اثر مساعی او از سال ۱۹۱۵ تا ۱۹۲۰ جلسات سالانه‌ی کنگره و مسلم لیگ در یک زمان تشکیل می‌شد و این خود وسیله‌ئی بود برای



قائد اعظم محمد علی جناح

رفع اختلافاتی که احتمالاً از ناحیه‌ی یکی از دو حزب بروز میکرد.
هندوها این حس وحدت طلبی را ارج نهاده و به او لقب پرافتخار
سفیر وحدت دادند و چنانکه پیشتر گفتیم در بمبئی تالاری بنام او بنا کردند
که بر آن نوشته شد: « این تالار بعنوان اعتراف به خدمات جاویدان آقای
جناح در سال ۱۹۱۸ بنیان گردید » و شاعره‌ی هندو « ساروجینی نایدو »
آنرا افتتاح کرده و به جناح - که در پاریس بود - تلگرامی بدین مضمون
مخابره کرد: « جامعه‌ی هند، بزرگواری سفیر وحدت را در دوران زندگی
وی دریافته است » .

گاندی نیز بیست سال پس از این تاریخ، در نامه‌ئی که به جناح
نوشت به این مقبولیت و وجهه‌ی عمومی وی اعتراف کرد، وی نوشت:
« در سال ۱۹۱۵ که من از توقیفگاه اختیاری خودم از جنوب افریقا برگشتم
همه‌کس شمارا بعنوان سرسخت‌ترین فرد ملی و مایه‌ی امیدواری هندو و
مسلمان می‌ستود »^۱.

در آن روزگار، منطق جناح این بود که: « اگر کنگره در آینده
حکومت هندوستان را بدست بگیرد، مسلم لیگ حزب اقلیتی خواهد بود
که وجودش در وضع اجتماعی و سیاسی هند بی‌ضرر بلکه ضروری شمرده
می‌شود » .

کوتاه سخن آنکه وضع جناح و علاقه‌ی وافر و حرص شدید او به
اتحاد هندو و مسلمان در دورانی که « گوگیل » رهبر معتدل هندو، زمام
رهبری کنگره را در دست داشت، آنچنان بود که همه‌ی موافقین و مخالفین
بدان اذعان و اعتراف داشتند، و حتی پس از آنکه « گوگیل » وفات یافت و

۱- « قائد اعظم » نوشته‌ی « هکتور بولیتو » ترجمه‌ی سید غلامرضا سعیدی.

کنگره زیر نفوذ هندوان متعصب قرار گرفت باز، وی از فعالیت‌های خود دست نکشید، بدین امید که بالاخره روزی به هدف خود نائل آید و صفوف هندو و مسلمان را متحد سازد. در دورانی هم که اختلافات فرقه‌ئی سرتاسر هند را فرا گرفته و روح تفرقه‌ی مذهبی در برجسته‌ترین شکل خود، تجلی کرده بود باز، وی امید خود را از دست نداده و در راه ایجاد توافق میان دو گروه متخاصم، کوشش و تلاش میکرد ..

.. ولی متأسفانه بر اثر سیاست تعصب‌آمیز کنگره و غرض‌ورزی‌های هندوان متعصبی که رهبری آنرا در دست داشتند، این همه کوشش‌های مخلصانه برباد رفت و همین مسئله موجب شد که امید بی‌پایان این شخصیت اتحاد طلب، از بین برود و اعتماد و اطمینان او به رهبران هندو، به تردید و سوء ظن مبدل گردد.

«استاد احمد بشیبشی» در کتاب «الهند خلال العصور» می‌نویسد:

«جمعی از رهبران هندو، میکوشیدند که میان هندوان و مسلمانان، ایجاد تفاهم کنند، یکی از این افراد «دیشندوداس» رهبر بنگالی بود که مدتی ریاست کنگره را بعهده داشت، وی بمنظور رفع مشکلات مذهبی و سیاسی، خط مشی نوینی پیشنهاد کرد، ولی کنگره قطعنامه‌ی او را رد کرد به این بهانه که وی علیرغم هندوان، از مسلمانان پشتیبانی میکند» !!

بیشک نمیتوان باور کرد که آقای داس که خود از رهبران هندو است بخاطر مسلمانان، حقوق هندوان را پایمال کرده باشد، بالاترین چیزی که در باره‌ی او معقول و قابل پذیرش است آن است که در قطعنامه‌ی خود جانب مسلمانان را نادیده نگرفته و معتدلانه، حقوق آنها را نیز همچون

هندوان مراعات کرده باشد.. ولی ملاحظه می کنید که کنگره ، به همین اندازه نیز رضایت نداده و پیشنهاد اورا مردود شناخت . و شاید بیشتر به شگفت آئید اگر بدانید که این مرد به جرم اعتدال و میانروی اش ، در بستر ترور شد !!

در اینصورت جای تعجب نیست اگر تلاش ها و فعالیت های جناح مسلمان در برابر طوفان این روح ننگین - روح تعصب جاهلانه - نتواند ثمر بخش واقع گردد .

ابوالکلام آزاد که از پیشقدمان نهضت اخیر هند، و بی تعصبی او در جانبداری از مسلمین مورد اعتراف رهبران هندواست، پس از شرح اعلامیهی «داس» می نویسد :

« مطمئنم که اگر او زود نمی مرد حتماً در اوضاع مملکت وضع جدیدی ایجاد میکرد » .

و سپس اظهار نظر میکند که نخستین تخم تجزیه ی هند از آنوقت پاشیده شده که پیروان «داس» پس از مرگش ، اعلامیهی اورا که در آن از مسلمین به شکلی طرفداری کرده بود، مورد حمله و انتقاد قرار دادند.^۱

و باز در کتاب «الهند خلال العصور» می نویسد :

« در اجلاس هی سال ۱۹۲۶ محمد علی جناح طرح جدیدی پیشنهاد کرد که برای رفع اختلافات هندو و مسلم در مناطق مرزی شمال غربی هندوستان - که دارای اکثریت قاطع مسلمان بود - راه حل معقولی بشمار می آمد ، ولی این طرح با مخالفت شدید پانڈیت مالویا رهبر جمعیت مذهبی

۱- «هند آزادی گرفت» ترجمه ی امیر فریدون گرکانی. ص ۳۷.

ومتعصب «مهاسبها»^۱، وهم بامخالفت موتی لعل نهرو (پدر جواهر لعل نهرو) که از رهبران معتدل کنگره شمرده می‌شد، روبرو گردید. آری حتی کسی که از معتدلین به حساب می‌آمد نیز با این طرح مخالفت کرد !! .

ممکن است تصور شود که طرح «جناح» دور از اعتدال و متضمن جانبداری بیشتری از مسلمین بوده است، ولی توجه به سخنی که «گوگیل» رهبر پیشرو و قدیمی هندو، سالها پیش از این تاریخ درباره‌ی او گفته بود، حقیقت امر را آشکار می‌سازد و روح تعصبی را که بر کنگره استیلا داشته است می‌نمایاند. «گوگیل» جناح را اینگونه ستوده بود :

« جناح از کینه و بغض فرقه‌ئی مبرا است و همین خصیصه او را بهترین سفیر اتحاد بین هندو و مسلمان قرار خواهد داد^۲. »

وهم در آن کتاب می‌نویسد :

«علاقه‌ی محمدعلی جناح به پر کردن شکاف میان هندوان و مسلمانان ، به سرحد ولع و حرص رسیده بود ، یکی از اقدامات وی آن بود که نامه‌ئی برای گماندی نوشته و اعلام کرد که با انتخابات مشترک در مناطقی که از هر دو فرقه تشکیل میشود موافق است ، مشروط بر آنکه این انتخابات بر اساس شرائطی که مورد توافق طرفین است ، انجام گیرد . ۲۸ نفر از رهبران مسلمان ، منجمله دکتر انصاری و

۱- بی‌مناسبت نیست یادآوری شود که گماندی رهبر ملی هند، چند ماه پس از استقلال بدست یکی از اعضای همین حزب کشته شد فقط به این جرم که از کشتار دسته جمعی و وحشیانه‌ی مسلمانان بی‌پناه هند بدست هندوها ، شدیداً ابراز تنفر کرده و برای جلوگیری از این ترکتازیهای ننگین و شرم‌آور به روزه مرگ متوسل شده بود .

۲- «قائد اعظم» نوشته‌ی هکتور بولیتو. ترجمه‌ی سید غلامرضا سعیدی.

مولانا محمد علی این نامه را امضاء کردند، گاندی نیز با این رأی موافقت کرد و حزب کنگره با اکثریت قریب به اتفاق، آنرا پذیرفت.

« تنها مانع اجرای این طرح، عملیات تعصب آمیز پانڈیت مالویا بود و اتفاقاً در همان اوان، کمیته‌ی موتی لعل نهرو گزارشی تهیه کرد که با مصالح مسلمانان کاملاً مغایرت و مخالفت داشت. «مسلم لیگ» یک رشته اصلاحاتی. ابه کمیته‌ی نهرو فرستاد و درخواست کرد که گزارش آن کمیته، بر طبق این مواد تعدیل گردد، ولی کنگره‌ی ملی هند سال ۱۹۲۸ این پیشنهادهای معتدل را نپذیرفت و گزارش نهرو را تصویب نمود.»

چنانکه ملاحظه می‌کنید، در یک مورد مخالفت «پانڈیت مالویا» - که بگفته‌ی نهرو رهبر یک سازمان متعصب و ارتجاعی است - پیشنهاد مسالمت آمیز «جناح» را که خود نیز عضو پروپاقرص کنگره است، با وجود توافق گاندی و اکثریت اعضای کنگره، پس می‌زند. و در مورد دیگر، پیشنهادهای اصلاحی و معتدل جامعه‌ی مسلمانان، مردود واقع می‌گردد و گزارش نهرو که با مصالح مسلمین کاملاً مخالف است، پذیرفته می‌شود!

راستی اگر گاندی و دیگر اعضای هندوی کنگره، رغبت واقعی و صادقانه‌ئی به حفظ حقوق مسلمانان می‌داشتند، چگونه مخالفت یکفرد می‌توانست آنرا از قبول پیشنهاد «جناح» باز دارد و چگونه ممکن بود پیشنهادهای اصلاحی «مسلم لیگ» - که بگفته‌ی هکتور بولیتو نویسنده‌ی

۱- کتاب «زندگی من» ترجمه‌ی محمود تفضلی ص ۳۲۲ چاپ دوم.

بیطرف خارجی ، پیشنهادهایی معتدل بود - مردود واقع شود؟! اینها همه این حقیقت اسفبار را تأیید میکنند که کنگره ، علیرغم عنوان ملی و عمومی آن، مؤسسه‌ئی هندوئی و تحت تأثیر افکار فرقه‌ئی هندوان بوده است^۱ .

برای اینکه این مطلب، بهتر در نظر خواننده روشن گردد، بی‌مناسبت نیست که مواد پیشنهادی مسلم‌لیگ در سال ۱۹۲۸ را، از یادداشت‌های آقا خان در اینجا بازگو کنیم، وی می‌نویسد :

«در مجمع عمومی مسلمانان که در آخر سال ۱۹۲۸ دهللی تشکیل شد^۲، پس از مباحثات و مجادلات زیاد، مواد زیر به اتفاق آراء مورد تصویب قرار گرفت :

♦ «نظر به اینکه هند، کشوری پهناور و مشتمل بر نژادهای گوناگون

۱- این موضوع هر چند ممکن است به نظر برخی افراد سطحی و ساده لوح، امری گزافه و دور از حقیقت جلوه کند ولی بررسی ودقت در رویدادهای دوران چندین ده ساله مبارزات هندی می‌تواند از غرابت آن بکاهد. بیشک در این مورد، سخن ابوالکلام آزاد که از پیروان وفادار و سرسخت سیاست کنگره و از مخالفان تأسیس «پاکستان» بوده است، حجتی قاطع می‌باشد. وی در یادداشت‌های خود بطور غیر مستقیم به سیاست یکطرفه و تعصب آمیز کنگره اشاره کرده و در داستان پس زدن «نریمان پارسی» در تشکیل دولت‌های محلی ایالات و انتخاب «بی. جی. کهر» به جای او، به این موضوع تأسف آورا اعتراف نموده است. (برای اطلاع بیشتر رجوع کنید به کتاب «هند آزادی گرفت» ص ۲۹) .

۲- هکتور بولیتو تاریخ انعقاد این مجمع را مارس ۱۹۲۷ نوشته و معتقد است که در پیشنهاد‌های مسلمانان، نشان بارزی از حسن نیت آنان نسبت به - هندوها وجود داشته است (رجوع کنید به «قائد اعظم» ص ۱۶۰) .

است ، تنها شکل حکومتی که با وضع آن سازگار و متناسب مینماید «نظام فدرالی» است به این معنی که هر يك از ایالات ، دارای خود – مختاری و حکومت داخلی مستقل باشد .

♦ « قانون کنونی هند، به مسلمانان اجازه میدهد که نمایندگان خود را در همه‌ی مجالس قانونگذاری ، بطور مستقل انتخاب کنند ، این حق نباید بدون موافقت مسلمین از آنان گرفته شود .

♦ «در ایالت‌هایی که مسلمانان در اقلیت قرار دارند ، باید حصه‌ی عادلانه‌ی از وزارت‌های مرکزی و ایالتی به آنان واگذار شود .

♦ « همچنین در ایالاتی که اکثریت سکنه‌ی آن مسلمانند ، عیناً ماده‌ی قبل درباره‌ی اقلیت‌های هندو مراعات خواهد شد .

♦ « برای مسلمانان باید در سراسر هندوستان، حصه‌ی عادلانه‌ی از مشاغل دولتی در نظر گرفته شود و همچنین فرهنگ؛ زبان رسمی؛ مؤسسات خیریه؛ مذهب و قانون احوال شخصی آنان مورد حمایت دولت قرار گیرد.»

اینها بود خواسته‌هایی که مسلمانان هند به کنگره ملی پیشنهاد کردند و با عدم قبول رهبران کنگره مواجه شدند. بر اثر این بی‌اعتنائی، توده‌ی مسلمان ، پیش از رهبران نشان از تضییع حقوق خود بیمناک و نگران شدند و حس سوءظنی که به آئینده داشتند در آنان تقویت گشت ، آنها میاندیشیدند که امروز با آنکه هنوز از حکومت هندوئی خبری نیست و این مسائل جز بر روی کاغذ و پشت میز سخنرانی مطرح نمی‌شود ، اکثریت هندو حاضر نیست به حقوق آنها توجهی کرده و موجودیت آنانرا بچیزی محسوب دارد ، بر این اساس اگر روزی هند به استقلال

برسد و اکثریت زمام امور را بدست گیرد، با توجه به شرائط و مقتضیات قهری حکومت، سرنوشت مسلمین و خواسته‌های مشروع و طبیعی آنان چگونه خواهد بود؟ ۱۹.

آیا معنای این بی‌اعتنائی و بی‌توجهی آن نیست که مسلمانان باید در آینده از یوغ استعمار بریتانیا - که با همه‌ی شدت و خشونت باز در مورد مسائل مذهبی از نوع تساهل و گذشت برخوردار است - خارج گشته ، در زنجیر اسارت هندوان که سیاستشان محکوم روح تعصب و عناد شدیدی نسبت به مسلمین است و اساساً مسلمانان را در هند مردمی بیگانه میدانند و درانتظار موقعیت مناسبی برای گرفتن انتقام از آنان بسر می‌برند ، گرفتار گردند ؟ ! .

تنها مسلمانان نبودند که از سیطره و حکومت هندوها در بیم و هراس بسر می‌بردند بلکه جمعیت انبوهی از خود هندوان که جزو طبقات بدبخت و محروم بودند - از جمله ۶۰ میلیون نجس‌ها - نیز از اعاده‌ی حکومت هندوئیسم که بر اساس نظام طبقاتی ننگینی استوار است ، بخود می‌لرزیدند .

اتفاقاً حوادث تلخ و مرارت باری هم که گاه‌بگاه در گوشه و کنار هند پیش می‌آمد ، وحشت و سوء ظن مسلمانان را تقویت میکرد . این حوادث خونین که گاه هزاران نفر زن و مرد و کودک را بکام خود می‌کشید ، غالباً از احساسات عمیق و اصیل مردم که ناشی از عقاید مذهبی و عادات و آداب موروثی دو فرقه بود ، سرچشمه میگرفت و بنا بر این طبیعی است که نمی‌توانست حوادثی موسمی و قابل زوال باشد ، تنهاراه علاج آن عبارت بود از اینکه اقلیت مسلمان در برابر اکثریت هندو تسلیم شود

و از عقاید و آداب خود دست بردارد و کم‌کم موجودیت خود را در اکثریت هندو مستهلک سازد .

. . و این نیز موضوعی محال و غیر قابل وقوع بود .

جدائی از کنگره

بدین ترتیب مسلمانان ، آینده‌ی خود را مبهم و تاریک میدیدند . بسیاری از رهبران برجسته‌ی مسلمان ، از کنگره دوری جستند ، زیرا احساس میکردند که همکاری با کنگره پس از آنکه این حزب ، آشکارا خواسته‌های مشروع و عادلانه‌ی مسلمین را رد کرده‌است ، خیانتی بزرگ نسبت به اسلام و مسلمین محسوب میگردد .

مولانا محمدعلی در آن وقت گفت : « ما از این جهت با گاندی معارضه می‌کنیم که نهضت او فقط بمنظور آزادی و استقلال هند نیست ، بلکه هدف آن است که جامعه‌ی مسلمان ، همواره جیره خوار و تحت قیمومت جمعیت « مهاسبها » باشد » .

این جمعیت چنانکه بیشتر یاد کردیم ، از گروهی هندوان متعصب تشکیل شده بود که در دشمنی با مسلمانان راه افراط را می‌پیمودند و علناً این عقیده را ابراز میکردند که مسلمانان باید آنقدر تحت فشار قرار گیرند که به هندوئیزم بگردند .

در میان رهبران ، مولانا محمدعلی صمیمی‌ترین و نزدیکترین دوستان گاندی بود ، بطوریکه گاندی هر وقت در دهلی بود بدون استثناء ترجیح میداد که در منزل او اقامت کند . بعلاوه ، در سال ۱۹۲۳ به

ریاست حزب کنگره انتخاب شده بود و بیشك جدائی و کناره گیری چنین شخصی از گاندی و حزب کنگره، کاری نبود که به آسانی صورت پذیرد. با اینحال وقتی روش خصمانه‌ی کنگره را با خواسته‌های مسلمانان احساس کرد یکباره از کنگره و از دوستی گاندی دست‌شست و حتی عکسهای گاندی را که بر دیوارهای منزلش آویخته بود جمع کرد و از آن پس تمام کوشش و جدیت خود را وقف اتحادیه‌ی مسلمانان (مسلم لیگ) نمود.

همچنین محمدعلی جناح که بیش از همه‌ی رهبران مسلمان، شیفته‌ی اتحاد مسلم و هندو و طرفدار سرسخت و جدی کنگره بود، بر اثر عملیات مستبدانه‌ی کنگره، خواه و ناخواه به جدائی از آن حزب و همکاری انحصاری با مسلم لیگ کشانیده شد. و در این تحول و دگرگونی طبیعی، بسیاری از رهبران مسلمان با این دو نفر، وضعیت مشابهی داشتند. بنظر ما، اگر حزب کنگره در برخورد با خواسته‌های مسلمانان، روشی بیطرفانه اتخاذ میکرد، بیشك این عده رهبران مبرز مسلمان - که بیش از هر کسی با اسرار و بر نامه‌ها و جذرومدهای حزب آشنا بودند - از عضویت آن خارج نگشته و در صف سرسخت‌ترین مخالفان آن، قرار نمی‌گرفتند. در این صورت اگر ما نیز همچون هکتور بولیتو نویسنده‌ی انگلیسی، این رفتار غیر عادلانه‌ی کنگره را «اشتباه تاکتیکی بزرگ» بنامیم، سخنی دور از صواب نگفته‌ایم.

«راجندر پراساد» در کتاب خود، آنجا که راجع به کنگری سالانه‌ی ۱۹۲۸ منعقد در کلکته و کمیون سیمون - که در باره‌ی امکان

بر آوردن خواسته‌های مردم هند مشغول تحقیق بود - سخن می‌گوید و اظهار میکنند که مردم در صورتیکه وحدت کلمه می‌داشتند می‌توانستند خواسته‌های خود را بدست آورند ، می‌نویسد :

« تنها عاملی که کنگره را از موقعیت درخشان نخستین ، تنزل داد همین عقیده‌ی فرقه‌ئی بود ، عده‌ی بیشماری از رهبران معتقد بودند که ایجاد نوعی تساوی میان هندو و مسلمان ، موضوعی ضروری و لازم الاجراء است، زیرا خواسته‌های مسلمانان چندان نیست که حتی در صورت برآورده شدن ، موجب دردسر بزرگی برای کشور باشد . در آن هنگام به خاطر هیچ کس هم خطور نمی‌کرد که پذیرفتن این خواسته‌ها ، در آینده منجر به تجزیه و تقسیم کشور خواهد شد . یقیناً کسی نمی‌تواند انکار کند که اگر در آنروز سران قوم ، نصیحت « مهاتما گاندی » را پذیرفته و بدان عمل می‌کردند ، امکان زیادی وجود داشت که مسیر تاریخ هند دگرگون شود و در راهی غیر از آنکه اکنون هست بیفتد . « پس از آنکه کنگره‌ی عمومی هند تشکیل شد ، اکثریت مسلمانان از کنگره جدا شدند و تشکیلاتی مخصوص خود بوجود آوردند ، چند نفر از رهبران مسلمان - از جمله آقای جناح - تا مدتی برای اصلاح میان مسلمانان و کنگره ، بشدت تلاش می‌کردند ولی پس از چندی این تلاش‌ها هم پایان یافت و مسلمانان همگی کنگره‌ئی اسلامی بوجود آوردند و همه‌ی احزاب مسلمان بدان پیوستند . »

این شهادتی صریح از ناحیه‌ی رئیس جمهوری پیشین هند است با وزن و مقداری که سخن یک رئیس جمهور ، بویژه در چنین موردی دارا می‌باشد ، و چنانکه می‌بینیم متضمن اعتراف به تقصیر کنگره و

رهبران هندوی آن است .

از این تاریخ ، قدرت « مسلم لیگ » روز بروز فزونی گرفت ، و از طرفی ب فکر افتاد که خواسته های خود را با انگلیس در میان نهد . سالها بود که مسلمانان میکوشیدند برادران هندوی خود را بر مراعات حقوق مشروع خود اقناع کنند و نقطه ی توافقی که مایه ی اطمینان متقابل و وسیله ی اتحاد باشد بوجود آورند . ولی این کوششها همگی بهدر رفته و بی اثر مانده بود ، لذا اینک چاره ئی نداشتند جز اینکه خواسته های خود را با دولت انگلیس در میان نهاده و رسماً اعلام کنند که با هر گونه آشتی و سازش با کنگره که متضمن حفظ حقوق ایشان نباشد ، موافقت نخواهند کرد . بدین ترتیب حزب مسلمانان بصورت جبهه ی سوم در مبارزات هند درآمد .

کنگره از انگلستان می خواست که حکومت کشور را بدو واگذار کند ، مسلمانان نیز از انگلیسیها می خواستند که از هند خارج شوند ولی بدینصورت که حفظ حقوق ایشان قبلاً تضمین شده باشد ، زیرا برای مسلمانها قطعی بود که کنگره هر گاه خود را در هندوستان مستقل و تنها مشاهده کند ، روشی مستبدانه و ظالمانه در پیش گرفته و حق آنانرا پایمال خواهد ساخت ، در حالیکه آنان در شبه قاره ی هند اقلیتی بزرگ تشکیل داده و در بعضی از ایالات مانند بنگال و سند و مناطق مرزی که امروز پاکستان را تشکیل میدهد ، اکثریت قاطعی داشتند ، طبعاً برای انگلیسیها آسان نبود که حتی با قطع نظر از سیاست استعماری ، چنین اقلیت بزرگی را نادیده گیرند ، بدینجهت پیوسته می کوشیدند خواسته های مسلمین و فریادهای دادخواهانهای آنانرا در کفه ی مساوی با خواسته های

حزب کنگره قرار دهند .

بیشک ، امروز به آسانی نمی توان مسلمانان را بر اثر این رفتار ، به بادرزنش گرفت و بدون توجه به موقعیت خاصشان ، آنان را محکوم ساخت ، زیرا چنانکه دیدیم آنها برای ایجاد طرحی عادلانه و توافق با کنگره ، هر چه می توانستند کوشیدند ولی تا آخر هم نتوانستند وضعی قابل اطمینان بوجود آورند

مولانا ابوالکلام آزاد در خطابه‌ی تاریخی خود که در پارلمان هندوستان ایراد کرد به این حقیقت که : « تعصب‌های جاهلانه‌ی عده‌ئی از رهبران هندو بود که موجب شد مسلمانان بفکر حفظ موجودیت خود افتاده و عاقبت مسئله‌ی تقسیم را پیش بکشند » اشاره کرد ؛ وی در پاسخ چند نفر از اعضای هندوی پارلمان ، که با کمک مالی دولت به مدرسه‌ی اسلامی « دارالمصنفین » واقع در شهر « اعظم‌گره » بشدت مخالفت می‌ورزیدند ، گفت :

« همین مغزهای کوچک بود که موجب تقسیم هند شد »

بنابراین ، همچنانکه در سخن رئیس جمهور گذشته‌ی هندو هم در خطابه‌ی تاریخی ابوالکلام آزاد وزیر فرهنگ آن کشور اعتراف شده ، تعصب رهبران هندوی کنگره از بزرگترین عوامل تقسیم هند بوده و مسئولیت این پیشامد - و لا اقل قسمتی از مسئولیت آن - بردوش آنان است و شاید با گذشت زمان ، چیزهای دیگری نیز از این قبیل برای ما روشن گردد . روشی که کنگره با مسلمانان در پیش گرفته بود ، بحقیقت بزرگترین اشتباهی بود که این حزب در دوران زندگی خود مرتکب شده

است . اگر کنگره - که بزرگترین حزب هندوستان و مسئول سر نوشت آن کشور پهناور بود - از ابتدا با مسلمانان هماهنگ گشته و حفاظت حقوق آنانرا جزو برنامهی خود قرار میداد ، بیگمان جبههی متحدهند در هم شکسته نمی شد و رهبران بزرگ مسلمان که از دلسوزترین و علاقمندترین افراد به کنگره و به اتحاد ملی بودند، از آن کناره نمی گرفتند . برای نمونه باردیگر عکس العمل « محمد علی جناح » را در برابر تقسیم بنگال بسال ۱۹۰۶ بیاد می آوریم و یاد آور می شویم که وی بخاطر حفظ وحدت ملی ، با این تقسیم که بر آورنده ی آرزوی دیرین اکثریت مسلمین بود ، آنچنان سرسختانه به مبارزه برخاست که همه کس را به اعجاب و تحسین وادار کرد .

ولی هندوان متعصبی که کنگره را در اختیار گرفته بودند ، از بیراهه گام برداشتند ، آنها با این اطمینان که در آینده هندوستان در تصرف آنان درآمده و مسلمانان خواه ناخواه در تحت حکومت و سیطره ی آنان قرار خواهند گرفت ، روشی مغرضانه در پیش گرفتند و همچنانکه راجندر پراساد میگوید ، حتی يك لحظه هم نیندیشیدند که ممکن است این رفتار ناپسند بالاخره به تقسیم هندوستان ، منجر شود .

بسیاری از مردم ، از این حقیقت غافل مانده و در نتیجه مسلم ليك و رهبران مسلمان را مورد طعن و ملامت قرار میدهند و می پندارند که دادخواهی آنان از دولت انگلیس ، گناهی نابخشودنی و لکهی ننگی بردامان ملیت و وطنخواهی آنان است . ولی يك محقق بی طرف ، پس از بررسی و کاوش در پیرامون قضایا و ملاحظه ی خط مشی کنگره که غالباً تحت تأثیر خواسته های متعصبین هندو ترسیم می شد ، به آسانی درك

می‌کند که این اقدام از طرف مسلمانان ، پدیده‌ئی طبیعی و قهری و مولود
عدم تفاهم کنگره با آنان بوده و لذا در خور هیچگونه سرزنش و ملامت
نیست .

به نظر ما اگر رهبران مسلمان ، در برابر قیافه‌ی خصمانه‌ی کنگره ،
ساکت نشسته و به خواسته‌های غیر منصفانه هندوها تن در میدادند ،
بیگمان ، دین خود را به جامعه‌ی مسلمان ادا نکرده و به وظیفه‌ی خود عمل
نموده بودند . در آن صورت همه کس آنان را به سازش با هندوهاورها کردن
سر نوشت جامعه‌ی مسلمان در دست دشمنان فرقه‌ئی شان ، متهم می‌ساخت .

امروز ممکن است کسانی تحت تأثیر بلندگوهای جبهه‌ی هندو ،
رفتار مسلمانان را بیاد انتقاد گرفته بگویند که کنگره در آخر کار ،
تعهداتی کرد که می‌توانست برای مسلمانان موجب آسایش خاطر باشد .
در پاسخ اعتراض اینگونه افراد باید گفت که بر فرض صحت این ادعا ،
کنگره هنگامی به قبول چنین تعهداتی گردن نهاد که وقت آشتی سپری
شده و هر یک از رهبران سیاسی مسلمان ، موقعیت ویژه‌ی خود را در میدان
مبارزه مشخص ساخته بود ؛ امید به تأسیس دولتی اسلامی ، در قلوب ریشه
دوانیده و جامعه‌ی مسلمان در راه تحقق بخشیدن بدین آرزو ، راهی
دراز طی کرده بود . . و بدیهی است که در این مرحله ، دیگر سازش
یا پیمان یا وساطت افراد معتدل و ملایم ، چه از ناحیه‌ی هندوها و چه
از طرف مسلمانان ، نمی‌توانست تأثیری داشته باشد . . و انگهی ؛ کنگره
تا آخرین لحظه هم بطور قاطع به مسلمانان جواب مساعد نداده و تأمین
حقوق آنان را در حکومت متحد هندوستان ، تضمین نکرده بود .

بعلاوه ، در همان اوان ، میان توده‌ی مردم و در خارج از محیط سیاسی ، کشتارهای دسته جمعی و وحشیانه نیز بصورت واقعیتی مهیب و دهشتناک جلوه کرده و با فریادی قوی تر و رساتر از مذاکرات سران و رهبران ، حقایقی مکتوم و اسراری فاش نشده را از پرده بیرون می افکند.!

قیافه‌ی خصمانه و بی اعتنای کنگره از یکسو و این واقعیت دردناک از سوی دیگر ، دست به دست هم دادند و آهسته آهسته بدرخواستها و توقعات مسلمانان ، شکل دیگری بخشیدند ؛ برخی از رهبران مسلمان ، بجای آنکه از انتخابات جداگانه و مستقل طرفداری کنند و خواستار زمینه‌ی قدرت در مجالس قانونگذاری باشند ، افکار خود را به آینده‌ئی دیگر و روشی دیگر منعطف ساختند و طرحی دیگر را که متضمن حفظ مذهب و موجودیت و سر نوشت آنها بود ، و جبهه‌ی همت قرار دادند و خواستار تأسیس دولتی مستقل و مخصوص بخود در مناطقی که اکثریت با مسلمانهاست ، شدند با این دریافت که در غیر اینصورت ، حقوقشان پایمال و موجودیتشان محکوم خواهد گشت و فرهنگشان در اکثریت هند و تحلیل خواهد رفت و عاقبت یامرگی تلخ و یا ذلتی تلختر از مرگ سر نوشت آنها را در اختیار خواهد گرفت^۱.

۱- من خود در دوران اقامت در هندوستان ، میانه سالهای ۱۹۵۶ و ۱۹۵۸ با تبعی که در احوال مسلمانان آن دیار کردم ، چهل و پنج میلیون مسلمان را دستخوش ستمی جانگزا و خانمانسوز دیدم . هندوها گاه با بهانه‌ئی ناچیز ، نفوس و اموالی بیشمار را قربانی می ساختند . هر چند نهر و و دیگر رهبران در برابر این جنایات ساکت نمی نشستند ولی اقدامات و پیشگیری‌های آن بدون استثنا بی نتیجه بود . حوادثی که در اواخر سال ۱۹۶۳ اوائل ۱۹۶۴ اتفاق افتاد و ماجراهای تلخی که بیاد آورد ، گواه صادقی بود بر حال تباہ مسلمانان هند در زمان حاضر و در آینده .
(مؤلف)

بمجرد آنکه بانگ رسای اولین رهبر مسلمان ، این خواسته‌ی مشروع را اعلام کرد ، توده‌ی مسلمان از همه سو هماهنگی خود را با نظریه‌ی رهبران اعلام نمودند زیرا که آنرا یگانه راه نجات خود میدانستند ؛ کم‌کم دامنه‌ی این موج ، وسعتی بیشتر گرفت آنچنانکه هر فرد مسلمان همه‌ی آرزوهای خود را در آن خلاصه میکرد و بیتابانه در انتظار آن روز بسر میبرد و در عالم تصور ، فردائی روشن و پرتلاؤ را بنظر می‌آورد که همان بهشت اسلامی و سرزمین امن و امان و آرامش بود..



نخستین نغمہی پاکستان

نخستین کسی که نغمه‌ی پاکستان را ساز کرد و با طنین فریاد رسای خود، ضرورت تأسیس دولتی مسلمان و پشتیبان مصالح مسلمین و فرهنگ اسلامی را گوشزد نمود، شاعر و فیلسوف بزرگ مسلمان دکتر محمد اقبال نمود. اقبال در میان مسلمانان و غیر مسلمانان بعنوان يك رجل سیاسی، معروف نبوده مسلمین او را از دریچه‌ی اشعار پر شور و پراحساسش که روح امید به بازگشت دوران مجدد اسلامی را در مردم می‌دمید و عزت و

بزرگداشت فرهنگ و آموزشهای این آئین را ، به آنان تلقین میکرد ، شناخته بودند و بدو عشق و ارادت می‌ورزیدند و از افکار و اندیشه‌هایش پیروی میکردند . درحقیقت افکار این مرد بزرگ ، نقش رهبری توده‌های مسلمان را ایفا میکرد و امید به پیدایش يك رنسانس اسلامی را در آنان زنده می‌ساخت .

از این رهگذر است که بسیاری از سیاستمداران و زمامداران هند، شعر اقبال را برانگیزانند . و پدیدآورنده‌ی این طرز فکر که :

« جدائی مسلمانان از سایر ملیت‌های هندوستان، طریقی قاطع است برای آنکه جامعه‌ی مسلمان ، شخصیت ویژه‌ی خود را احراز کند و آزادانه در راه احیاء فرهنگ و تمدن اسلامی گام بردارد »

در مسلمانان میدانند .

نهرومی گوید : « اقبال به زبان فارسی و اردو نیکو شعر می‌سرود ، طبقه‌ی ممتازی مسلمان ، شعر او را مبنای فلسفی خود انتخاب کرده و از این رو ، افکارشان به تئوری « تجزیه » منعطف گشته بود . تردیدی نیست که قسمتی از شهرت اقبال بر اثر زیبایی شعرش بود ولی مهمتر و مؤثرتر آن بود که در روزگاری که مسلمین در جستجوی دست آویزی برای مطرح کردن مسئله‌ی تقسیم هند بودند ، وی این نیازمندی را بطور کامل برآورده ساخت »^۱ .

اقبال ، توانست فقط بوسیله‌ی شعر مذهبی و اسلامی خود- و بدون

۱- ص ۲۴۷ کتاب « از زندان تارياست » ترجمه‌ی عربی .

(مؤلف)

آنکه همچون دیگر رهبران ، فعالیتی سیاسی داشته باشد - دلها را در پیرامون خویش مجتمع سازد. سپس آنگاه که همه‌ی افکار را متوجه خود یافت ، یکباره طرز فکر سیاسی خود یعنی ضرورت تأسیس يك دولت مسلمان را بر آنان عرضه کرد و همگان را به سوی این طرز فکر رهبری نمود . وقتی در کنفرانس سالیانه‌ی « مسلم ليك » که بسال ۱۹۳۰ در شهر «الله آباد» تشکیل شده بود ، به ریاست انتخاب شد ، با روحیه‌ی دانشمندی صاحب‌نظر و متفکری عمیق ، به سخن لب گشود و مسلمانان را به پذیرفتن این طرز فکر فرا خواند .

در آن هنگام ، محمد علی جناح و مولانا محمد علی که هر دو از بزرگترین رهبران مسلمان بشمار می آمدند ، در لندن بودند. بنا بر این اقبال ، رئیس بلامنازع « مسلم ليك » شد . هنوز تا آن هنگام ، تئوری پاکستان در کنگره‌ئی عمومی و با فریادی دسته جمعی ، ابراز نشده بود و پیش از آن تاریخ ، همه‌ی تلاش رهبران و توده‌ی فرمانبر ، فقط به منظور آن بود که با فعالیتهای پیگیر خود ، حق مسلمین را در مراکز بزرگ محفوظ داشته و سهم آنان از انتخابات پارلمان و مشاغل عمومی ، در قانونیکه پس از آزادی و استقلال هند تنظیم و تصویب خواهد شد ، منظور بدانند و رفتن مولانا محمد علی به لندن بدانجهت بود که از برادران هندوی خود تأیوس گشته بود و می خواست زمینه‌ی تحصیل این مزایای مشروع و قانونی را در لندن فراهم کند .

ولی اقبال ، يك قدم به جلو برداشت ؛ وی بعنوان رئیس « مسلم ليك » در محیطی که اکثریت آنرا ملتی متعصب و کینه جو و مخالف با همه‌ی افکار و آداب اسلامی - یعنی ملت هندو - تشکیل می داد ، فکر

خود و آنچه را برای زندگی مسلمین و برای حفظ میراث بزرگ و هنگفت اسلامی ، ضروری میدانست ، اظهار کرد .

او بشیوهی دانشمندی متفکر و محقق بزرگ ، برای توده‌ها سخن گفت ، و موجبات و حوادثی را که مؤید نظر او بود يك يك برشمرد ، فکر او عمیق و بیان او علمی و محققانه بود . خود وی در اثنای خطابه ، سنگینی سخن خود را احساس کرد و بدین ترتیب اعتذار کرد :

« من از این که بدین روش سخن می‌گوییم و در مسئله‌ئی که بایان خشک علمی چندان سازگار نیست ، اسلوبی تحقیقی و فنی بکار می‌برم ، از شما شنوندگان پوزش می‌طلبم . . . »

« شماها برای ریاست این مجمع کسی را انتخاب کرده‌اید که هرگز نومیدی بدو روی نیاورده و طوفان حوادث ، کاخ امید او را متزلزل نساخته است و همیشه با ایمانی قوی معتقد بوده است که آن نیروی نهانی که می‌تواند اندیشه‌ی بشر را از قید و بند رنگ و جنس و خون‌رهائی بخشد ، هنوز در پیکر جامعه‌ی مسلمان ، موجود و جاری است ، « آری ، شما مردی را انتخاب کرده‌اید که معتقد است برای رهبری انسان در زندگی فردی و اجتماعی ، مهمترین اثر و فعال‌ترین قدرت از آن دین است و بس . . . » .

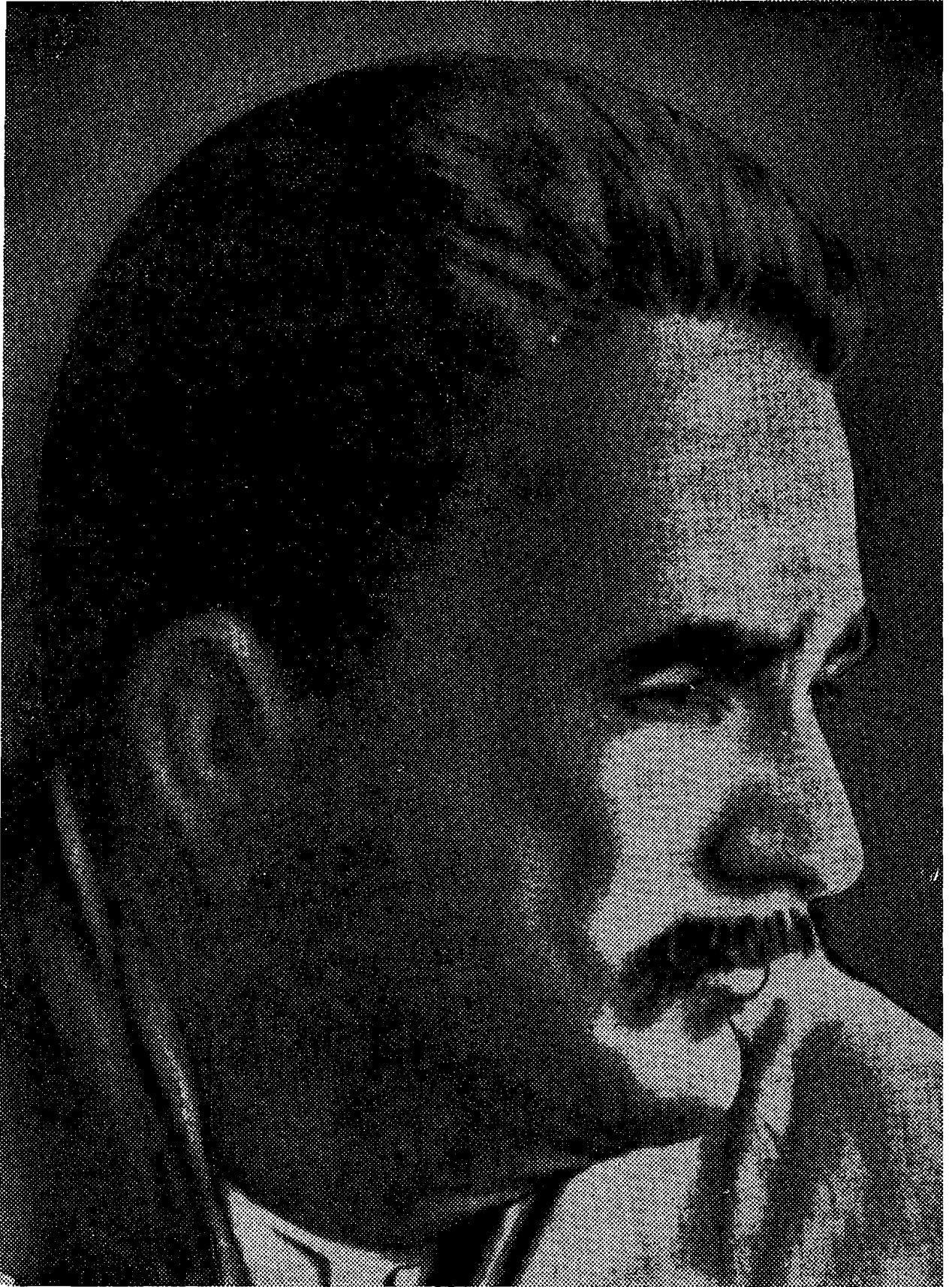
از مشکلات خصوصی و جزئی که از همان مسلمین را به خود مشغول داشته ، مطلقاً سخنی نمی‌گوید . زیرا معتقد است که این مشکلات ، همه ناشی از يك مشکل اساسی و مهم است و آن مشکل عبارت از آنست که مسلمانان . شخصیت خاص خود را از دست داده‌اند و جامعه‌ی اسلامی دارای موجودیت مستقلى نیست تا در سایه‌ی آن بتواند آزادانه بزنگی

خود - آنچنان که می پسندد و می باید - سروسامانی بخشد . . بنظر اقبال ، ریشه‌ی تمام بدبختیهای مسلمانان هند - و شاید مسلمانان سراسر جهان - همین مسئله است . لذا پیش از همه چیز این مشکل را مطرح میکند و به رفع آن همت می‌گمارد ؛ از اسلام و تشکیلات اجتماعی آن سخن می‌گوید و آنچه را باید مردم بدانند و بکار بندند تا از ننگ تقلید و تبعیت رهائی یابند، مورد مذاکره قرار میدهد . می‌گوید :

« اگر ما فقط در هند ، مقررات زندگی و تشکیلات اساسی را بر پایه‌ی اصول اسلامی انتخاب کنیم و بکار بندیم ، ملتی نمونه و ایده‌آل به جهان عرضه خواهیم کرد که میتواند در وضع زندگی همه‌ی مسلمانان و شاید همه‌ی جهانیان ، تأثیری بزرگ و شگرف بگذارد . اینست هدف ما ؛ هدفی که بخاطر آن میکوشیم در هند ، تمدنی جدا و ملتی مستقل بوجود آوریم » .

در آن اجتماع سیاسی همچون مردی که بدین خود و به نقشی که در زندگی ملت خود دارد مؤمن است سخن می‌گوید، معتقد است که مردم باید نغمه‌ی دروغین ملیت همگانی هند و اجتماع ساختگی گروه‌هائی که در دین و نژاد و زبان مختلفند در زیر لوای « هند بزرگ » را به یکسو افکنند، او به این نغمه که از حنجره‌ی سیاستمداران هندوستان بیرون آمده و در دل ملت جایگیر شده است ، ایمان ندارد و معتقد است که منشأ آن چیزی جز ریاست طلبی و مقام پرستی رهبران نیست .

اقبال فقط به اسلام و نقش اساسی آن در زندگی مسلمین، ایمان



علامہ محمد اقبال

داشت و همین ایمان خلل ناپذیر بود که موجب می‌شد باصراحتی تمام و بدون صحنه سازی‌هایی که سیاستمداران حرفه‌ئی بدان خو گرفته‌اند، مسئله‌ی استقلال مسلمین را - در ایالاتی که اکثریت سکنه را تشکیل می‌دهند - مطرح کند ، لہذا در آغاز خطابه‌ی تاریخی خود گفت :

« من در دوران عمرم هرگز فرمانده یا سرباز نظامی نبوده‌ام تا ناگزیر در برابر فرماندهی خضوع کرده باشم . سالهای زندگی من همه در راه تحقیق و کاوش از حقیقت اسلام و آشنائی با فنون سیاست و ادب، مصروف شده است . نتیجه‌ی کوششها و برخوردهای من با روح اسلام و تعالیم اساسی آن ، بصیرت و بینائی خاصی است که در پرتو آن تشخیص داده‌ام که اسلام حقیقتی است جهانی و تا وقتی مسلمانان این روحیه را بطور کامل در خود حفظ کنند، من می‌توانم تا سرحد توانائی و با استمداد از آن بصیرت و بینائی ، در اعماق اندیشه‌ی آنان مشعلی تابان برافروزم و اصول و مبادی اسلامی را که تنها ضامن برقراری آینده‌ی ایدآل ماست، بآنان پیاموزم . »

این عصاره‌ی زندگی اقبال و خلاصه‌ی تحقیقات و نظریات او بود و بجز این هم هدفی و کاری نداشت . لذا بدون پروا از این هدف سخن می‌گفت و ادله‌ئی را که برای اثبات صحت نظریه و ادعایش مفید میدانست، به تفصیل یاد میکرد .

در همین خطابه گفت :

« هندوستان ، همچون کشورهای اروپائی دارای وحدت زبان و نژاد و مذهب نیست ؛ در این کشور ملت‌های مختلف با نژادها و زبانها و مذہبهای متنوع زیست میکنند ؛ افکار و روشها و هدفهای زندگی این

ملت‌ها ، همچون ممالک اروپائی تحت تأثیر يك احساس واحد مشترك قرار ندارد ؛ یقیناً روا نیست که میراث این ملت‌ها ، مورد تعرض و تجاوز قرار گیرد، بلکه می‌باید حق هرملتی را بدو واگذار کرد و اختیار اداره و تعیین سرنوشتش را به خود او موکول ساخت تا به هر نوع که باسنن و تعالیم روحی و مذهبی او سازگار است مسیر خود را انتخاب کند. من امیدوارم که این مجمع موافقت و تأیید کند که پنجاب و ایالت شمال غربی و سند و بلوچستان بصورت دولت مستقلی درآیند .

سپس گفت :

« اگر من برای تأسیس این دولت اسلامی پافشاری میکنم فقط به این دلیل است که باایمانی راسخ معتقدم: تشکیل چنین دولتی هم به نفع اسلام است و هم به صرفه و صلاح هند. زیرا از یکسو موجب توازن قدرتهای مختلف داخلی است و همین توازن قدرتها است که آرامش و صلح را تأمین میکند ، و ازسوی دیگر برای اسلام فرصت و مجالی است که بتواند خود را از پیرایه‌های زشتی که در دوران حکومت‌های بی‌بندوبار و سودجو بدان بسته‌اند ، پاک ساخته و حقیقت درخشنده و کامل خود را با اسلوبی متناسب و سازگار با روح زمان ، به جهان عرضه کند . »

سپس در مورد قانونی که برای آیندی هندوستان پیشنهاد شده بود،

گفت :

« کاملاً روشن است که در آینده باید در شبه‌قاره‌ی هند، حکومت‌هایی بوجود آید که همه‌ی آنها تحت اداره‌ی دولت مرکزی واحدی که بر اساس وحدت زبان و دیگر خصوصیات قرار دارد ، مجتمع باشند ، این تقسیم حتماً باید انجام گیرد، نهایت به صورتی که در آن ، اجتناب از مشکلات

موجود و رفع موجبات اختلاف، پیش‌بینی شده باشد. این کار بسی لازمتر از وضع قانون جدیدی برای آینده‌ی هند است، چه در اینصورت همه‌ی مشکلات انتخاباتی خود بخود مرتفع خواهد شد...

« هندوها اصرار دارند که انتخابات، بطور عمومی انجام گیرد، منظور آنان جز این نیست که بتوانند در این انتخابات اکثریت قاطعی بدست آورده، اقلیت‌های غیر هندو را در خود هضم‌کنند و نگذارند که هیچیک از فرقه‌های مذهبی، شخصیت خود را بمعرض بروز و ظهور درآورد و رسالت خویش را به انجام رساند و به‌همین منظور است که به مردم تلقین می‌کنند که: انتخابات ملی با حفظ امتیازات فرقه‌ئی سازگار نیست. به نظر آنان ملیت عبارت از آن است که یک فرقه فدای فرقه‌ی دیگر شوند! و در نتیجه هندوها بتوانند همه‌چیز را برای خود ضمانت‌کنند.. ولی واقعیت امر، برتر از خیال‌پردازیهای آنان است و ما هرگز به ادعای غیر منصفانه‌ی آنان تن در نخواهیم داد.»

« راه‌حلهائی که از کارگاه‌های سیاست‌بریتانیا، به‌ملت هند پیشنهاد می‌شود فقط بمنظور آنست که نفوذ دولت انگلیس را در این سرزمین باقی نگاهداشته و همگی را چشم‌انتظار لطف و عنایت آن دولت قرار دهد، بیشک انگلیسیها به‌مصلحت خود نمی‌بینند که مسائل مورد اختلاف را حل کنند زیرا در اینصورت تمام بهانه‌ها و دست‌آورهای آنان برای اقامت در هندوستان، باطل و بی‌اثر خواهد شد. من به مسلمانان هشدار میدهم و اعلام می‌کنم که باید هرگونه وضعی را که هندوها یا انگلیسیها پیشنهاد میکنند، مردود بدانند؛ راه مستقیم و میانه‌ی خود را که سرانجام به‌حفظ موجودیت اسلامی آنان منتهی می‌شود، طی‌کنند و با تشکیل دولتی

مستقل، آزادی خود را که در سایه‌ی آن میتوان خواسته‌های ملی و مذهبی را بر آورده ساخت، بدست آورند.»

اقبال، ضمناً توجه داشت که بلندگوهای تبلیغاتی جبهه‌ی مخالف، طرز فکر غلط و ناموجهی را نیز در میان مردم شایع ساخته‌اند، این طرز فکر که اتفاقاً با وضع برخی از ممالک شرقی همچون مصر تطبیق میکرد عبارت بود از اینکه: اتحاد دوفرقه- هندو و مسلمان - از این جهت ضروری است که به برکت این اتحاد می‌توان انگلیسها را از شبه‌قاره بیرون رانده حکومتی موافق صرفه و صلاح هر دوفرقه بوجود آورد. اعضای کنگره وقتی می‌خواستند فکر تقسیم را محکوم و مسلمانان را از آن منصرف سازند، به این طرز فکر تمسک می‌جستند و کوششی داشتند که آنرا میان مسلمین شایع کنند. در آن هنگام، مصر در دیده‌ی مسلمانان چهار گوشه‌ی جهان منزلت و مکانتی بسزا داشت و قیاس به آن کشور در نظر مردم مسلمان قیاسی صحیح و موجه می‌نمود. اقبال برای آنکه سخافت و بی‌پایگی این طرز فکر را ثابت کند، چنین گفت:

« انگلیسها میکوشند که در بر نامه‌های خود چنین وانمود کنند که اتحاد مسلمان و هندو از قبیل اتحاد مسلمین و مسیحیان است که در کشور مصر و ممالک خاورمیانه با موفقیت روبرو شده است زیرا اختلاف مذهبی در هر دو مورد بطور مساوی موجود است. ولی این قیاس، قیاسی باطل است و تفاوت هند با دیگر کشورها موضوعی غیر قابل اغماض است... اسلام، ارتباط دوستانه‌ی مسلمان با اهل کتاب (یهودی و مسیحی) را جائز و مشروع میداند و حتی ازدواج بازن کتابی را مجاز می‌شمرد، در حالیکه

در مورد هندوها ، نه هندوئیسم و نه اسلام به چنین روابطی میان هندو
و مسلمان رضایت نمی دهند .

هندوها مسلمانان را مردمی نجس و مادی میدانند با آنها معامله و
آمیزش نمی کنند و از ابراز محبت به آنان می پرهیزند. مسلمانها نیز متقابلاً
به دیدهی مردمی بت پرست - که نه پیامبری به هدایتشان کمر بسته و نه کتابی
آسمانی برایشان نازل شده - به هندوان می نگرند ، و اگر گاه از طرف
مسلمانان ، سهل انگاری و مسامحهئی در این عقیدهی مذهبی شان بروز
کند، جز آنکه بر عداوت و نخوت و بی اعتنائی هندوها بیفزاید و فکر نابود
کردن و ریشه کن ساختن حریف را در مغز آنان راسخ تر کند ، اثری
نخواهد داشت»^۱.



بدین ترتیب ، افکار اقبال عامل مؤثری بود برای گرایش مسلمانان
به فکر ایجاد دولتی مستقل - و یا به تعبیر و تصور خود آنان «بهشت اسلامی» -
لذا مسلمانان ایالاتی را که کشور آینه و مورد انتظار ، از آنها تشکیل
می شد یعنی ایالاتی که اکثریت سکنه ی آن مسلمان بودند ، در نقشه ی
هندوستان مشخص کرده و از حروف آن ایالات ، نام دولت جدید را انتخاب
کردند. این حروف ، کلمه ی «پاکستان» را تشکیل میداد ، یعنی سرزمین پاکان.
با این حال ، اقبال نتوانست این فکر را سرعت در میان مسلمین

۱- با توجه به استدلال و منطق قوی اقبال وهم به بیان مستدل جناح که
در فصل آینده یاد خواهد شد، قضاوت آنانکه تز جدائی و دو ملت بودن هندو
و مسلمان را غیر قابل دفاع و خلاف آزمایشات گذشته میدانند، بسی عجیب و دور
از تحقیق بنظر می رسد. از این آقایان باید پرسید: آیا از آزمایشات گذشته چیزی
جز تأیید این تز استفاده شده است ۱۹.

رائج سازد و با آنکه در هنگام ایراد این خطابه (سال ۱۹۳۰) رئیس «مسلم لیگ» بود، «مسلم لیگ» تا سال ۱۹۴۰ نظریه‌ی تقسیم‌را نپذیرفته و آنرا مبنای مبارزات حزبی قرار نداد.

پیش از ۱۹۴۰ تمام تلاش «مسلم لیگ» برای این بود که «کنگره» را به شناسائی حقوق اجتماعی مسلمین وادار کند و از او تعهد بستاند که این حقوق در دوران حکومت آینده‌ی هندوستان، محفوظ و مرعی باشد. فقط آنگاه نظریه‌ی اقبال را پذیرفت و آنرا بر نامه‌ی سیاسی خود قرار داد که از جانب هندوها مایوس گشته و احساس کرد که هندوها بر فرض سپردن این تعهد، به انجام آن تن نخواهند داد، و در این هنگام (سال ۱۹۴۰) بود که تمام همت خود را برای ایجاد دولت مستقل گماشته و برای تحقق بخشیدن به آن، به وسایل گوناگون تشبث جست و عاقبت در سال ۱۹۴۷ به آن واقعیت داد و کشوری بنام پاکستان بوجود آورد.

بنابراین، پيشاهنگ و مبشر پاکستان محمد اقبال است و امروز بعنوان بنيانگذار دولت اسلامی جديد، از او نامبرده می‌شود و بیگمان تا روزی که نام «پاکستان» در تاریخ بشریت باقی و موجود است، نام «اقبال» نیز همردیف و برابر با آن، یاد خواهد شد.



نظریه‌ی تقسیم از دیدگاه کنگره
و مسلم‌لیگ

در هنگامیکه اقبال به ریاست حزب « مسلم لیگ » انتخاب شد (۱۹۳۰) محمدعلی جناح در انگلستان بسر می برد . جریانات نامساعد و نامطلوب داخلی هند و اختلافات و کینه ورزیهای فرقه‌ئی و بعلاوه، اهانتی که از طرف بعضی از رهبران متعصب هندو در کمیته‌ی « رسیدگی به گزارش نهر و » نسبت به جناح شد، وی را بکلی نومید و دلسرد ساخته و از اقامت در وطن منصرف نموده بود.

در خلال اقامت او در انگلستان ، جریانات مهمی اتفاق افتاد که از آن جمله ، تشکیل چند کنفرانس میزگرد برای بررسی امور هند در سالهای ۳۱-۳۲-۱۹۳۰ ، شروع مجدد جنبش عدم همکاری ، مرگ رهبر بزرگ مولانا محمدعلی و یکی دیگر از سران مسلم لیگ بنام محمد شافعی رامی توان نام برد .

در این مدت « مسلم لیگ » وضع نابسامانی داشت زیرا در میان مسلمانان ، افراد مبرزی که بتوانند آنرا به شکل مطلوب اداره کنند ، بسیار کمیاب و نادر بودند .

وقتی « کنگره » برای بار دوم ، نهضت عدم همکاری را آغاز کرد ، « مسلم لیگ » رسماً از همکاری و همگامی با کنگره امتناع ورزید و تنها موجب این کناره گیری آن بود که مسلمانان احساس کرده بودند که کنگره در قبول تعهدات مربوط به حقوق حقه‌ی مسلمین ، سهل انگاری و بی اعتنائی روا میدارد . اندازه‌ی تأثیر این فکر را در مسلمین از آنجا می توان فهمید که مولانا محمدعلی یعنی کسی که بارها به ریاست کنگره انتخاب شده و از برجسته ترین رهبران مبارزه‌ی ملی بشمار می آمد ، بر اثر آن از کنگره جدا شد و این کسی که همیشه عکسهای گمانندی را بر در و دیوار منزلش می آویخت - و گماندی نیز عیناً همینگونه رفتار می کرد - محبت و صداقت خود را از گماندی باز پس گرفت و دوستی فیما بین آندو به سردی و مخالفت گرائید . در این صورت طبیعی بود که مسلم لیگ نیز پس از آن همبستگی طولانی با کنگره ، این بار با آن مخالفت ورزد و عقیده‌ی قدیمی جناح را که تا آن هنگام نپذیرفته بود ، بپذیرد .^۱

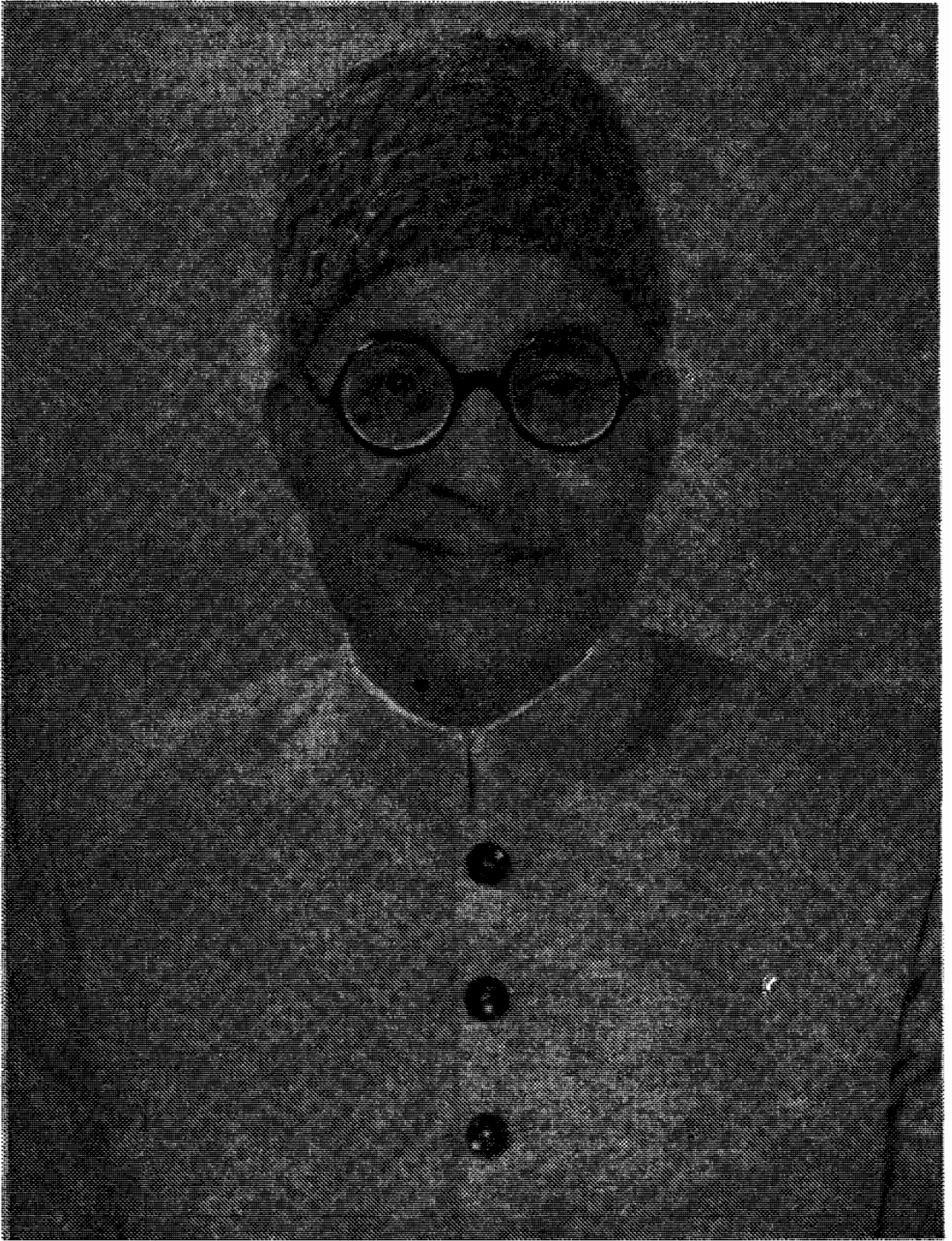
۱- رجوع کنید به ص ۲۲۰ همین کتاب .

بنابرین اینک که «مسلم لیگ» به عقیده‌ی جناح گرائیده بود، در فکر یافتن رهبر کار آزموده‌ئی بود که در سایه‌ی تدبیر او کار خود را شروع کند. استاد بیرونی نویسنده‌ی کتاب «سازندگان پاکستان» در سال ۱۹۳۲ با جناح ملاقات کرد و از او درخواست نمود که دوباره به میدان فعالیت‌های سیاسی باز گردد، وی در پاسخ گفت: «چه میتوان کرد؟ بر هم‌آئین مردمی کوتاه نظرند و نمیتوان به اصلاح خطاهای آنان امیدوار بود. از طرفی اردوگاه اسلامی نیز مملو از افرادی سست عنصر و بی‌اراده است که ابتدا اظهار نظر می‌کنند و سپس نزد حکمران رفته و نظر او را بعنوان برنامه‌کار سؤال می‌نمایند» و بدین ترتیب، جناح میزان نومییدی خود را از تأثیر فعالیت‌های ملی ابراز کرد.

ولی با اینحال، مسلمانان از بازگرداندن جناح به هندوستان مأیوس نشده بودند و لذا پی‌درپی به وسایل گوناگون او را دعوت به همکاری می‌کردند و میکوشیدند که به تجدید فعالیت‌های سیاسی و ادارش سازند.

در سال ۱۹۳۳ نوابزاده لیاقت علیخان به انگلستان رفت و رسماً از جناح خواهش کرد که به درخواست مسلمانان پاسخ مثبت گوید، «لیاقت» بدو گفت: «شما برگردید، مردم محتاج شما هستند، شما تنها کسی هستید که می‌توانید به «مسلم لیگ» روح تازه‌ئی ببخشید و آنرا نجات دهید». بالاخره قرار شد که لیاقت به هندوستان بازگردد و اوضاع را بدقت مورد رسیدگی قرار دهد و احساسات همه‌ی اطراف کشور را آزمایش کند، آنوقت اگر واقعاً وجود جناح را برای هند ضروری تشخیص داد به او اطلاع دهد.

لیاقت علیخان به هند بازگشت و پس از تحقیقات و بررسی‌های لازم



لياقت عليخان

به جناح نوشت: برگردید .

عاقبت جناح تصمیم نهائی را گرفت ؛ ندای وظیفه و دعوت قشر عظیم ملتی که چشم امید بدو دوخته بود، بالاخره او را به همدکشانید؛ بارقه‌ی امیدی در دل او درخشیده و تردید و نومیدی را از او دور ساخته بود.

در آن روز، مسلم لیگ رهبر شایسته ولایتی نداشت؛ مولانا محمد علی در سال ۱۹۳۱ زندگی را بدرود گفته و محمد شافعی که از قدیمی ترین علاقمندان و رهبران مسلم لیگ بود، نیز در این خلال وفات یافته بود؛ آقاخان محلاتی هم که از رؤسای مسلمانان شمرده می شد يك نظر به هندوستان می افکند و صد نظر به بیلاقات اروپا و میدانهای مسابقه!!.

مسلم لیگ در غیبت رؤساء و رهبران، در آستانه‌ی انحلال بود ؛ لذا اعضای مسلم لیگ در سال ۱۹۳۴ به اتفاق آراء تصویب کردند که جناح رئیس دائمی این حزب باشد؛ بنابراین وی مجبور به بازگشت بود؛ کارهای خود را روبراه کرد و به هند آمد.

تصمیم جناح آن بود که در جسم فرسوده‌ی مسلم لیگ ، جانی تازه بدمد و فاصله و شکاف میان سران قوم و توده‌ی ملت را پر کند و این حزب را از صورت يك حزب اشرافی و مخصوص طبقه‌ی بالا خارج و حزبی ملی و نماینده‌ی واقعی افکار مردم سازد و بدین وسیله؛ کنگره را و ادار به شناسائی این حزب کند و اکثریت مسلمانان هند را بدان متصل نماید.

اتفاقاً پس از زمانی اثر مطلوب این طرز مشی ظاهر شد ، به این معنی که در دومین انتخاباتی که میانه‌ی سالهای ۱۹۳۸ و ۱۹۴۲ در هند انجام گرفت ، مسلم لیگ موفقیت شایانی کسب کرد .

در سال ۱۹۳۵ قانونی برای هندوستان تصویب شد که بموجب آن، اقلیت‌های متعدد اعم از مسلمان، مسیحی، پارسی، اروپائی و طبقات محروم (نجس‌ها) هر يك به تناسب می‌توانستند در وزارت‌های ایالتی و در مجالس قانونگذاری افرادی از خود گماشته و در انتخابات جداگانه و مستقل رأی دهند. این قانون موجب شد که در سرتاسر کشور، اردوگاه‌های متعددی بوجود آید و رشته‌ی الفت و اتحاد گسیخته‌تر گردد، با این وضع طبعاً هر يك از رهبران، فعالیت‌های خود را فقط در راه منافع فرقه‌ئی خود بکار انداختند و بالنتیجه، راه بسوی جدائی و استقلال مسلمانان هموارتر و این موضوع بصورت هدفی قاطع‌تر و حتمی‌تر جلوه‌گر شد.

بدینجهت وقتی انتخابات سال ۱۹۳۷ آغاز شد، هندوها و مسلمانان هر يك به تپیهی مقدمات برای بدست آوردن اکثریت پرداخته و همچون دو گروه جنگی به معرکه آرائی مشغول شدند.

این قانون نه مورد پسند کنگره بود و نه بر طبق رضایت مسلم لیگ. در عین حال هر دو حزب، مصلحت چنان دیدند که در انتخاباتی که بر اساس آن انجام می‌گرفت شرکت جویند. اتفاقاً کنگره درشش ایالت، اکثریت را برد و مسلم لیگ در این مرحله شکست خورد، لذا طبعاً رجال کنگره مناصب وزارتخانه‌ها را اشغال کردند و دست بکار اجرای طرح‌ها و برنامه‌های خود شدند، البته این کار با صعوبت انجام می‌گرفت زیرا فرمانروایان انگلیسی، اشکالات و موانعی در سر راه آنان ایجاد میکردند و حتی چند مرتبه تصمیم گرفتند قرار را فسخ کنند.

جناح و پشت سر او «مسلم لیگ» از موفقیت دشمنان نشان نگران شده و حکومت رجال کنگره و شرکت آنان در وزارتخانه‌ها را طلیعه‌ی تحکم

و سیطری هندوان بر مسلمین دانستند .

از طرف دیگر، پیروزی کنگره آنچنان نهر و را به وجود و هیجان آورد که گفت: «در هندوستان فقط دو حزب وجود دارد : کنگره و بریتانیا» و جناح از این سخن که نشانه‌ی نادیده گرفتن یا به رسمیت نشناختن «مسلم لیگ» بود، بشدت بر آشفته و پاسخ داد که : «حزب سومی هم وجود دارد و آن عبارت است از مسلمانان» و افزود که : «ما نمی‌خواهیم تحت فرمان کسی باشیم ، ما با هر دسته و جمعیتی که بر نامه‌اش با برنامه‌ی ما تطبیق کند و خواهان ترقی و پیشرفت ما باشد همکاری می‌کنیم ؛ ما مایل نیستیم که دنباله‌رو هیچ حزبی باشیم، ولی کاملاً آماده‌ایم که برای سعادت هندوستان مانند شرکای متساوی الحقوق عمل کنیم»^۱ .

از این بیانیه کاملاً آشکار می‌گردد که جناح در آن هنگام همچنان از فکر تقسیم بکلی دور و بیگانه بوده است . با آنکه اقبال - چنانکه

۱- برای آنکه رفتار خود خواهانه و تحکم آمیز کنگره نسبت به مسلمانان کاملاً روشن شود، توجه خواننده را به سخن «هکتور بولیتو» جلب می‌کنیم. وی پس از نقل جریان بالامی نویسد: «پان دیت نهر و و کنگره این صدارا با اشمز از خاطر تلقی کردند و از شنیدن «کار کردن بعنوان شرکای متساوی الحقوق» تجاهل کردند. «سرپرسی وال گریفیت» رهبر سابق جمعیت اروپائی در هیئت قانون گذاری مرکزی، راجع به این اشتباه تاکتیکی بزرگ نوشته است : «مقام عالی فرماندهی کنگره از همکاری با مسلم لیگ امتناع ورزید و در ایالاتی که هندوها اکثریت داشتند هیئت وزراء فقط از رجال کنگره تشکیل می‌شد، مثلاً در ایالات متحده، نمایندگان مسلمین به کار دعوت شدند ولی فقط مشروط به اینکه عضویت حزب کنگره را بپذیرند و حزب مسلم لیگ ازین برود. در سایر ایالات نیز همین شرائط، تحمیل می‌شد و بایک استثناء اعضای مسلم لیگ از دستگاه خارج می‌شدند» (کتاب قائد اعظم ترجمه‌ی سید غلامرضا سعیدی ص ۱۹۵) .

دیدیم - در سال ۱۹۳۰ این فکر را ابراز کرده و همواره در صدد بود که جناح را با خود هم عقیده سازد و حتی در سال ۱۹۳۷ نامه‌ئی به وی نوشته و گفته بود: «آیا وقت آن فرارسیده که برای حل مشکلات مسلمین، دولتی اسلامی در هند تأسیس کنیم؟»

ولی جناح با آنکه بشدت تحت تأثیر افکار اقبال قرار داشت و اقبال نیز با او در کمال صمیمیت بود و افکار خود را به او تلقین می نمود، با این حال همچنان در عقیده‌ی خود دائر بر لزوم هماهنگی و همبستگی مسلم و هندو در سایه‌ی دولت واحد، ثابت قدم بود و طبعاً مسلم لیگ نیز تحت رهبری و قیادت او همین عقیده را داشت.

استاد قدری قلعجی در کتاب «غاندی ابوالهند» می نویسد:

«راجع به طرح اقبال در سال ۱۹۳۳ از هیئت رهبری «مسلم لیگ» توضیح خواسته شد، پاسخ دادند: این يك قطعنامه‌ی خیالی و غیر عملی است که از حد رؤیای شاگرد مدرسه ۱۰ تجاوز نمی کند. در سال ۱۹۳۷ مسلم لیگ در جلسه‌ی سالیانه‌ی خود اعلام کرد که هدفش استقلال کامل هند بر اساس «اتحاد دموکراتیک ایالات هندوستان» است و این سخن به منزله‌ی نادیده گرفتن طرح پاکستان بود.»

اقبال در ۲۱ آوریل ۱۹۳۸ زندگی را بدرود گفت، در حالی که مسلم لیگ طرح او را پذیرفته و همه‌ی همت خود را بر تحقق بخشیدن به خواسته‌های مسلمانان در سایه‌ی دولت واحد هندوستان، گماشته بود و با جدیتی تمام نفوذ خود را در توده‌ی مسلمان گسترش میداد تا به سر نوشت مرارت بار انتخابات سال ۱۹۳۷ گرفتار نشود.

جناح، مردی سرسخت بود که به آسانی تسلیم نمی شد. لذا با

پشتکاری عجیب به تقویت مسلم لیگ در مناطق انتخاباتی پرداخت و نتیجه آن شد که در انتخابات فرعی ۲۲ سپتامبر سال ۱۹۳۹ نشانه‌ی موفقیت و پیروزی مسلم لیگ ظاهر گشت .

شروع جنگ دوم جهانی

در همان اوایل که مردم شبه قاره‌ی هند غرق اختلافات و مجادلات بودند ، جنگ دوم جهانی بر پا شد (سپتامبر ۱۹۳۹) . درد اینلیتگو که از سال ۱۹۳۶ نایب السلطنه‌ی هند بود ، بدون اینکه کوچکترین مشورتی با رهبران هند کرده باشد اعلام کرد که هندوستان نیز با بریتانیا در این جنگ شرکت خواهد داشت .

رجال کنگره این عمل را توهین و تحقیری نسبت به خود تلقی کرده و با کشانیده شدن هندوستان در جنگ - در حالیکه ملت بدان رأی نداده و انگلستان هم در برابر این همکاری ذیقیمت ، کوچکترین مزد و پاداش و تعهدی منظور نداشته است - بشدت مخالفت ورزیدند و در نوامبر همان سال ، وزیرای کنگره از مناصب خود استعفادادند . ولی نایب السلطنه باین عمل اعتنائی نکرده به فعالیت خود برای فرستادن هندیان به میدان جنگ ، ادامه داد .

احزاب هندوستان همه با شرکت و دخالت در جنگ مخالف بودند ، فقط لازم بود که خط مشی ملت هند در برابر این پدیده کاملاً روشن و معین گردد .

در داخل کنگره ، راجع به این مسئله اختلاف نظر و مناقشه‌ی

عمیقی جریان داشت.

گاندی روی معتقدات مذهبی خود، طرفدار سرسخت عدم شرکت در جنگ بود، اصول مذهبی و اخلاقی او حکم میکرد که بروی هیچ انسانی نباید اسلحه کشید و با هیچ کس نباید با زور و عنف روبرو شد. حتی بر اثر این طرز فکر با نایب السلطنه هم ملاقات کرد و بوسیله‌ی او به دولت و ملت انگلستان پیغام داد که به روی هیتلر اسلحه نکشند و برای جنگیدن با او از وسائل روحانی و مسالمت آمیز استفاده کنند و چنانکه پیشتر گذشت، این پیشنهاد مایه‌ی تمسخر و استهزای نایب السلطنه شد. . . در برابر گاندی، جبهه‌ی نیرومندی‌گری به رهبری ابوالکلام آزاد رئیس حزب، وجود داشت که معتقد بودند شرکت و دخالت در جنگ، در صورتیکه بریتانیا متقابلاً حاضر به اعطای استقلال هندوستان باشد، مانعی ندارد.

این اختلاف نظرها، کشمکش عجیبی در داخل کنگره ایجاد کرده بود. تا اینکه بالاخره قرار بر این شد که در صورتیکه بریتانیا تعهد کند پس از پایان جنگ، استقلال هندوستان را عملی سازد، شرکت در جنگ از طرف رهبران هند تصویب شود.

ولی بریتانیا هیچگونه وعده‌ی صریحی در اینباره نداد، طبیعی است که رجال کنگره هم با شرکت در جنگ موافقت نکردند و اختلافات داخلی کنگره خود بخود منتفی شد، بلافاصله رهبران کنگره برای ابراز مخالفت کامل خود با شرکت در جنگ، نهضت «عدم همکاری» را تجدید کردند، دولت نیز متقابلاً دست به عکس العملی شدید زد، هزاران نفر از رهبران و اعضاء را بازداشت کرد و رئیس کنگره را به دو سال زندان

محکوم ساخت .

باگذشت زمان . دامنه‌ی جنگ به سرحدات هند کشیده شد ،
وساطت بعضی از شرکای جنگ و بخصوص اصرار پرزیدنت روزولت رئیس
جمهور آمریکا ، دولت انگلستان را مجبور ساخت که در سیاست هندوستان
تجدید نظر کند و با نظر جدی‌تر و مساعدتری به خواسته‌های ملت هند
بنگردد ، لذا سر استافورده کریپس^۱ را که وزیر مشاور کابینه‌ی ائتلافی
زمان جنگ و از رجال کاردان و معروف انگلیس بود ، به هندوستان
فرستاد تا با برآوردن خواسته‌های ملت هند، نظر آنرا با شرکت در جنگ
موافق سازد.

ولی بر اثر علل و موجباتی چند ، مذاکرات فیما بین حزب کنگره
و فرستاده‌ی دولت انگلیس بجائی نرسید و میسیون « کریپس » با ناکامی
به انگلستان مراجعت کرد . در نتیجه ، بازداشت شدگان تا پایان جنگ
در زندان ماندند.

مسلم لیگ مسئله‌ی تقسیم را پیش می‌کشد

در همان هنگام که حزب کنگره شرط دخالت در جنگ را تعهد
استقلال و وحدت هند اعلام کرده بود ، مسلم لیگ نیز فعالیت جدیدی را
در ناحیه‌ی دیگر آغاز کرد . در ۲۳ مارس ۱۹۴۰ مجمع عمومی مسلم لیگ
به ریاست جناح در لاهور تشکیل شد ، کلیه‌ی مسلمانان وابسته به
مسلم لیگ ، در این اجتماع شرکت داشتند ، در این جلسه ، حزب مسلم لیگ ،

Sir Stafford Cripps – ۱

برنامه و هدف تازه‌ی خود را اعلام کرد و قطعنامه‌ی مهم و معروف خود را که متضمن پذیرش نظریه‌ی اقبال و ایجاد دولت اسلامی مستقلی در هند بود، صادر نمود.

در این قطعنامه صریحاً اظهار شده بود که: هرگونه نقشه و طرح یا راه حلی که مربوط به تنظیم قانون اساسی در این کشور باشد، فقط در صورتی برای مسلمانان عملی و قابل قبول خواهد بود که بر اساس «ایجاد حکومت دموکراسی اسلامی مشتمل بر همه‌ی ایالاتی که دارای اکثریت مسلمانند» بوجود آمده باشد.

بدین ترتیب تئوری اقبال که در سال ۱۹۳۰ برای نخستین بار آنرا ابراز کرده و تال‌حظه‌ی مرك (۱۹۳۸) جناح را به عملی ساختن آن توصیه کرده بود، پس از گذشت ۱۰ سال، بصورت برنامه‌ی مدون و علنی مسلم لیگ درآمد و این موضوع که تا آن زمان فقط وضعیت يك خواسته‌ی رویائی را داشت و فقط در محافل مسلمانان، به میان می‌آمد، از آن پس سرلوحه و مهمترین مواد مرامنامه‌ی حزب مسلم لیگ شد و همه‌جا در مذاکرات این حزب با کنگره یا انگلیس، مورد گفتگو قرار گرفت.

ضمناً صدور این قطعنامه، مخالفتی آشکار با شرطی که کنگره برای دخالت در جنگ قرارداد داده بود (یعنی استقلال و وحدت هند) نیز بشمار می‌آمد.

☆☆☆

نکته‌ی قابل بحث آن است که به بینیم انگیزه‌ی جناح در این اقدام ناگهانی چه بود و چه چیزی موجب شد که «سفیر وحدت» نقش «بنیان‌گذار تجزیه» را عهده‌دار شود و مسئله‌ی تقسیم را پیش کشد؟

کسانی که در نهضت آزادی هند شرکت داشته و خود از نزدیک،

شاهد همه‌ی جریان‌ها بوده‌اند، می‌گویند: تنه‌اغت این تغییر عقیده‌آن بود که «جناح» از پاره‌ئی عملیات وزرای کنگره - که پس از انتخابات سال ۱۹۳۷ جزء هیئت دولت شده بودند - بخوبی احساس کرد که اینان تعصبی شدید بر ضد مسلمانان داشته و در صدد آنند که منافع مسلمین را پایمال و ضایع سازند ، بدینجهت از فکر اتحاد هند منصرف گشته و اعتقادی راسخ یافت بهاینکه مسلمانان در سایه‌ی حکومت اکثریت هندو، هرگز روی خوشی ندیده و زندگی آرام و با امنیتی نخواهند داشت ، و بناچار باید در ایالاتی که دارای اکثریت مسلمان است ، دولتی اسلامی و مخصوص به مسلمانان تشکیل شود.

این سخن با توجه به طرز فکری که از زمان سید احمدخان همیشه در میان مسلمانان رواج داشته و همواره جامعه‌ی مسلمان ، معتقد بوده است که اکثریت هندو ، در صورت بدست آوردن قدرت و حکومت ، رفتار شایسته‌ئی با مسلمین نخواهد داشت .. کاملاً مقرون به حقیقت می‌نماید. در همان اوقات ، روزنامه‌های انگلیسی دو مقاله از جناح منتشر کردند که نماینده‌ی طرز فکر جدید او بود . یکی از این دو مقاله، شرح مصاحبه‌ی خبرنگار یکی از جرائد بود با محمدعلی جناح . وی به‌خبرنگار انگلیسی گفته بود:

« .. پاکستان بدون شك تأمین شده‌است و این عمل از آنجا ناشی شده که تنها هدف کنگره ، این است که هر نوع سازمانی را که در داخل کشور باشد از بین ببرد و خودش را همچون يك سازمان فاشیستی با قدرت فائقه، یابد ترین نوع قدرت، بر همه چیز و همه کس تسلط دهد.»

۱- قائد اعظم ترجمه‌ی فارسی ص ۲۱۴ .

در مورد عدم امکان بوجود آوردن يك حكومت پارلمانی دموکراتیک در هندوستان ، اظهار داشته بود: «معنی دموکراسی عبارتست از هندو راج یعنی حکومت و سلطنت هندوها بر تمام هندوستان . در این صورت این مبارزه ئی است که هرگز مسلمین در برابر آن تسلیم نخواهند شد» .

جناب ، خوانندگان انگلیسی را متذکر ساخته بود که مسلمین، تنها قربانیان آن نحوه حکومت مطلقه‌ی هندو، نخواهند بود بلکه شصت میلیون نجسی ها و شش میلیون مسیحی و یهود و پارسی و افراد انگلیسی ساکن هند، نیز فدیة خواهند شد.^۱

مقاله‌ی دیگر، بقلم خود جناب نوشته شده و در تاریخ ۹ مارس ۱۹۴۰ در روزنامه‌ی «تایید اندتایم» منتشر شده بود. وی در این مقاله نوشته بود :

«سیستم‌های دموکراتیک مبتنی بر اساس روابط ملی یکنواخت و یک جنس از قبیل ملت انگلیس، برای کشورهای مختلف الاجناس - امثال هندوستان - عملی نیست و این حقیقت ساده، علة العلل و ریشه‌ی اصلی امراض حکومت قانونی هند است» .

سپس به قسمتی از گزارش «کمیته‌ی منتخب مشترک اصلاحات حکومت هند» که سال ۳۴-۱۹۳۳ مورد بحث و شور قرار گرفته بود استناد کرد بدین شرح :

« هندوستان ، مسکن چندین نژاد است .. وغالباً اختلافاتشان در اصل ، از لحاظ سنن و نظامات تاریخی و طرز زندگی، از اختلافاتی که در میان ملل مختلف اروپا مشاهده می شود کمتر نیست، دوثلث سکنه‌ی هند - با توجه به اختلافاتی که بایکدیگردارند - معتقد به مذهب هندو هستند،

۱ - صفحه‌ی ۲۱۴ و ۲۱۵ قائد اعظم .

بالغ بر هشتاد و هفت میلیون پیرو اسلامند، اختلاف بین این دو دسته فقط ناشی از اختلاف مذهب نیست بلکه مولود اختلاف قانونی و فرهنگی است، بحقیقت می توان گفت ، اینها نماینده ی دو تمدن جداگانه هستند . وجه متمایز و مشخص هندوئیسم در طبقه بندی و رعایت جنس ها است که مبنای سیستم مذهبی و سیستم اجتماعی است و جز در یک زمینه ی خاص، هندوئیسم تحت تأثیر هیچیک از فلسفه های غربی واقع نشده است ، از طرف دیگر ، کیش اسلام، مبتنی بر نظریه ی مساوات است .

سپس جناح افزوده بود که « شاید توصیف و تفسیری صحیح تر از این به وصف نمی گنجد »^۱ .

به هر صورت ، مسلم لیگ توانست نظریه ی جدید خود را ، بصورت نظریه یی مستند و مستحکم در داخل هند و در جهان اسلام و عرب ترویج و منتشر سازد ، ضمناً برای جلب عواطف مسلمانان هندوستان و دولت ها و احزاب اسلامی سراسر جهان ، از هندیان مسلمان درخواست کرد که در جبهه های جنگ بین الملل ، با سر بازان دول اسلامی ننگند، در مسئله ی فلسطین نیز با اعراب اظهار همدردی نمود و بالاخره از هندوها درخواست کرد که در ایالات هندو نشین ، نسبت به مسلمانان با عدالت رفتار کنند .

وضع چنان شد که هر سخن یا پیشنهاد یا گفتگوی سیاسی که متضمن تصویب دولت مستقل اسلامی نمی بود، در محافل مسلم لیگ مردود شمرده می شد و به همین دلیل بود که پیشنهادات « سر استافورد کریپس » از طرف آن جذب رد شد. کنگره نیز متقابلاً عقیده ی مسلم لیگ را بشدت محکوم

۱- ص ۲۱۶ «قائد اعظم»

می ساخت و با نظریه‌ی تقسیم‌هند، مجدداً نه مبارزه می‌کرد و همواره پیشنهاد-
هائی در چهارچوب عقیده‌ی خود تقدیم می‌داشت، و طبیعی است که همه‌ی
این پیشنهادات از طرف مسلم لیگ رد می‌شد.

بدین ترتیب این دو حزب بزرگ، در دو جبهه‌ی کاملاً مخالف قرار
گرفته و هر یک نقشی خاص برای آینده‌ی خود بازی می‌کرد.

در این میان، یکی از اعضای مؤثر کنگره بنام «راجا کوپال شاری»
که نخست‌وزیر مدرس و رئیس سابق کنگره بود، نقش میانجی میان دو
حزب را به عهده گرفت و به این عنوان که قوای ژاپن در مرزهای هند مستقر
شده و در این موقعیت، اتحاد و همبستگی میان اردو گاه‌های مختلف هند
ضروری است، دو پیشنهاد تهیه نمود و در یکی از اجتماعات حزب کنگره
که در مه ۱۹۴۲ تشکیل شده بود، تقدیم حزب کرد و درخواست کرد که
کنگره، یکی از آن دو پیشنهاد را بپذیرد.

یکی از دو پیشنهاد، تسلیم در برابر نظریه‌ی ایجاد پاکستان، و
دیگری ایجاد اتحادیه‌ئی مرکب از کنگره و مسلم لیگ، بود.

کنگره، به هر دو پیشنهاد فقط یک پاسخ داد و آن این بود که: هر
طرحی که وحدت هندوستان را تهدید کند و به اقلیت‌ها اجازه دهد که برای
خود حکومتی مستقل تشکیل دهند، بیشک به مهم‌ترین بهره‌هایی که هند
فقط در صورت وحدت و یکپارچگی بدست خواهد آورد، زیانی بزرگ
وارد می‌سازد و لذا کنگره با هر گونه پیشنهادی از این قبیل مخالف است.
پس از دریافت این جواب، راجا کوپال شاری از حزب کنگره، کناره
گرفت.

این شخص، در هندوستان دارای مقامی ارجمند بود بطوریکه پس

از این تاریخ و در اوان استقلال هند، مقام فرمانروائی کل، بدو تفویض شد. و تردیدی نیست که کناره‌گیری این شخص از کنگره، نشان ناراضائی او از وضعیت حزب بوده است. با اینحال وی از تلاش خود برای ایجاد هماهنگی میان دو جبهه، دست برداشت.

در سال ۱۹۴۴ که گاندی از زندان آزادگشته بود، باز همین شخص توانست که وی را وادار به ملاقات و مذاکره با جناح سازد. این ملاقات در ۹ سپتامبر ۱۹۴۴ در خانه‌ی جناح آغاز شد و تقریباً ۲۰ روز ادامه یافت ولی بالاخره به نتیجه نرسید و دوحریف بدون اینکه به نقطه‌ی مشترکی برسند، از یکدیگر جدا شدند.

گاندی، طرح جناح را در مورد تقسیم نمی‌پذیرفت، و جناح نسبت به این طرح، اصرار می‌ورزید. گاندی می‌گفت: هندوستان یا باید اساساً تقسیم نشود و یا حداکثر، ایالات مسلمان‌نشین، بصورت خودمختار تحت اداره‌ی حکومت مرکزی قرارگیرد، بعلاوه، اصولاً این مسئله باید تا لحظه‌ی تحصیل آزادی و استقلال، در عهده‌ی تعویق افتد و تصمیم‌نهایی در پارلمان هند آزاد گرفته شود.

جناح، نمی‌توانست این رأی را بپذیرد زیرا مطمئن نبود که پارلمان هند آزاد که بالطبع اکثریت آنرا هندوها تشکیل خواهند داد، حاضر باشد به آسانی از سلطه و حکومت خویش بر قسمتی از هندوستان چشم‌پوشد و آنرا به مسلمانان تقدیم کند. بعقیده‌ی جناح، گاندی صیاد چیره‌دستی بود که می‌خواست با چشم‌پوشی و اغماض سطحی خود، مرغی بی‌خبر را در دام اندازد و پس از آنکه او را گرفتار ساخت، فقط در باره‌ی سر نوشت او بمیل خود بیندیشد ولی هرگز او را آزاد نسازد!

بسیاری از مورخین اعتراف نموده اند که حوادثی که بعدها در کشمیر اتفاق افتاد و علیرغم اکثریت مسلمان ، حکومت آنجا را هندوها بدست گرفتند، کاملاً این پیش بینی و دوراندیشی جناح را تأیید کرد و ثابت نمود که وحشت جناح از تسلط هندوها و در نتیجه رد پیشنهادهای گاندی و حزب کنگره ، وحشتی بموقع و صحیح بوده است.

باید فراموش نکنیم که گاندی - همچنانکه خانم « امینة السعید » در کتاب «مشاهدات فی الہند» تذکر داده - با وجود خصلت های پسندیده ی بیشمارش ، مردی متعصب در مذهب بود و این تعصب نمی گذاشت که دو فرقه ی متخاصم بایکدیگر تفاهم کنند .

استاد عقاد می نویسد : « گاندی به اعتقاد ما مردی بزرگ یا «روحی بزرگ» بود ولی با اینوصف ، هم کیشان وی با مخالفتش در این موضوع هم عقیده اند که او با تمام وجود ، مردی برهمنائی بود ؛ انگیزه های روانی او ؛ ابزار کار او و بالاخره ، هدف و ایده آل او همه از آئین برهمنائی الهام می گرفت ، روزه های طولانی ؛ مقاومت منفی ؛ دعوت به «آهیمسا»^۱ نیز جلوه ئی از آموزشهای برهمنائی بود، هدف او از این نهضت جز این نبود که شبه قاره ی هند را تبدیل به «راماراج» سازد یعنی کشور «راما» خدای برهمنائی^۲ ؛ همان خدائی که گاندی در لحظه ی آخر زندگی، وقتی گلوله ی

۱- این کلمه مرکب است از «آ» (علامت نفی) و «هیمسا» (بمعنی بدی و تعدی) و این کلمه از اصول مهم مذهب برهمنائی و جاتئینی است و منظور از آن تعدی نکردن به هر جان دار است .

۲- نهر و نیز در آنجا که با ملالت خاطر از آن میخسته شدن نهضت هند به مسائل مذهبی (اسلامی و هندوئی) سخن میگوید به این واقعیت اشاره می کند. عین ←

آن مرد جنایتکار، سینه‌اش را شکافته بود، نام او را بر زبان آورد .
«عقاد» سپس می‌گوید: «عکس العمل طبیعی این رهبری آمیخته با روح برهمنائی، زائیده شدن رهبری دیگری است که درست در نقطه‌ی مقابل آن، با وضعی مشابه فعالیت کند و با تمام قدرت، رسالت خود را به پایان برد. بنابراین، قیام گاندی، بطور طبیعی قیام جناح را به همراه داشت و اگر جناح در این صراط قدم نمی‌نهاد، بیگمان شخص دیگری این رسالت را به عهده می‌گرفت .»

به این دلیل بود که جناح با استقامتی تمام و بدون کوچکترین تردید و تزلزل بر سر نظریه‌ی خود ایستاد و از تهمت‌هایی که دشمنانش بر او وارد می‌آوردند، اندیشه نکرد. مخالفین می‌گفتند که او با پیش کشیدن مسئله‌ی تقسیم به وضع موجود هند یعنی در اشغال انگلیسیها بودن، کمک می‌کند و او در مقابل معتقد بود که سروصدای وحدت دهند موجب می‌شود که انگلیسیها به بهانه‌ی حمایت از اقلیت‌ها مدت بیشتری در کشور بمانند پس تنها راه بیرون کردن آنان، تقسیم کشور است.

نهر و در آنجا که از جریان شروع جنگ و استعفای وزیرای کنگره بحث می‌کند، می‌نویسد:

«آقای جناح پس از استعفای وزیرای کنگره، پیروان خود را دعوت

→ گفتاروی در این باره چنین است: «حتی بعضی از فورمولها و نظریات گاندی‌جی هم مرا ناراحت می‌کرد. مثلاً او بارها به عصر «راماراج» که یکی از دورانهای باستانی تمدن هند است، اشاره میکرد و آن را در نظر مردم همچون يك عصر طلائی جلوه گرمی ساخت که دوباره آن را باز خواهند یافت..» (زندگی من چاپ اول ص ۱۲۷).

کرد به اینکه بعنوان روز نجات از حکومت کنگره در ایالات ، جشن بگیرند . . مسلمانان در بعضی از ولایات تظاهراتی برپا نهادند و با اینکار بر مشکلات موجود افزودند ، سپس اضافه می کند : « این کارها بیش از پیش ما را معتقد ساخت که جناح و مسلم لیگ ؛ هرگز در فکر همراهی با کنگره و پیش بردن مسئله آزادی هند نیستند ، بلکه وضع موجود را ترجیح



جناح و نهرو

میدهند» یعنی بقای انگلیس‌ها را درهند ! .

این تهمت است که نهرو درباره‌ی جناح ادعا میکند ..

ولی بنظر ما این عمل جناح یعنی دعوت مردم به جشن «روز نجات» با توجه به عکس‌العملی که در موقع انتصاب وزیران کنگره نشان داده بود، عملی طبیعی و بر وفق قاعده بوده است. وی در آن موقع شدیداً به انتصاب وزیران کنگره در ایالاتی که مرکب از هندو و مسلمان بود، حمله کرده و اظهار داشته بود که با حکومت هندوها بر مسلمین مبارزه خواهد کرد. بنابراین طبیعی است که روز استعفای این وزیران را «روز نجات» یا شکرگزاری اعلام کرده و مردم را به قدردانی از این موهبت، دعوت نماید. . این عمل با توجه به طرز فکر و خط مشی جناح، عملی منطقی است گویا آنکه در نظر جمعی، مخالف ملیت و میهن پرستی جلوه کند .

در همان هنگام که نهرو، جناح و رهبران مسلم لیگ را متهم می کرد، در این جبهه نیز حملاتی از این قبیل به گاندی و سایر رهبران کنگره می شد. در تاریخ ۱۸ دسامبر ۱۹۴۳ «مستر بیورلی نیکولس» نویسنده‌ی کتاب «فتوای در مسئله‌ی هندوستان» با جناح ملاقات کرد و چون در ضمن مصاحبه، به این تهمت نهرو اشاره نمود جناح گفت: «کسی که چنین فکر می کند، نه تنها به حسن نیت من، بلکه به فراست و هوش انگلیسیها نیز بی عقیده است، زیرا بدون شك تنها چیزی که انگلیسیها را درهند نگاه میدارد، فکر سخیف و غلط هندوستان متحد است که گاندی امروز پرچم آنرا به دوش می کشد، تکرار میکنم که: «فکر هندوستان متحد، يك اختراع انگلیسی، و افسانه‌ئی جداً خطرناك است که منجر به اختلاف و کشمکشی بی پایان خواهد شد و تا وقتی که این اختلاف برپا باشد، انگلیسیها برای ماندن در

هند ، بهانه‌ئی محکم در دست خواهند داشت. و این تنها موردی است که قاعده‌ی کلی «تفرقه بینداز، حکومت کن» نسخ شده است.»

«بیورلی» گفت : بنابراین ، شما به انگلیسیها می گوئید : « تجزیه

کنید و خارج شوید » ، و جناح پاسخ داد : کاملاً درست فهمیده‌اید .

وقتی روزنامه نگار از این مجلس خارج می شد با خود می گفت :

قاعده‌ئی که بروضع کنونی هندوستان صدق میکند عبارت است از اینکه:

«متحد ساز و حکومت کن. تفرقه بینداز و خارج شو ..»

مادر این سخن که «هندوستان متحد يك اختراع انگلیسی است»

باجناح هم عقیده نیستیم ، زیرا وحدت هندوستان ، بهترین وسیله برای

حکومت هندوها بر سرتاسر هند بود و لذا کاملاً طبیعی است که هندوها به

خاطر حکومت هندوئیزم و ایجاد یک دولت مقتدر هندو در تمامی کشور،

با تقسیم مخالفت ورزند و «هندوستان متحد» را شعار خود قرار دهند .

بنابراین ، مخالفت آنان با تقسیم و طرفداریشان از وحدت هند ، از

دیدگاه آنان امری طبیعی و موافق مصلحت بود ، خواه انگلیسیها از آن

بهره برداری بکنند، یا نکنند.

همچنانکه این سخن را نیز که «جناح طرفدار بقاء انگلیسیها در

هند است » بهیچ وجه نمیتوانیم از نهر و بپذیریم و عدم شرکت جناح

در فعالیت‌های ضد انگلیسی اخیر کنگره ، نمی تواند این تهمت را موجه

جلوه دهد ، زیرا او در مورد «عدم همکاری» و قطع رابطه با انگلیسها،

دارای رأی و روشی خاص بود ، او در این کار سودی نمی دید و لذا هرگز

هم در آن شرکت نکرد ، فعالیت او از دیرباز ، مصروف حفظ حقوق

مسلمانان ، و در اواخر مصروف تأسیس پاکستان می شد .
« رالی بازمن » در کتاب « هند امروز » (که پیش از تقسیم هند منتشر شده است) می نویسد : « بیشک نمی توان ادعا کرد که مسلم لیگ مایل به بریتانیا است » .

اینگونه اتهامات متقابل ، که بدون تردید همیشه به میل و مساعدت اشغالگران انجام می گیرد ، مخصوص هندوستان نیست بلکه معمولاً ملت هائی که در راه آزادی گام بر میدارند غالباً دستخوش اینگونه اضطرابات و کشمکش های داخلی شده با وسوسه و تحریک دشمن به جان یکدیگر می افتند .

حقیقت آنست که هر دو گروه ، با ادامه ی تسلط اشغالگران ، مخالف بوده و در مواردی بیشمار ، با همکاری و مشارکت یکدیگر در برابر دشمن مشترك صف آرائی کرده و جنگیده بودند ، نهایت بر اثر مشکلات داخلی تدریجاً از یکدیگر دور شده و در افکار و روشها مغایرت یافته بودند .
از یکسو ، کنگره بشدت علاقمند بود که وحدت هندوستان محفوظ بماند و مسلمان و هندو همه در سایه ی حکومت واحدی زیست کنند ، دلیل و موجب این اصرار هم آن بود که اعضای کنگره پیشاپیش میدانستند که در آینده بخاطر اکثریتی که در کشور دارند ، حکومت را بدست خواهند گرفت و سرنوشت ۱۰۰ میلیون مسلمان را در اختیار خواهند داشت و پس از هشت قرن و نیم حکومت مسلمانان و یک قرن حکومت انگلیسها ، آنان بر هند حکومت خواهند کرد .

.. و چه بسا متعصبین هندو ، که در تواریخ ساختگی و جعلی انگلیسها داستانهای از ظلم و جور سلاطین مسلمان بر رعیت هندو ،

میخواندند ، منتظر بودند که دوران حکومت کنگره فرا رسد تا مجالی برای انتقام گرفتن از مسلمین بدست آنها بیفتد . در حقیقت انگیزه‌ی واقعی این اصرار ، عقده‌ی حقارتی بود که بر اثر قرن‌ها محکوم دیگران بودن، در هندوها بوجود آمده بود و اکنون می‌خواستند بوسیله‌ی حکومت بر «هندوستان متحد» این عقده را بگشایند ، علاوه بر اینکه در وحدت هندوستان منافع دیگری نیز می‌شد تصور کرد .

واژسوی دیگر مسلمانان از تعدی هندوها و از همین عقده‌ی حقارت وحشت داشتند ، بویژه که در گفتگوهای خصوصی و خطابه‌های عمومی هندوان، شواهدی وجود داشت که آینده‌ی مسلمین را تحت حکومت آنان تیره‌تر نشان میداد و کشتارهای فراوانی که در زد و خوردهای محلی در طول سالیان متمادی اتفاق افتاده بود ، این بیم و وحشت را بجا و منطقی قلمداد میکرد .

رهبران مسلمان - چه آنها که در مسلم‌لیگ عضویت داشتند و چه کسانی که جدا از آن فعالیت میکردند - بخاطر ایجاد وحدت، تلاش‌ها کرده بودند ، ولی کم‌کم بر اثر عملیات شك‌آور و ضد اسلامی اعضای کنگره ، حالت تردیدی پیدا کردند و این تردید با گذشت زمان ، به اعتقادی راسخ تبدیل یافت و لذا به تئوری تقسیم رو آوردند با این اعتقاد که تقسیم ، یگانه راهی است که مسلمانان می‌توانند برای حفظ جان و عقیده و مصالح و میراث و تمدنشان ، طی کنند.

آنگاه . همچون غریقی که برای نجات خویشتن، گاه به گیاهی هم متشبث می‌شود ، به این فکر متشبث شدند .

بنابراین ، اختلاف دوگروه از این جهت نبود که یکی از آندو ،

دوستدار وطن و دشمن اشغالگران است و دیگری دشمن وطن و هواخواه اشغالگران .

هرگز .. این اختلاف ، ریشه‌ئی عمیق داشت و از مغایرت و تضاد هدفها مایه می‌گرفت ..

ریشه‌ی عمیق ؛ بدانجهت که عقاید و روش های زندگی دو گروه ، بشدت بایکدیگر مخالفت و مغایرت داشت .

و تضاد هدفها ؛ از آنجا که هر يك از دو گروه ، دارای هدفی روشن و آشکار بود و بخاطر تحقق بخشیدن آن و حفظ منافع و مصالح فرقه‌ی خود ، نهایت کوشش را مبذول میداشت ، و مسلم است که تا وقتی مبنای عقیدتی دو گروه ، دارای اختلاف اصولی و اساسی است ، هدفها هرگز نمی‌توانند متحد و متوافق باشد.

ضمناً باید فراموش نکنیم که نخستین کسی که مسئله‌ی تقسیم را پیش کشید و تا لحظه‌ی مرگ این فکر را بوسیله‌ی خطابه‌ها و سروده‌هایش در مردم تزریق کرد اقبال بود ، و بطور مسلم هیچ آفریده‌ئی نیست که بتواند اقبال را متهم کند به اینکه حتی یکروز از دوران عمرش آلت دست یا بلندگوی استعمار بوده است .



گاندی در ۱۵ سپتامبر ۱۹۴۴ نامه‌ئی به جناح نوشت به این شرح :
«در ضمن گفتگوهائی که داشتیم شما اصرار می‌ورزیدید که هندوستان دارای دو ملت است : هندو و مسلمان ، و عقیده داشتید که مسلمین در هندوستان وطنی دارند همچنانکه هندوها در این سرزمین دارای وطنند...
من برای این گفته‌ی شما از تاریخ سندی نمی‌یابم ، اگر هندوستان پیش



جناح و گاندی

از ظهور اسلام، يك ملت بوده است، پس از آن نیز - علیرغم گرایش بسیاری از اهالی به آئین جدید - باید مانند سابق بصورت يك ملت باقی باشد.

«ادعای شما این نیست که در نتیجه‌ی غالبیت ، حق ملیت جداگانه را بدست آورده‌اید، بلکه بدلیل پذیرفتن اسلام ، این حق را برای خود قائلید ، آیا اگر تمام هندوستان ، اسلام را بپذیرند دو ملت یکی خواهند شد؟».

بطوریکه ملاحظه می‌کنید گاندی در این نامه ، فقط به سرزمین و

مردمی که در آن زیست می کنند توجه دارد ، چه پیش از اسلام و چه پس از آن تا حال و چه در آینده. و دیگر ، بقیه‌ی شرایط تکوین و پیدایش يك ملت را بکلی نادیده میگیرد . لذا با کمال تعجب از جناح سؤال می کند: «آیا اگر تمام هندوستان، اسلام را بپذیرند دو ملت یکی خواهد شد؟».

بدیهی است که از نظر جناح و همفکرانش ، پاسخ این سؤال، مثبت است .. آری ؛ دو ملت یکی خواهند شد ، زیرا سر چشمه‌ی اختلاف ، دوری و بیگانگی در عقائد و آراء و روشهای زندگی است ، پس هرگاه همگی به يك کیش گرویدند ، اختلافات از میان برمی خیزد و ملتهای همه يك ملت می شوند ، این موضوعی کاملاً طبیعی است و جای تعجب است که چگونه گاندی از آن غفلت ورزیده است.

گاندی ، می توانست نمونه‌ی بارز این تغییر ملیت را در رقیب و هم‌آورد خود ، جناح و هم در پیشاهنگ پاکستان و شاعر اسلام ، اقبال مشاهده کند. نیاکان این هر دو برهمنائی بودند و اینک اخلاف آن هندوان ، بر اثر تغییر مذهب ، سنگ زاویه‌ی حکومتی اسلامی را بکار می گذاشتند. بسیاری از مسلمانان هند ، بازمانده‌ی پدران هندی بودند که بعدها اسلام آورده و جزئی از پیکر ملت اسلام شده ، روحاً و جسماً در شمار مسلمانان درآمده بودند و از اعماق روان ، از سنن و آداب هندوئی بیزاری می جستند . بنابراین ، مذهب در هندوستان از مهمترین عوامل تمایز و جدائی افراد است .

استاد عقاد می گوید : «گویا مقدر بوده است که تاریخ زندگی و تاریخ خانواده‌ی جناح ، بر این واقعیت بزرگ - که در تکوین و ایجاد واحد اجتماعی هند ، مذهب بیش از هر عامل دیگری مؤثر است - دلیلی

محکم و متقن باشد و بی تردید و گمان ، اثبات کند که مذهب در جان هند ، جایگزین هر احساس دیگر - از قبیل : ملیت ، وطنپرستی ، تعصبات اجتماعی و .. - است بطوریکه همه‌ی این عوامل را تحت الشعاع قرار داده و افکار ، سلیقه‌ها ، آداب و عادات ، نظریات اجتماعی همه و همه را بر ننگ خود در می‌آورد. بنا برین می‌توان گفت که مذهب ، طبیعت ثانوی جامعه‌ی هندی است» .

گانندی چون مسئله را از زاویه‌ی دیگری مینگریست ، از این حقیقت آشکار غافل بود .. لذا جناح در پاسخ نامه‌ی او نوشت :

«ما عقیده داریم که بر حسب تعریف و به موجب میزان و مقیاسی که برای «ملت» قائل شده‌اند ، مسلمانان و هندوها دو ملت‌اند . ما ملت‌ی هستیم متشکل از صد میلیون جمعیت ، با فرهنگ و تمدنی جدا ، و دارای زبان ، ادبیات ، هنر ، معماری ، اعلام و اصطلاحات خاص و دارای درک مخصوص در تعیین ارزشها و نسبت‌ها ، وهم دارای مذهب و نظامات اخلاقی و عادات و تاریخ مستقل ، و گذشته و میراث و خواسته‌ها و هدفهای مشخص .

«و بعبارت خلاصه : ما در مفهوم حیات و روش استفاده از حیات ، مکتبی جداگانه و عقیده‌ئی مستقل داریم و لهذا با توجه به همه‌ی این شرائط ، بر طبق همه‌ی قوانین بین‌المللی ، ما «ملت‌ی» هستیم» .

— در جای دیگر ، جناح با جمله‌ئی کوتاه ، اختلاف و امتیاز دو ملت را ثابت کرد ، گفت : «ما گوشت گاو را می‌خوریم و آنها گاو را می‌پرستند .. با این وضع ، چگونه ممکن است که بر تشکیلات واحدی اتفاق کنیم؟»

اینک که شواهد وجود دو ملت ، و موجبات تشکیل يك اجتماع مستقل درهند را ، به وضوح دانستیم و از طرفی وحشت مسلمین از تعدی و تجاوز و زورگوئی هندوها را هم وحشتی بجا و معقول تشخیص دادیم ، به چه دلیل می توانیم واقعیات را نادیده گرفته و بر طبق میل استعمارگران و دشمنان مشترك یکی از طرفین یا هر دو طرف را متهم به همکاری با انگلیسیها کنیم !؟

حقیقت آن است که تقسیم از خود هند سرچشمه گرفت و اهالی چه هندو و چه مسلمان بطور مساوی در پیدایش آن مؤثر بودند . انکار نمی کنیم که انگلیسیها از این عمل بهره برداری کردند ولی هرگز نمی توانیم بپذیریم که انگلیسیها بخاطر حفظ و تأمین منافع مسلمین ، به اینکار اقدام کرده باشند ، زیرا فراموش نکرده ایم که «مسلمانان، بموجب طبیعت آئین خود ، دشمن سرسخت انگلیس اند^۱ اتفاقاً از طرف انگلیسیها نیز روح دشمنی با مسلمانان در هنگام تقسیم، آشکار شد. بنابراین نمی توان به آسانی پذیرفت که انگلیسیها موجب پیدایش فکر تقسیم بوده و یا آنکه بخاطر دوستی با مسلمانان ، می خواسته اند دولتی اسلامی همچون پاکستان تأسیس کنند ، چه اینکه میدانیم که آنها همیشه و همه جا با مسلمانان دشمنی داشته اند .

نکتهی دیگری که در اینجا بطور حتم باید مورد توجه قرار گیرد آن است که دولت انگلیس یا هر دولت دیگری که بجای آن می بود ، یقیناً نمی توانست در هنگام تخلیهی هندوستان ، رأی اقلیت بزرگی همچون

۱- این متن گزارش « لردالن برو » یکی از فرمانروایان انگلیسی

هند است. برای توضیح بیشتر، بنگرید به صفحات ۲۵ تا ۲۸ همین کتاب.

مسلمانان را که جمعیت آنان بالغ بر صد میلیون و حزب و یتره‌ی آنان (مسلم لیگ) با کسب موفقیت درخشان انتخاباتی و اشغال دوائر خاص مسلمانان، در ردیف مهمترین حزب کشور درآمده بود، نادیده بگیرد و خواسته‌ی او را که تقسیم شبه قاره هند است، مورد اهمیت قرار ندهد.

بیگمان، ما نمی‌خواهیم از انگلیس‌ها دفاع کرده و آنان را از مظالم شرم‌آوری که با ملت‌های مبارز و پیکر استقلال مرتکب شده‌اند، تبرئه نماییم. همین اندازه می‌خواهیم بگوئیم که ملت هندوستان نیز عموماً - چه هند و چه مسلم - در ایجاد تقسیم، سهیم بوده و رفتار خود این فکر را به مرحله‌ی قطعیت و واقعیت رسانیده‌اند و همگی بناچار باید ثمرات آنرا - تلخ یا شیرین - بچشند و آثار آنرا - نیک یا بد - تحمل کنند.

بنابراین ما از افرادی نیستیم که عادت کرده‌اند همه‌ی مسؤلیت‌ها را بردوش دول استعمارگر نهاده و ملت‌های گرفتار استعمار را بکلی پاک و بی‌تقصیر بدانند.

بی‌مناسبت نیست که در آخر بحث، قسمتی از آنچه را که در «یادداشت‌های آقاخان» آمده و میتواند وضعیت انگلیس‌ها را نسبت به تقسیم هند کاملاً نشان دهد، بعنوان آخرین سخن ایراد کنیم. وی می‌نویسد:

«من به دهلی نو رفته و در آنجا با «لرد ویول»^۱ نایب السلطنه و «سر لرد اوکنلیک» فرمانده کل قوا تماس گرفتم و احساس کردم که این دو نفر، ضرورت استقلال هند را درک کرده و معتقد شده‌اند که اعطای فوری استقلال هند، کاری عادلانه است. چیزی که هست، هر دو نفر دم از وحدت هندوستان

می‌زدند.

« بیشك ، انگیزه‌ی واقعی اصرار آنان راجع به این مطلب ، جز این نبود که آنان به حقائق نظامی بیش از حقائق سیاسی اهمیت میدادند و بزرگترین حقیقت نظامی در سال ۱۹۴۶ در پهنه‌ی وسیع مابین خلیج فارس تا جاوه و سوماترا عبارت بود از وجود نیروهای مدافع هندی و بالاتر از همه ، وجود ارتش منظم هندی.

« بر حسب تصادف ، هم لردوی ول و هم ژنرال اوکنلیک (فیلد مارشال کنونی) در ایجاد نیروی زمینی و هوایی و مخصوصاً نیروی دریایی شاهنشاهی هندوستان ، نقش حساسی داشته و هر دو در سازندگی این ارتش مجهز و نیرومند و مؤثر جنگ دوم جهانی تأثیری بسزا گذارده بودند و خوب می‌فهمیدند که وحدت این ارتش تا چه پایه برای بریتانیا و « کامنولث »^۱ و متفقین غربی و کشورهای متحده‌ی آمریکا دارای ارزش بوده و بعکس ، تقسیم آن به دو ارتش جداگانه (یعنی ارتش هندوستان و پاکستان) تا چه پایه برای این دولت‌ها زیان بار خواهد آورد ، زیرا در آن صورت گذشته از اینکه ارتش دو دولت جدید ، تمام نیروی خود را مصروف مراقبت و کنترل یکدیگر کرده و از کار اساسی خود غافل می‌مانند ، اساساً تجزیه‌ی چنین ارتش با عظمتی ، موجب ایجاد یک خلاستر اثر یکی مهم در قسمت بزرگی از سطح زمین خواهد بود .

« بدینجهت بود که هر دو نفر میکوشیدند راه حلی برای حفظ وحدت ارتش هند پیدا کنند ، ولی این کوششها نیز مانند همه‌ی تلاش‌هایی که در راه وحدت مبذول گشته بود بی اثر ماند . و از اینجا میتوان فهمید که

۲- دولت‌های مشترك المنافع بریتانیا ،

مسلمانها تاچه اندازه در راه رسیدن به حقوق عادلانه و استقلال کامل سیاسی و مذهبی و فرهنگی خود، ثابت قدم بوده و در برابر هر گونه استدلال مقاومت میکرده و آماده‌ی پذیرفتن هر گونه پیش‌آمدی بوده‌اند.

این نظریه‌ی نظامیان انگلیسی خبره و مطلع از امور هند و خاور بود و میدانیم که سیاست انگلیس در آنوقت و همیشه، تا حدود زیادی پیرو نظریه‌ی ارتش‌ها بوده و هست و اصولاً دولت انگلیس در مورد مسائل استراتژیکی که بالطبع موجب حفظ مصالح آن دولت و مایه‌ی ابقای هیبت وی در مناطق نفوذ است، دارای اهمیاتی خاص می‌باشد.

بنابراین، ما فعلاً از بحث وجدل در پیرامون این مسئله - که بی‌توجه به مناقشات طرفین بطور طبیعی و عادی رو به پیشرفت بود - صرف نظر کرده و به بررسی کیفیت تقسیم هند می‌پردازیم.

پایان سرگذشت

در سال ۱۹۴۵ دولت انگلستان، زندانیان حزب کنگره را رها ساخت و فرد ویول آنها را با دیگر رهبران، به یک کنفرانس میزگرد که بمنظور حل مشکله‌ی هندوستان در سیملا تشکیل می‌شد، دعوت کرد. ولی این کنفرانس نیز با شکست روبرو شد.

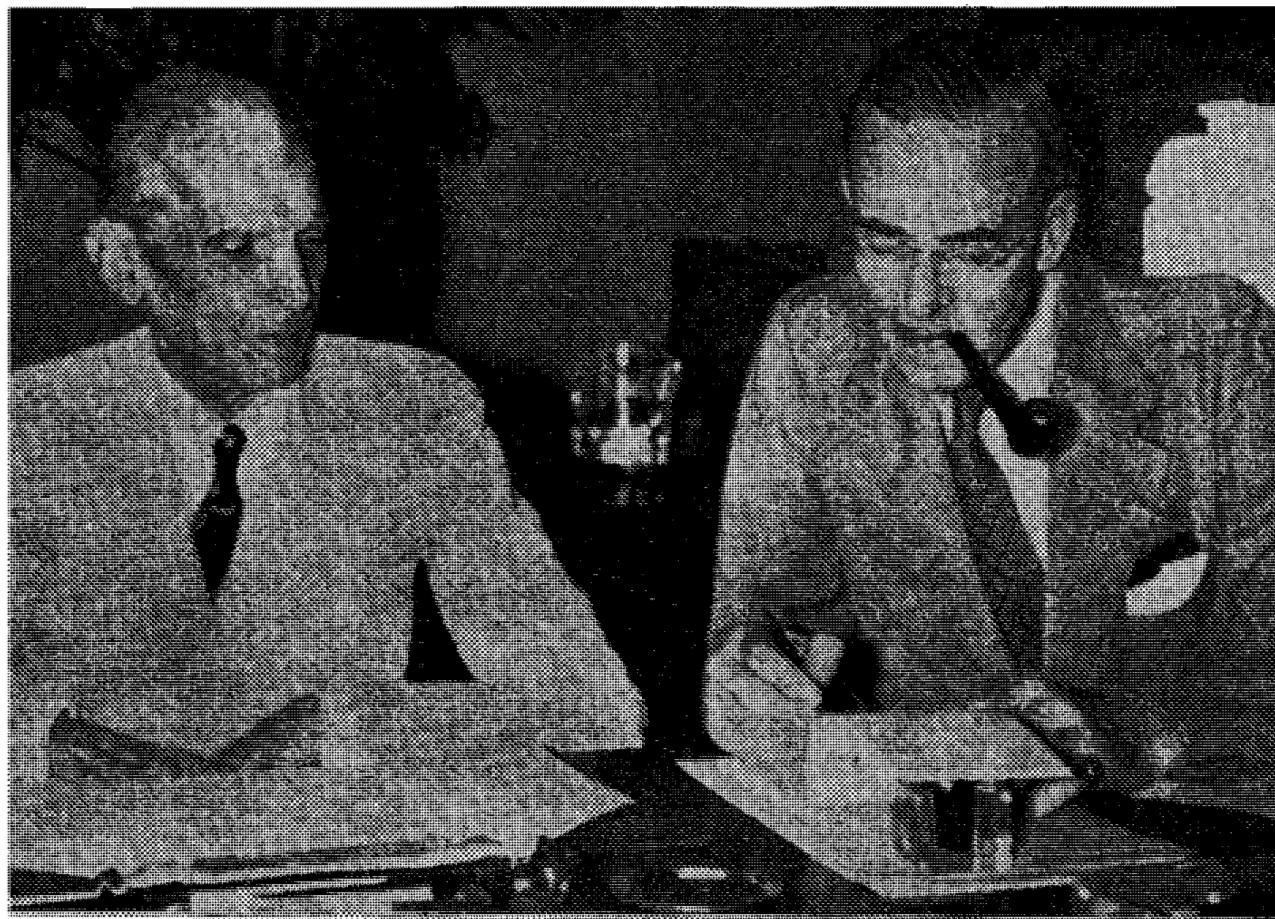
در این هنگام، در صحنه‌ی جنگ بین‌الملل، ژاپن تسلیم شد و جنگ به نفع متفقین پایان یافت و مقارن این جریان، در انگلستان حزب کارگر روی کار آمده و انتخابات عمومی تازه‌ئی در هند آغاز کرد.

در این انتخابات ، مسلم لیگ موفقیت عجیبی بدست آورد و بدین وسیله ، مسئلهی تقسیم را تا حدود زیادی پیشروی داد ، به این معنی که توانست تمام کرسیهای اختصاصی مسلمین را در پارلمان مرکزی و ۴۴۶ کرسی از ۴۹۵ کرسی خاص مسلمانان را در شوراهای ایالتی ، بدست آورد . در حالیکه مسلمانان عضو کنگره و یاکسانی که دنباله رو افکار کنگره بودند فقط توانستند ۴۹ کرسی بدست آورند و متقابلاً کنگره نیز نسبت به کرسیهای اختصاصی هندوان عیناً همین وضعیت را داشت .

دولت بریتانیا مصمم شد که بهند استقلال به بخشد و اختیار و ادارهی آن کشور را به هندیها واگذار کند ، بنابراین کنگره و مسلم لیگ دو وارث حکومت هندوستان می شدند .

سراستا فورد کریپس بار دیگر به هندوستان آمد تا در بارهی حکومت آینده با سران و رهبران کشور مذاکره کند . مولانا آزاد بنام رئیس کنگرهی ملی ، نامزد گفتگو با وی شد و پس از مذاکرات ورد و ایرادهای زیاد ، عاقبت معلوم شد که برای حل مسئلهی حکومت آیندهی هند فقط یک راه حل موجود است و آن عبارتست از پذیرفتن مسئلهی فرقه‌های مذهبی یعنی آنچه بصورت یک واقعیت محسوس متجلی بود ...

بار دیگر تشنجات خونین میان مسلمان و هندو بروز کرده و کشتارهای فرقه‌ئی همه‌جارا فرا گرفته بود . در ۴ اوت ۱۹۴۶ که نایب السلطنه ، نهرورا برای نیابت ریاست دولت انتخاب کرده و از مسلم لیگ و رئیس آن نامی نیاورده بود ، رهبر مسلم لیگ محمد علی جناح این عمل را بشدت تقبیح کرده و به مسلمانان دستور داد که با افراشتن پرچم سیاه بر فراز خانه‌ها و مغازه‌هایشان نسبت به این بی‌اعتنائی و نادیده گیری ، اعتراض کنند و



جناح و سراسر افورد کریپس

مخالفت خود را با تسلط هندوها ، بدینوسیله ابراز دارند . بلافاصله میلیونها پرچم سیاه در هر گوشه برافراشته شد ، اینعمل برای ایجاد تشنج عمومی کافی بود . . . کینه‌های دیرین بار دیگر زنده شد ، جنگ اعصاب همه جا را فراگرفت و کشتارهای دسته‌جمعی آغاز گشت و ده‌ها هزار مسلمان ، قربانی این واقعه شدند . برای مسلمانان ، مسئله‌ی زندگی و شرافت مطرح بود . . . احساس می‌کردند که بی اراده بسوی خنجر هندوها کشانیده می‌شوند ، رهبران برای خوابانیدن فتنه و قصاص خونهای بناحق ریخته ، کوششها کردند ولی این کوششها به نتیجه نرسید .

در ۱۶ اوت ۱۹۴۶ کشتار فجیعی میان مسلمانان و هندوها در کلکته

بوقوع پیوست و بالغ بر ۴ هزار مسلم و هندو در خون خود غلطیدند ؛ حملات جنون آمیز از دو طرف سرزد ؛ دو گروه بدون کوچکترین عاطفه‌ی انسانی بجان هم افتادند و حتی بر اطفال و زنان و مردان سالخورده نیز رحمت نیاوردند . همچنین در فاصله‌ی دو ماهه‌ی اکتبر و نوامبر کشتار دسته‌جمعی دیگری در بیهار واقع شد و بنا بر آمار خود هندوها، هشت هزار مسلمان قربانی شدند ؛ در ایالات متحده جسد مقتولین را قطعه‌قطعه کردند و فجایع شرم‌آور دیگری نیز انجام دادند.

این جریانات ، مسئولین امور را در لندن و در هندوستان سخت بو حشت انداخت و آن‌ها را وادار ساخت برای پیدا کردن طرحی که هندوستان را از چنگ هیولای مهیب جنگهای خانمان بر اندازد اخلی نجات دهد، سرعت عمل بیشتری بخرج دهند. بدینجهت جلسات و کنفرانسهای مشورتی فراوان تشکیل شد، گاندی و دیگران برای ایجاد آرامش در سراسر هند بر اه افتادند. ولی این زحمات نیز ثمری نبخشید و اغتشاشات خونین همچنان ادامه یافت. جنگ اعصاب میان مسلمانان و هندوها و سیک‌ها به نهایت درجه رسید و کشتارهای دسته‌جمعی بار دیگر تجدید شده و رقم کشتگان به نسبت زیادی بالا رفته بود. .دیگر چاره‌ئی جز این نبود که رهبران و مسئولین ، تسلیم واقعیت شوند و طرح تقسیم را که ایده بلکه زندگی مسلمین را تشکیل میداد بپذیرند تا مگر از این راه بتوانند شعله‌ی این فتنه‌ی عالمگیر را فرو نشانند. کنگره بر اثر فشار این حوادث ، ناگزیر شد نظریه‌ی تقسیم را بپذیرد ، لذا در روز ۳ ژوئن سال ۱۹۴۷ موافقت خود را با قطعنامه‌ی تقسیم، اعلام کرد . رهبران سه فرقه‌ی بزرگ مذهبی : جواهر لعل نهرو نماینده‌ی هندوها، محمد علی جناح نماینده‌ی مسلمانان و سردار بالدیوسنگه نماینده‌ی

سیکها ، این قطعه نامه را برای ملت قرائت کردند و پیروان خود را به پذیرفتن آن توصیه نمودند و بدیهی است که نهر و سردارسنگه نارضایتی خود را از این قطعه نامه پوشیده نداشتند.

کنگره شرط کرد که دو استان بنگال و پنجاب نیز باید برحسب اکثریت ساکنین آنها تقسیم شوند یعنی قسمت مسلمان نشین این دو استان متعلق به پاکستان و قسمت هندو نشین آنها ملحق به هندوستان گردد ، و جناح بخاطر خاتمه دادن به نزاع ، این شرط را پذیرفت با اینکه این عمل به زیان مسلمانان تمام می شد ، زیرا بر طبق قرارداد ، می باید این دو استان بخاطر اکثریت مسلمانی که دارند ، یکسره در اختیار دولت پاکستان قرار میگرفتند ، ولی کنگره نسبت به تقسیم این دو ایالت اصرار ورزید و رهبر مسلمانان نیز نظر به مصالح عمومی ، از این حق مشروع چشم پوشی نمود .

در این هنگام ، رهبران هندوستان توافق کردند که در ۱۵ اوت ۱۹۴۷ استقلال هند اعلام شده و مسئولیت اداره ی کشور ، به دو دولت جدید (هندوستان و پاکستان) تسلیم شود . و بدین ترتیب پس از آن رنج ممتد و طولانی ، و پس از آن کشتارها و خونریزیهای بیسابقه ، در سایه ی ثبات و استقامت بی نظیر جناح و طرفدارانش ، نظریه ی تشکیل دولت اسلامی مستقل واقعیت و تحقق یافت و کشوری متشکل از ایالاتی که اکثریت مسلمان داشتند ، در نقشه ی جهان پدیدار گشت و قائد اعظم محمد علی جناح پدر پاکستان ، همان کسی که زندگی خود را در راه ایجاد این کشور صرف کرده بود ، بعنوان نخستین زمامدار آن ، تعیین شد .

روز ۱۵ اوت ۱۹۴۷ ، موعده استقلال این دو کشور بود ؛ در این روز هندوستان از ایالاتی که اکثریت سکنه اش هندو بودند ، و پاکستان از ایالاتی

که مسلمین اکثریت آنرا تشکیل میدادند، بوجود آمد. ناحیه‌ی غربی ایالت پنجاب دارای اکثریت مسلمان و ناحیه‌ی شرقی آن دارای اکثریت هندو بود و بالعکس در ناحیه‌ی شرقی ایالت بنگال مسلمین و در ناحیه‌ی غربی آن هندوها اکثریت داشتند. برای این اساس، حزب‌کنگره پیشنهاد کرد که این دو ایالت وسیع نیز بر حسب اکثریت سکنة، تقسیم شوند، یعنی پنجاب شرقی و بنگال غربی در تصرف دولت هندوستان و پنجاب غربی و بنگال شرقی جزء کشور پاکستان باشد.

بدین ترتیب، کشور پاکستان از دو قسمت متشکل شد: قسمت شرقی یعنی منطقه‌ی مسلمان‌نشین بنگال با جمعیتی در حدود ۴۲ میلیون، و قسمت غربی یعنی ایالت مرزی شمال غربی، بلوچستان، سند و پنجاب غربی با جمعیت ۳۳ میلیون.

سر نوشت امیرنشین‌ها

پس از تقسیم هندوستان، تصمیم‌نهایی درباره‌ی ولایت‌هایی که امیران هندو یا مسلمان بر آنها حکومت میکردند، موکول به رأی خود این امیران گردید و قرار بر این شد که امرای این ولایات، برای انتخاب تابعیت هندوستان یا پاکستان، سه چیز را مورد توجه قرار دهند:

- ۱- مذهب ساکنین ولایت.
- ۲- خواسته‌ی اهالی.
- ۳- وضع جغرافیائی ولایت.

لرد مونت باتن آخرین نایب السلطنه‌ی انگلیسی به این امیران گفت: شما نخواهید توانست بیش از آنچه ممکن است از ملتی که سر نوشتش بدست شماست جدا باشید، از دولتی که در همسایگی شما قرار دارد فاصله بگیرید. در شبه قاره‌ی هند ۶۵۰ امیر نشین بزرگ و کوچک وجود داشت که به تناسب، امیران بزرگ و کوچک بر آنها حکومت مطلقه میکردند. بعضی از این امیران که دارای اهمیت بیشتری بودند، مستقیماً از نایب السلطنه کسب قدرت و حکومت میکردند و عدد این دسته امراء به ۳۳ نفر می‌رسید و در میان آنها، هم هندو و هم مسلمان وجود داشت. سایر امیران، زیر نظر حاکم ایالتی که مجاورشان بود، حکومت میکردند.

این امیران بر ۳۵ درصد از ملت هند حکمرانی میکردند و ۶۵ درصد باقی، مستقیماً تحت حکومت انگلیسیها قرار داشتند.

امیر هندو به لقب مهاراچه و امیر مسلمان به لقب نواب نامیده می‌شد و نایب السلطنه یعنی حکمران کل هندوستان بر حسب موقعیت و اهمیت منطقه‌ی نفوذ هر يك از آنان، با وی رفتار خاصی داشت و گاه به آنان امتیازاتی میداد که حس غرور آنان را ارضاء ساخته و امیر بودنشان را یادآوری میکرد! در میان امرای هند، بدون تردید از همه مهمتر نظام حیدرآباد یا در حقیقت پادشاه حیدرآباد بود که بر ۱۷ میلیون نفوس، حکومت میکرد. برای نظام و برخی دیگر از امیران، در دیدارهای رسمی‌ئی که از هند بریتانیا میکردند ۲۱ توپ شلیک می‌شد، برای امیرانی که در مرتبه‌ی بعد قرار داشتند ۱۹ توپ و برای دیگر امیران به اختلاف موقعیتها و شخصیتهایشان از ۷ تا ۱۵ توپ شلیک میکردند. در ضیافتها و پذیرائیهای رسمی نیز هر کدام بر حسب مقام، در جایگاه مخصوصی قرار میگرفتند.

این امیران در سال ، يك کنفرانس عمومی داشتند بنام کنفرانس امراء که در زمستان هر سال تشکیل شده و ۱۵ روز ادامه می یافت. ریاست این کنفرانس با نایب السلطنه بود و در هر سال یکی از اعضاء بعنوان مستشار سالیانه‌ی مجلس ، انتخاب می شد .

این امیر نشین‌ها در سراسر هند، پراکنده بودند. انگلیسیها در آغاز ورود خود ، بعضی از امرای محلی را در مقام خود تثبیت کردند تا به حکومت ادامه دهند و در مقابل ، برخی دیگر را معزول ساخته و خود در قلمرو نفوذ آنان مستقیماً به حکومت پرداختند . آن قسمت از شبه قاره را که بطور مستقیم در اختیار انگلیسیها بود هند بریتانیا و آن قسمت را که بوسیله‌ی امیران اداره می شد هند امارات می نامیدند و بدیهی است که در واقع هر دو قسمت تحت سیطره و نفوذ انگلیسیها قرار داشت .

راهنمایی لرد مونبتان به امیران دائر براینکه احساسات ملی و همسایگی با یکی از دو دولت همجوار را مورد ملاحظه قرار دهند ، يك امر طبیعی و اجتناب ناپذیر بود . در همان هنگام بیشتر امیر نشین‌ها به حکومت‌های مرکزی هندوستان یا پاکستان ملحق شده و در این دو کشور هضم شدند، ولی برای پاره‌ئی از این ولایات اشکال تراشی‌هایی پیش آمد که امکان الحاق آنها را به یکی از دو دولت، از بین برد . یکی از این ولایات کشمیر است که تا کنون در حالت بلا تکلیفی باقی مانده و مایه‌ی نزاع و اختلاف و کشمکش دو دولت گردیده است و در حقیقت ، همچون جراحی است که انگلیسیها در جسم شبه قاره باقی گذارده و از هند، خارج گشتند.^۱

پایان

۱- ما در جزوه‌ئی بنام « داوری در مسئله کشمیر » جزئیات ماجرای غم انگیز کشمیر را بیان خواهیم کرد.

فهرست‌ها:

- فهرست مطالب ص ۲۹۰ تا ۲۹۳
- فهرست نام : اشخاص، ملت‌ها، پروان مذاهب، قبیله‌ها و سلسله‌ها
ص ۲۹۳ تا ۲۹۷
- فهرست نام : واحدهای جغرافیائی، اماکن مذهبی و مدرسه‌ها
ص ۲۹۸ تا ۳۰۰
- فهرست نام : کتابها، روزنامه‌ها و مجلات ص ۳۰۰ تا ۳۰۲
- فهرست نام : آئین‌ها، حزب‌ها و مسلکها ص ۳۰۲ تا ۳۰۳
- فهرست متفرقه (مؤسسه‌ها، طرحها، زبانها، جنگها و عهدنامه‌ها)
ص ۳۰۳
- فهرست عکسها ص ۳۰۴
- مدارك و مأخذ ص ۳۰۴ تا ۳۰۶

فهرست مطالب

موضوع	صفحه	موضوع	صفحه
بجای مقدمه	۷	عامل دیگر عقب ماندگی مسلمانان	۲۹
سر آغاز :		يك حزب جنگجو و مسلح شور مسلمانان	۳۱
ورود اسلام به هند	۱۱	مسئله‌ی جهاد	۳۲
حکومت‌های معروف مسلمانان در هند	۱۲	حربه‌ی کوبنده‌ئی بر ضد مسلمانان	
حکومت پرشکوه مغولی (تیموری)	۱۳	مجاهد	۳۵
انحطاط مغولان و سرفصل استعمار		نمونه‌ئی از این مجاهدان	۳۷
غربی	۱۴	تشکیل مدارس مذهبی یا کانون‌های	
کمپانی هند شرقی	۱۶	رهبری	۴۰
آغاز مبارزات مسلمانان	۱۶	مدرسه‌ی دارالعلوم دیوبند	۴۳
انقلاب بزرگ هندوستان (سال		طرز فکری که به هدف‌های استعماری	
۱۸۵۷)	۱۹	انگلیس کمک کرد	۴۵
تأسیس حکومت انگلیسی	۲۰	عکس‌العمل این طرز فکر و اقدامات	
فصل اول - انگلیس و مسلمانان		سر سید احمد خان	۴۹
پس از انقلاب :		تأسیس مدرسه‌ی علیگره	۵۰
تز جانبداری از هندوها	۲۵	انحرافات مذهبی سید احمد خان	۵۳
مسلمانان مبارز تر و جسور تر از هندوها		سید جمال‌الدین افغانی و نظراو	
بودند	۲۶	درباره‌ی سید احمد خان	۵۶
محاصره‌ی اقتصادی و علمی		تشکیل حزب کنگره	۶۰
مسلمانان	۲۹	کنگره به اراده و دست انگلیسها	
		تشکیل یافت	۶۲

صفحه	موضوع	صفحه	موضوع
	فصل دوم - عدم همکاری و نافرمانی مدنی از نظر گاندی و مسلمانان :		مسلمانان درباره کنگره یکسان نمی‌اندیشیدند
۱۰۷	عدم همکاری از نظر گاندی	۶۳	کنگره بتدریج رنگ ملی بخود گرفت
	گاندی آموزنده‌ی عدم خشونت است	۶۴	آغاز اختلافات شدید فرقه‌ئی
۱۰۹	تحلیل نظریه عدم همکاری	۶۵	نهضت هندوها برضد زبان اردو
۱۱۲	نظر اسلام و دیگر ادیان نسبت به عدم خشونت	۶۸	تعصب هندوها به استقلال مسلمانان و تقسیم شبه قاره کمک کرد
۱۱۴	عدم خشونت همیشه يك روش ایدآل نیست	۶۹	سید احمدخان و مخالفان کنگره چند حزب در برابر کنگره تأسیس کردند
۱۱۴	عدم خشونت گاندی ، باشکست روبرو شد	۷۱	انگلیسیها آتش اختلافات داخلی را دامن می‌زدند
۱۱۷	مسلمانان زودتر از همه عدم همکاری را پذیرفتند	۷۵	تقسیم بنگال
۱۱۹	بار دیگر عدم خشونت، شکست خورد	۷۵	محمد علی جناح مخالف سرسخت تقسیم بود
۱۲۳	گاندی باروحیه‌ی يك کاهن وارد سیاست شد	۷۸	الغاء تقسیم بنگال
۱۲۸	روش گاندی در جنگ جهانی دوم	۷۹	دومین گام - انتخابات فرقه‌ئی برگی از خاطرات آقاخان
۱۲۹	نهر، تز گاندی را رد می‌کند	۸۰	مجلات
۱۳۵	رهبران به گاندی اعتراض میکنند	۸۳	تأسیس «مسلم لیگ» یا اتحادیه‌ی مسلمانان
۱۴۲	تعطیل نهضت عدم همکاری خسارتی بزرگ داشت	۹۳	مسلم لیگ از طرف مسلمانان مبارز استقبال نشد
۱۴۶	نقش خشونت در آزادی هند	۹۴	تأسیس حزب «هندومها سبها»
۱۴۷	هدف نهضت همکاری از نظر گاندی و مسلمانان	۹۵	جبهه‌ئی دیگر به رهبری مولانا محمود حسن
۱۴۹		۹۷	

صفحه	موضوع	صفحه	موضوع
۱۹۱	شوروشکفتگی مبارزه	فصل سوم - نافرمانی مدنی از	
۱۹۳	توقف نابهنگام نهضت	نظر مسلمانان :	
۱۹۵	تناقض در روحیه‌ی گاندی	ریشه‌ی فکر نافرمانی ، آموزشهای	
۱۹۶	چرا گاندی نهضت را تعطیل کرد	اسلامی بود	۱۵۵
	فصل پنجم - اختلاف هندو و	فتوای تاریخی مولانا شاه عبدالعزیز	
	مسلمان :	دهلوی	۱۵۶
		این طرز فکر ، پایه‌ی همه مبارزات	
۲۰۴	تفرقه بینداز حکومت کن ..	مسلمانان بود	۱۵۶
۲۰۵	خیانت یکی از رهبران هندو	گوشه‌ئی از مدافعات ابوالکلام آزاد در	
۲۰۷	مسلمانان از کنگره ناامید شدند	دادگاه	۱۶۰
	کنگره نسبت به مسلمانان مغرضانه	پیش‌آهنگان نهضت عدم همکاری	۱۶۴
۲۱۲	رفتار میکرد	اختلاف نظر گاندی و مسلمانان در شکل	
	جناح از طرفداران جدی اتحاد	نهضت	۱۶۶
	بود	هدف نهضت از نظر مسلمانان استقلال	
۲۱۴		کامل بود	۱۶۹
۲۲۱	مواد مصوب مسلم لیگ	ایران و چند کشور دیگر ، قربانی	
۲۲۴	جدائی از کنگره	هندوستان شدند	۱۷۰
۲۲۷	آغاز قدرت مسلم لیگ	هدف رهبران هندو ، خود مختاری	
	خطائی که کنگره مرتکب	هند بود	۱۷۲
	شد	گاندی در سال ۱۹۳۰ هم ب فکر استقلال	
۲۲۸		هند نبود	۱۷۹
	فصل ششم - نخستین نغمه‌ی	گاندی سرحد	۱۸۲
	پاکستان :		
	اقبال - شخصیت معروف	فصل چهارم - دوران طلائی	
	مسلمان	مبارزات هند :	
۲۳۵		همبستگی و اتحاد مسلم و هندو	۱۸۷
۲۳۷	رئیس بلامنازع مسلم لیگ	تاگور و جناح مخالف عدم همکاری	
۲۳۸	خطابه‌ی اقبال	بودند	۱۸۸
	افکار اقبال ، اندیشه‌ی پاکستان را ایجاد	معجزه‌ی یگانگی دو فرقه	۱۹۰
۲۴۵	کرد		

صفحه	موضوع	صفحه	موضوع
۲۶۳	مسلم لیگ تز تقسیم را ترویج می کرد. ملاقات و مذاکره ی گاندی و جناح	۲۵۱	فصل هفتم - نظریه ی تقسیم از دیدگاه کنگره و مسلم لیگ :
۲۶۵	حملات و تهمتهای متقابل کنگره و مسلمانان	۲۵۴	بازگشت جناح به هندوستان انتخابات فرقه ئی وشکست مسلم لیگ
۲۶۸	نامه گاندی و پاسخ جناح	۲۵۵	جناح هنوز نظریه ی تقسیم را نپذیرفته بود
۲۷۶	تقسیم ضرورتی اجتناب ناپذیر بود	۲۵۷	شروع جنگ جهانی دوم مسلم لیگ مسئله ی تقسیم را پیش میکشد
۲۷۷	انگلیسها هم دم از وحدت هند می زدند	۲۵۹	چرا سفیر وحدت، بنیانگذار تجزیه شد ؟
۲۷۹	پایان سرگذشت کشتار فجیع مسلمانان و هندوان	۲۶۰	دومقاله از جناح
۲۸۰	سر نوشت امیر نشینها	۲۶۱	
۲۸۲	فهرستها		

اشخاص، ملتها، پیر و ان مذاهب، قبیله ها و سلسله ها

۵۳-۵۵-۵۶-۵۸- تا ۶۰-۶۷-۷۰ تا	۱
۲۶۱-۸۵-۷۴	اورنگ زیب : ۱۳
احمد امین : ۵۴	آقاخان محلاتی : ۱۷ - ۵۵ - ۸۱ -
افغانی (سید جمال): ۵۶-۵۷-۵۸ -	۸۲-۸۳-۲۲۱-۲۵۳-۲۷۸
۵۹	الن برو (لرد): ۲۵-۲۷۷
الن هیوم (مستر): ۶۲	ایادی (علی اکبر): ۳۴
الفنستون (لرد): ۶۶	اسمعیل (شاه - شیخ): ۳۵-۳۷
ابوالکلام آزاد (مولانا): ۹۳-۱۲۰ -	احمدخان (سر سید): ۴۶-۴۹-۵۰ -

پرسی وال گریفیت (سر) : ۲۵۵

ت

تیموریان - مغولان : ۱۳-۲۰-۸۶
تیپو سلطان : ۱۷-۱۵۷
تیلک (لوکمانیا) : ۶۹-۷۰-۹۹-
۱۷۲-۱۷۳
تاگور (رایبندرانات) : ۱۴۴-۱۸۸
تفضلی (محمود) : ۱۹۲-۱۹۴-۲۲۰

ج

جیمس اول : ۱۳-۱۵
جهانگیرشاه : ۱۳
جعفر (شیخ) : ۳۸-۳۹
جناح (محمدعلی) : ۶۶-۷۸-۸۹-
۱۸۸-۲۱۴-۲۱۶-۲۱۸-۲۲۰-
۲۲۵-۲۲۶-۲۲۹-۲۳۷-۲۴۵-
۲۴۹ تا ۲۵۶-۲۶۰ تا ۲۶۳-۲۶۵ تا
۲۷۰-۲۷۳-۲۷۵-۲۷۶-۲۸۱-
۲۸۳-۲۸۴
جمال پاشا : ۱۵۸

چ

چرچیل : ۱۴۸
چمسفورد (لرد) : ۱۶۳

ح

حجاج بن یوسف : ۱۲
حیدرعلی : ۱۷-۱۵۷
حکمت (علی اصغر) : ۹۱
حسرت مهانی (مولانا) : ۱۵۱

خ

خان عبدالغفار خان : ۱۸۲-۱۸۳

۱۳۰ تا ۱۳۳-۱۴۲-۱۶۰-۱۶۸-

۲۱۸-۲۲۱-۲۲۸-۲۵۸-۲۸۱.

اسمیت (ژنرال) : ۱۴۸

انورپاشا : ۱۵۸

اسدآبادی = افغانی

آدمیت (فریدون) : ۱۷۱

امینة السعید : ۱۳۶-۲۶۶

انصاری (دکتر) : ۲۱۹

اقبال (علامه دکتر محمد) : ۲۳۵ تا

۲۳۷-۲۳۹-۲۴۱-۲۴۴ تا ۲۴۶-

۲۴۹-۲۵۵-۲۵۶-۲۶۰-۲۷۳-

۲۷۵

اوکنلیک (سرلرد) : ۲۷۸-۲۷۹

امویان = بنی امیه

ب

بنی امیه - امویان : ۱۱-۱۲

بازرگان (مهندس) : ۱۹-۶۵

بونارجی (مستر) : ۶۳-۶۴

بیگ (مستر) : ۷۱-۷۲-۷۳

برزین (مسعود) : ۱۰۹-۱۱۸-۱۲۶

بوگرها : ۱۲۶

بسانت (آنی) : ۱۷۲-۱۷۳

بشیشی (احمد) : ۲۱۷

بیرونی (استاد) : ۲۵۱

بیورلی نیکولس : ۲۶۹

بالد یوسنگه (سردار) : ۲۸۳

پ

پارسی - پارسی ها : ۳۰-۹۶-۲۵۴-

۲۶۲

پتانها (قبائل) : ۱۸۲

۵

ساروجینی نایدو: ۲۱۶-۱۸۲-۷۸
 سعیدی (سید غلامرضا): ۲۱۶-۱۹۶-
 ۲۵۵-۲۱۹
 سوامی شرادانند: ۲۱۸-۲۰۵

ش

شاه عالم: ۱۹
 شامل (شیخ): ۲۷
 شکیب ارسلان (امیر): ۸۹
 شوکت علی: ۱۲۰-۱۲۲-۱۴۳-
 ۱۶۰

شیعی: ۱۷
 شافعی (محمد): ۲۵۳-۲۵۰

ص

صادق حسین (دکتر): ۳۳
 صادقپوری (مولانا یحیی): ۳۹

ط

طفیل احمد (سید): ۵۴-۵۹

ع

عبد المنعم النمر: ۸
 عباسیان: ۱۲
 عباس طیب: ۱۸۲
 عرفان بارلی (سید احمد): ۳۱-۳۵ تا
 ۳۷

عبدہ (شیخ محمد): ۵۴-۵۸
 عارف افندی: ۵۸
 عباس افندی: ۳۴
 عقاد (عباس): ۶۶-۷۰-۷۸-۱۴۶-
 ۱۷۶-۱۷۷-۱۹۱-۲۶۶-۲۶۷-

دہلوی (مولانا شاہ عبدالعزیز) ۳۲-
 ۱۵۵

دہلوی (شاہ ولی اللہ): ۴۴-۱۵۶
 داروین: ۵۶

دھیانوی (شیخ عبدالقادر): ۷۲
 داس (سی-آر): ۱۴۲-۱۴۳-۱۸۸-
 ۲۱۷-۲۱۸
 دیاندا ساراسراتی: ۲۰۵

ر

رانسون (سرہنری): ۲۶-۱۷۱
 روسہا: ۲۷
 رومن رولان: ۴۶-۱۰۱-

۱۲۶-۱۲۷-۱۴۴-۱۴۶-۱۶۴-
 ۱۶۵-۱۷۳-۱۸۸-۱۹۷-۱۹۸-
 رحمت اللہ (سید): ۶۴
 راجندر پراساد (دکتر): ۱۳۲-۱۴۲-
 ۱۴۴-۱۴۸-۱۵۱-۱۷۰-۲۲۵-
 ۲۲۹

ریدینگ (لرد): ۱۴۳-۱۹۲-۲۰۴-
 رادھا کریشان: ۱۴۶
 روزولت (پرزیدنت): ۲۵۹
 راجا کوپال شاری: ۲۶۴
 رالی بارکن: ۲۷۱

س

سراج الدولہ (امیر): ۱۶
 سیف آزاد: ۱۷
 سراج الدین ابو ظفر شاہ: ۱۹-۲۰
 سلیم اللہ خان (نواب): ۷۶-۷۹-۹۳

گوگیل (کوپال کریشنا): ۶۳-۸۴ =
۲۱۹-۲۱۶-۸۵
گرزن (لرد): ۷۶
گال (شاهزاده): ۱۷۲
گرکانی (امیر فریدون): ۱۳۱-۲۱۸
گوراوولی (سر): ۱۷۰

ل

لوتروپ امریکائی: ۸۹
لجیت رای (لالا): ۱۴۳-۱۸۸
لینلیٹگو (لرد): ۱۳۲-۲۵۷
لوید (لرد): ۱۴۶-۱۷۷-۱۹۱
لیاقت علیخان: ۲۵۱

م

محمد بن قاسم: ۱۱
محمود (محمود): ۱۹-۲۶
مغولان -- مغولی = تیموریان
محمد علیشاه: ۳۴
محمد بن عبدالوهاب: ۳۵
محمد شفیع: ۳۹
محمد طیب (مولانا): ۴۳
محمود حسن (مولانا): ۴۴-۴۵-۷۲-
۱۶۹-۱۶۳-۱۵۸-۹۸
المعز لدین اللہ فاطمی: ۴۵
متقی خان: ۵۰
محمود قاسم (دکتر): ۵۹
ملکم (سرجان): ۶۶
میچر پاسو: ۶۶
مینورد (جان): ۶۷
مارلن (مستر): ۷۳
محمد اسمعیل (نواب حاج): ۸۰

۲۷۵

عجاج نویهض: ۸۹
عثمانی: ۱۱۹-۱۲۰-۱۹۸

غ

غزنوی (محمود): ۱۲-۲۶
غوریان: ۱۲

ف

فرین (لرد): ۶۲
فیروزشاه مهنا (سر): ۸۳
فتحی رضوان: ۱۲۴-۱۴۴-۱۶۵-
۱۸۰-۱۸۲

ق

قادیانی (میرزا غلام احمد): ۳۳-۳۴
قاری محمود (مولوی): ۴۴
قاضی (محمد): ۱۰۲-۱۲۶-۱۴۴-
۱۴۶-۱۶۵-۱۸۸-۱۹۷
قطب الدین ایبک: ۱۲
قدری قلعچی: ۱۳۴-۱۴۸-۲۵۶

ک

کریپس (سراستافورد): ۲۵۹-۲۶۳-
۲۸۱
کهر (بی. جی): ۲۲۱

گ

گانندی: ۴۶-۷۸-۹۶-۱۰۰ و بیشتر
صفحات پس از آن
گنگوئی (مولانا رشید احمد): ۴۴-
۷۲-۹۸

۱۹۱-۱۹۳-۱۹۴-۲۰۵-۲۰۶ -
۲۱۱-۲۳۱-۲۳۶-۲۵۵-۲۶۶ -
۲۶۷-۲۶۹-۲۷۰-۲۸۱-۲۸۳ -
۲۸۴
نہرو (موتی لعل): ۱۴۳-۱۷۵-۲۱۹ -
۲۲۰ .

فریمان پارسی: ۲۲۱

و

ویکتوریا (ملکہ): ۲۱-۲۸-۵۵
وقار الملک (نواب): ۹۳
وزیر حسن (سید): ۲۱۴
ویول (لرد): ۱۴۸-۲۷۸ تا ۲۸۰

ھ

ہنتر (ویلیام): ۲۶-۲۹-۳۳
ہیتلر: ۱۳۲-۲۵۸
ہکتور بولیتو: ۱۹۶-۲۱۴-۲۱۶ -
۲۱۹ تا ۲۲۱-۲۲۵-۲۵۵

ی

یہود - یہودی: ۱۵۶-۲۴۴-۲۶۲

محسن الملک (نواب): ۸۰-۸۵-۸۹
میتو (لرد): ۸۶-۸۷-۸۸

مورلی (لرد): ۸۷

مھاویرا: ۹۶

مصطفی کمال پاشا: ۱۱۹-۱۲۰

محمد علی (مولانا): ۱۲۰-۱۳۲ -

۱۴۳-۱۶۰-۲۱۰-۲۱۱-۲۱۴ -

۲۲۰-۲۲۴-۲۳۷-۲۵۰-۲۵۳

مدنی شیخ الاسلام (مولانا حسین احمد):

۱۲۲

مالاویا (پاندیت): ۲۰۶-۱۱۸-۲۲۰ -

مونتباتن (لرد): ۲۸۶-۲۸۷

ن

نانک (گورو): ۱۴

نانوتوی (مولانا محمد قاسم): ۴۱ -

۴۳-۹۸

ندوی (ابوالحسن): ۳۱-۳۶-۳۷ -

۴۶-۹۳-۲۰۸

نہرو (جواہر لعل): ۲۶-۱۱۳-۱۱۹ -

۱۲۸-۱۳۵-۱۴۱-۱۴۵-۱۴۷ -

۱۶۵-۱۷۲ تا ۱۷۵-۱۸۱ تا ۱۸۳ --

واحدهای جغرافیائی، اماکن مذهبی و مدرسه‌ها

بگنور: ۵۰	۱:
برادولی: ۱۲۳	ایران: ۱۷۱-۱۷۰-۲۰
بلوچستان: ۲۸۵-۲۴۲	افغانستان: ۱۷۱-۱۷۰-۲۷-۲۶
بیهار: ۲۸۳	اندمان (جزائر): ۳۹-۳۳
پ	انباله: ۳۷
پرتقال: ۱۶-۱۵	آگره: ۸۴
پاکستان غربی: ۱۲	اعظم گره: ۲۲۸-۹۳
پتنه: ۳۷	افریقای جنوبی: ۱۰۹-۱۱۰-۱۴۸-
پنجاب: ۱۶۳-۸۸-۸۴-۶۷-۳۹-	۱۶۴-۲۱۶
۲۸۵-۲۸۴-۲۴۲-۱۸۱	احمدآباد: ۱۸۲-۱۵۱
پاریس: ۷۸-۵۸	امریتسر: ۱۸۰
پاکستان: ۹۷-۹۳-۸۸-۷۰-۶۰-	الله‌آباد: ۲۳۷-۲۱۱
۲۴۵-۲۳۷-۲۳۵-۲۲۷-۲۲۱-	انگلیس - انگلیسی: در بیشتر صفحات
۲۴۶-۲۶۱-۲۶۴-۲۷۱-۲۷۷-	کتاب
۲۸۷-۲۸۵-۲۸۴	امریکا: ۲۵۹
پترزبورغ: ۱۷۰	ب
ت	بنگال: ۸۸-۸۴-۷۹-۷۷-۷۵-۱۷-
تهانسیر: ۳۷	۲۸۵-۲۸۴-۲۲۹-۲۲۷-۲۱۴
تشتی (مسجد): ۴۴	برمه: ۲۱
	بمبئی: ۱۴۶-۱۲۲-۸۶-۸۴-۶۳-۶۲-
	۱۷۷-۱۶۸

س	سند: ۱۲-۲۲۷-۲۴۲-۲۸۵	ج	جاوہ: ۲۷۹
	سومنات (بتکدہ): ۲۶		جونانگدہ: ۱۹۵
	سیلان: ۳۹		جوہو: ۱۷۴
	سہارانیپور: ۴۳-۴۴	چ	
	سیملا: ۸۲-۲۸۰		چوری چورا: ۱۲۴-۱۴۲-۱۹۵
	سوئز (ترعہ): ۱۷۱	ح	
	سوماترا: ۲۷۹		حجاز: ۳۵-۴۵
ع			حیدرآباد: ۵۶-۵۷-۱۹۵-۲۸۶
	علیگرہ: ۵۲-۸۴-۸۵	خ	
	علیگرہ (مدرسہ - دانشگاه): ۴۹-۵۲ -		خاورمیانہ: ۲۴۴
	۵۳-۵۹-۶۰-۷۱-۷۴-۱۰۰-۱۵۷		خلیج فارس: ۲۷۹
غ		د	
	غزنہ: ۱۲-۲۶		دہلی - دہلی نو: ۱۲-۱۴-۱۶-۱۹-۲۰-
ف			۴۳-۴۴-۵۲-۸۴-۱۰۰-۱۲۲-۱۴۳-
	فرانسہ: ۱۶		۱۹۰-۲۱۱-۲۲۱-۲۲۴-۲۷۸-
	فلسطین: ۲۶۳		دارالعلوم (مدرسہ): ۴۰-۴۱-۴۳-
ق			۵۳-۵۶-۵۹-۶۷-۹۱-
	قفقاز: ۲۷		دیوبند: ۴۱-۴۳-۴۴-
	قندھار: ۲۶		دکا: ۷۶-۸۹-۹۳-
ک			دارالمصنفین اسلامی (مؤسسہ): ۹۳-
	کلکتہ: ۶۲ ۶۴ ۱۲۰ ۲۲۵ ۲۸۲		۲۲۸
	کراچی: ۱۲۲	ر	
	کشمیر: ۱۹۵ ۲۶۶ ۲۸۷		رانگون: ۲۱
گ		ژ	
	گنگو: ۴۴		ژاپن: ۲۶۴-۲۸۰
	گجرات: ۱۲۳		
	گراخپور: ۱۲۴		

ن

نانوتا: ۴۳

ناکپور: ۱۲۰

ناتال: ۱۲۶

ه

هلند: ۱۶

هیمالیا: ۱۲۶

هند بریتانیا: ۲۸۶ ۲۸۷

هندامارات: ۲۸۷

هندوستان - شبه قاره هند: در بیشتر

صفحات کتاب .

ی

یوپی: ۷۳

ل

لکنو: ۲۰

لاهور: ۳۷ ۱۷۶ ۲۵۹

لندن: ۲۳۷-۲۸۳

م

میسور: ۱۷

مکه: ۳۳

منبع العلوم (مدرسه): ۴۰ ۴۱

مالطه: ۴۵

مصر: ۴۵ ۵۶ ۱۷۰ ۱۷۱ ۱۹۱

۲۴۴

مدرس: ۶۲ ۶۴ ۸۴ ۸۵ ۲۶۴

کتابها، روزنامه ها و مجلات

ب

برهمانا : ۱۴

البلاغ (روزنامه): ۱۶۰

ت

تاریخ الاسلام فی الهند: ۸-۲۸-۱۵۶

تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس

۱۹-۲۶ تا ۲۸-۱۷۱

تورات: ۵۸

تاریخ جامع ادیان: ۹۱

تجربیات من باراستی: ۱۰۹-۱۱۸-

الف

اوپانیشادها : ۱۴

آزادی هند: ۱۹-۶۵

انجیل : ۵۸-۱۱۴

آموزش دوران کمپانی : ۶۶

آثار وودا: ۹۱

اتوبیوگرافی نهر و = زندگی من

از زندان تارياست : ۱۶۵-۲۳۶

انگلیس و روس در شرق: ۱۷۱

امیر کبیر و ایران : ۱۷۱

غاندى، حياتہ... : ۱۹۱

ف

فتوائى در مسئلہ ہندوستان : ۲۶۹

ق

قرآن : ۵۴

قائد اعظم : ۱۹۶-۲۱۶-۲۱۹-۲۲۱

۲۵۵-۲۶۲-۲۶۳

ك

كفاح المسلمین فی تحریر الہند : ۸

م

المسلمون (مجله) : ۳۶

مہاتما گاندی : ۱۰۲-۱۲۶-۱۴۴

۱۴۶-۱۶۵-۱۸۸-۱۹۷-۱۹۸

محمد علی جناح : ۷۸-۷۹

المسلمون فی الہند : ۹۳-۲۰۸

المہاتما گاندی : ۱۲۴-۱۴۴-۱۸۰-

۱۸۲

مشاہدات فی الہند : ۲۶۶

و

ودا : ۱۴-۹۱-۹۲-۹۶

وضع کنونی جہان اسلام : ۸۹

ه

ہندوستان کا روشن : ۵۴

الہند والغرب : ۶۳

ہند آزادی گرفت : ۱۳۱-۱۳۳-۱۴۲

۲۱۸-۲۲۱

۱۲۶-۱۵۲-۱۹۰

تایید اند تائم (روزنامہ) : ۲۶۲

ج

جمال الدین الافغانی : ۵۹

خ

خطبہ الہامیہ : ۳۴

ر

رسالہ پواس : ۳۴

الرد علی الدہریین : ۵۸

روشن مستقبل : ۶۶

ریک ودا : ۹۱

رسالہ الباکستان (مجله) : ۱۶۸

ز

زعماء الاصلاح : ۵۴

زندگی من : ۱۲۸-۱۴۵-۱۴۷-۱۷۳

۱۸۸-۱۹۲ تا ۱۹۴-۲۰۶-۲۲۰

۲۶۷

س

ستیتسمان (روزنامہ) : ۷۷

ساما ودا : ۹۱

سازندگان پاکستان : ۲۵۱

ع

عروۃ الوثقی (مجله) : ۵۸

عندقدمی گاندی : ۱۴۲

غ

غاندی ابوالہند : ۱۳۴-۱۴۸-۲۵۶

ی
 یاجورودا : ۹۱
 یادداشتهای آقا خان محلاتی : ۸۳ -
 ۲۲۱-۲۷۸

الهلال (روزنامه) : ۱۶۰-۱۶۲-۱۶۳
 الهند خلال العصور : ۲۱۷-۲۱۸
 هند امروز : ۲۷۱

آئین‌ها، حزب‌ها و مسلکها

خ
 خلافت (نهضت، کمیته، کنفرانس) :
 ۱۰۱-۱۱۹-۱۲۰-۱۲۲-۱۶۰
 ۱۶۵-۱۸۹-۲۰۷ تا ۲۱۰

د
 دوستداران وطن (حزب) : ۷۱-۷۲

ر
 رولات (کمیته) : ۱۵۸-۱۶۹

س
 سیک، سیکها : ۱۴-۹۶-۲۱۱-۲۸۳
 سرخ پیراهنان (جمعیت) : ۱۸۳

ش
 شانگهایا : ۱۴
 شافعی : ۳۳
 ك
 کنگره ملی هند : ۶۰ و بیشتر صفحات
 بعد از آن.

م
 مالکی : ۳۳

ا
 اسلام - مسلمانان - مسلم : در بیشتر
 صفحات.
 آریا ساماج (حزب) : ۹۱-۹۵-۲۰۵

ب
 برهمنائی : ۱۴-۷۸-۹۱-۱۳۶-۲۶۶
 بهائیت : ۳۴
 بودائی : ۹۶-۱۱۳-۱۳۶

ت
 تشکیلات سیاسی محمدی (حزب) : ۷۳

ج
 جوکی = یوگا
 جینی-جینیزم : ۹۶-۱۱۳-۱۱۴-۱۳۶
 ۲۶۶

ح
 حنفی : ۳۳
 حزب ملی مسلمانان : ۲۱۱

و	مسیح- مسیحی: ۱۷۲-۱۱۴-۹۶-۳۴
ودائی: ۹۱-۱۴	۱۹۶-۲۴۴-۲۵۴-۲۶۲
وداتا: ۱۴	محمدی انگلیسی (حزب): ۷۳
وهابیگری- وهابیان: ۳۵	مسلم لیگ: ۸۹-۹۳ تا ۹۷-۲۰۷-۲۱۰
ه	۲۱۴-۲۲۰-۲۲۱-۲۲۵-۲۲۷
هندوئیزم- هندو: در اغلب صفحات	۲۲۹-۲۲۷-۲۴۶-۲۵۰ تا ۲۵۷
کتاب .	۲۵۹-۲۶۰-۲۶۳-۲۶۸-۲۶۹
هند و مهاسبها (حزب): ۲۱۹-۹۵-	۲۷۲-۲۷۸-۲۸۱
۲۲۴	
ی	ن
یوگا- جوکی: ۱۴	نیچری: ۵۶-۵۷

متفرقه (مؤسسه = جنگها = طرحها = عهدنامهها و زبانها

عربی (زبان): ۱۷۸	اردو (زبان): ۳۱-۳۳-۶۸-۷۳-
فارسی (زبان): ۹-۲۷-۳۰-۵۸-۶۸	۱۷۸
۱۴۱-۱۴۵-۱۷۳-۱۹۳-۲۳۶-۲۶۱	جنگ جهانی اول: ۱۲۶-۱۲۷-۱۶۰-
کمپانی هند شرقی: ۱۳-۱۵-۱۶-۲۱	جنگ جهانی دوم: ۱۲۹-۱۹۹-۲۵۷-
۲۸-۸۶	۲۶۳-۲۸۰
کمپانیهای هلندی و فرانسوی: ۱۵-۱۶	جنگ بوئرها: ۱۲۶
گلستان (عهدنامه): ۱۷۰	دارالمصنفین اسلامی (مؤسسه): ۹۳-
مورلی- میتو (طرح): ۸۷	۲۲۸

فهرست عكسها

۱۵۹	»	مولانا ابوالكلام آزاد	۱۸	صفحه	تیپوسلطان
۱۶۱	»	شوكت على	۵۱	»	سر سيد احمد خان
۱۸۹	»	گاندى و جناح	۵۷	»	سيد جمال الدين افغانى
۲۱۵	»	قائد اعظم محمد على جناح	۷۷	»	نواب سليم الله خان
۲۴۰	»	علامه محمد اقبال	۸۱	»	نواب محسن الملك
۲۵۲	»	لياقت على خان	۹۰	»	محمد على جناح
۲۶۸	»	جناح ونهرو	۱۱۱	»	گاندى
۲۷۴	»	جناح و گاندى	۱۲۱	»	مولانا محمد على
۲۸۲	»	جناح وسر استافورد كريپس	۱۳۹	»	جواهر لعل نهرو
			۱۵۱	»	مولانا حسرت مهانى

مدارك اصل كتاب

تأليف عبد المنعم النمر مؤلف كتاب حاضر	۱ - قرآن كريم.
» مها تما گاندى	۲ - تاريخ الاسلام فى الهند
»	۳ - تجارىبى مع الحقيقه
»	۴ - حضارتهم وحضارتنا
» جواهر لعل نهرو	۵ - من السجن الى الرياسه

- ۶ - لمحات من تاريخ العالم
۷ - نهر و بقلمه
۸ - عند قدمی غاندى
۹ - غاندى ابوالهند
۱۰ - الشمس الحزينة
۱۱ - غاندى
۱۲ - غاندى: حياته، جهاده
۱۳ - محمد على جناح
۱۴ - حاضر العالم الاسلامى
۱۵ - مذاكرات آقا خان
۱۶ - پاكستان فى ماضيها وحاضرها
۱۷ - الهند والعرب
۱۸ - الهند خلال العصور
۱۹ - جمال الدين الافغانى
۲۰ - بين الهند وباكستان
۲۱ - المسلمون فى الهند
۲۲ - زعماء الاصلاح
۲۳ - فلسفه اقبال
۲۴ - اقبال
۲۵ - رحلات عزام فى الحجاز والهند
۲۶ - ملامح الهند
۲۷ - مشاهدات فى الهند
۲۸ - بناة الهند
۲۹ - امتر تبعث
۳۰ - الهند كما رأيتها
۳۱ - قصة الحضاره
۳۲ - المسيحيون فى الهند تحت حكم الارهاب
۳۳ - مجلة فرهنگ هند
ومداركى ديگر كه در پاورقى ها بآن اشاره شده است.
- » » »
» » »
راجند راپراساد »
قدرى قلجى »
محمد كاظم »
فتحى رضوان »
عباس عقاد »
» » »
لوثروب استوارد و پاورقى
شكيب ارسلان
آقا خان محلاتى »
محمد عطا و عبدالحميد البطريق. »
» » » »
احمد البشيبشى »
د. محمود قاسم »
محمد حبيب احمد »
ابوالحسن الندوى »
احمد امين »
الصاوى شعلان و محمد الاعظمى »
د. عبدالوهاب عزام »
» » »
د. عبدالمنعم الشرقاوى ، د.
محمد محمود الصياد
امينة السعيد »
ادجار جلاد »
احمد حسين »
فتح الله انطاكى »
ويل دورانت »
سيد دهلوى »
شماره هاى مسلسل »

مسلمانان در نهضت آزادی هندوستان

تحت شماره ۱۰۰۷ در تاریخ ۴۷/۸/۲۰ در دفتر
مخصوص کتابخانه ملی ثبت شده

ن ۳ ۷۰۴۱۱۳۴۷ کی عن / ۴۲۷ DS



4 1 9 1 2

مجتمع آموزش عالی امام خمینی ره

ارزش : ۱۵۰ ریال